

هُوَ الرَّحْمَنُ امْنَابَهُ وَعَلَيْكَ وَكَلَّهُ

الحمد لله والمنة لله كتاب في نصائح ايت آتس



نسخه خطی در کتابخانه ملی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

در مطبعه الخیریه چاپ شده

هُوَ الرَّحْمَنُ الْمَنَّانُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْ

الحمد لله الذي جعل في كتاب نصاب ايتايبسى



بیاض حاج آقا میرزا محمد باقر ابراهیم السائل نوشته

در مطبعه المرحوم حیدر علی طبع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تيسرت العقول في معرفة ذاته وحجرت الالبسة
والصلوة على من علمنا طرق الهداية والرشاد وقطع عروق البهتة والشرك
واللحاد وعلى الواصلين الذين اوصوا امراسهم الملة والدين وبذلوا معالم العلم
اليقين اما بعد سلكو بنبذة ضئيلة راجي الى رحمة السيد الفاضل محمد عبد الله
حافظ ابادي که روزی مردمانی چند خاص مشهوره کتاب تصحيح المسائل که شيخ
فضل رسول صاحب دروامة دانش در من المسائل که منسوب بحجة الكل
فاضل بی بدل از نکات کتابت سید المرسلین است
طریقی نوی مولانا محمد اسحاق
المعتمد فاضل بی نظیر ذرا علم تعلیم کامل فنون عقلیه شرف الحقیقین صدر المدققین
النفیاء والمحدثین مولانا داور استاد و محقق بشیر الدین بن محمد کرم الدین عثمانی نسباً
والفوجی وطننا ادامه الله علی رؤوس المطالبین فاضل فیضه علی العالمین امدد بکتاب
مذکور را پیش نمودند در اول نظر مقامی بود که در اینجا در باب المسائل حواله بعالم
در مسئله که است صلوة در مقبره فرمود بود و معترض و اما بطور کلام که در
ازین عبارت در عالمگیری نیست جناب مولانا جانوقت عبارت مذکوره از عالمگیری

مجلس انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در این گاه از استعجاب در ورطه تحیر افتادند و از جناب استادنا
 یابس تحریر جواب کردند از آنجا که مولانا ی موصوف را از شدت علائق و کثرت عوائق و مشغله
 مباحث علمیة تدریس کتب درسیه فرمندی نبود و نیز درین زمان از قدرت مالک کون و مکان جمیع
 جهل و اندراس علم برتر رسیده که اکثر الناس جهل را علم و علم را جهل و حق را کمال و عقل را
 وبال و ضلال را هدایت و بدعت را سنت و در سم جهالت را معرفت و در هم و خیال را اثربیت
 و محو و رات شرعی را دین و حسن مرکب را یقین و پیر برستی را ولایت و خدا پرستی را بندگی و
 رفض را استیثت و سنیت را حقارت فهمیده اند و با این ایلوی خود را در زمره علمای دانند و از
 از کتاب و سنت مستی نمیدارند و در حدیث صحیح و سقیم و ضعیف و قوی امتیاز نمی نمایند و بمصداق
 لا یفرقون بین الشیخ و الیهیزال و لا یفرقون بین الیمین و الشمال در رطب یا بس فرقی نمیدارند
 و بجز قصه های مخترعه و داستانهای واهیة فقی نمیدانند و از اینها که خواب و خیال و اهلان
 متواترات قابل میشوند و از غایت خطبات کار مشاهدات دلیرانه مجذوبیت و تقاضاست دم زرد
 به زرد و قدح کلام اهل تحقیق پر داخند پس علم در نیوقت مانده مگر جدال بلا اثر و خلاف بلا ثمره
 و درین نظر اکثری مانده مگر بدعت و هوا و خواهاهای بی سر و پا لهذا عذری پیش نهادند حاضرین
 بموجب آنکه امر حریص فیما منع در نیباب اصراری کردند که اجابت اتماس ایشان لا اقتاد
 پس جناب موصوف از عجلت بسیار بطرز اختصار ثبوتات صاحب تصحیح المسائل را از محکمت
 با متحان در آورده جواب نویسانیدند و آنرا مستثنی به تفهیم المسائل ساختند و در اکثر
 کتاب تقدیم عبارت مآنه دار بعین ترسیم عبارت تصحیح المسائل منعا لظ و ترقیم عبارت جواب
 از هدایه معمول شد و در آخر صرف عبارت تصحیح المسائل را به لفظ قوله گرفته جوایش از لفظ
 اقول نگارش رفت لهذا شروع فی المقصود بتوفیق الله الودود و سوال مسجد بنا کردن
 در گوزستان برای نماز مکانی دیگر برای نشستن ماندن و راحت یافتن مردمان از گرما
 و زینداری و گناه گناه جواب مسجد بنا کردن و مقابر و بر قبور حرام و مشغول

لعنت سنت حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر کسانی که قبر را مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند
 چنانچه در مشکوٰۃ شریف روایت بود او در ترمذی و نسائی حدیث مذکور است * لعن رسول
 الله صلعم زائرات القبور و المتخذین علیها المساجد و التبرج * من خالف طئه سائل که از بنا
 کردن مسجد در گورستان برای نماز سوال نموده بود عجیب در جواب می نویسد که مسجد بنا
 کردن در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت پس لفظ بر قبور که در سوال از آن تعرض نبود
 زیاده کرده بنا کردن مسجد را در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت قرار داد و ذیل جمت
 و لعنت مختص به بنا کردن مسجد بر قبور قرار داده چه میگوید که حضرت پیغمبر صلعم بر کسانی که بر قبور بنا
 مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در مشکوٰۃ شریف ائم ازین بیان و حدیث حرف طعن
 بردن بنا کنندگان مسجد بر قبور ثابت میشود و در آن کام نیست مقصد سائل بنا کردن
 مسجد در گورستان بود که عجیب بشمول بر قبور از ائم حرام و مستوجب لعنت نوشته و از دلیل
 ثابت نیست حدیثی که جواب کلام معتضی به دو طریق ممکن است طریق اول با سقاطه داد
 از باین لفظ در مقابر و بر قبور است که در اصل نسخه معتبر نیست و طریق ثانی با ثبات داد اول
 خودی است و ثانی بدو وجه درست می شود اول آنکه داور احوالیه گویند یا بمعنی مع و ثانیاً
 آنکه داور عاطفه قرار دهند فالاول کالاول و الثانی فلان قوله بر قبور بمعنی حول القبور
 چنانچه گویند اورد بر دریا رفته بودم یعنی کنار دریا رفته بودم و علی که در حدیث سنت
 بطریق عموم مجاز شامل معنی حول است چنانچه عن قرب تفصیلش می آید فافهم ولا تعظم
 عبارت مائة وقال الملا علی قاری فی شرحه علی مشکوٰۃ * اما حرم التماساجد
 علیها لان فی الصلوة فیها استئذاناً بقوله یتوبون و یتوبون و یتوبون و یتوبون و یتوبون و یتوبون
 الذین اتخذوا قبور انبیائهم و صالحهم مساجد * ترجمه حدیث لعنت فرمود رسول خدا صلعم
 زنان زیارت کنند که قبر را او کسانی را که مساجد بنا کنند بر قبور و چراغان روشن کنند
 بر قبور را و ترجمه عبارت شرح اینست که حرام کرده شد ساختن مساجد بر قبور بسبب اینکه درین

سجده نماز خواندن جاری کردن طریق یهودیان است که معمول بود که بر قبور انبیاء و صلوات
 اجد میساختند و نماز را بر آن بگذاردند منعاً لطفه لاحوال و لاقوة الا بالله العلی العظیم در
 عبارت شرح ملا علی قاری جیفی عجیب تصرفی غریب بکار رفته که فسقه و فجره از مثل آن در امور
 دنیوی و احترامی است که در دینیات ارباب فتوی و افتا دعوی تقوی مرکب آن شوند عبارت
 شرح ملا علی قاری بر مشکوٰۃ اینست قل ابن الملک اما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة
 فیها استئنا ناً لبسته اليهود انتهی و قید علیها یفید ان اتخاذ المسجده بجنبها لا باس به ویدل علیه قوله
 صلعم لعن المذنبین ۱۰ النصائر الذین اتخذوا قبور انبیائهم و صلحهم مساجد گفت ابن الملک
 حرام کرده نشد ساختن مساجد بر قبور مگر بسبب اینکه در نماز خواندن در آن رفتن است
 بطریق یهود تمام شد کلام ابن الملک و قید لفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد بر قبور فاه
 این معنی میدهد که ساختن مسجد در جنب قبور منع نیست و برین امر یعنی منع بودن ساختن مسجد
 در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم لعنت که و خدا یهود و نصاری
 را که قبرهای پیغمبرین و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی بهمینید که چه حال است ملا علی قاری
 فقره اما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استئنا ناً لبسته اليهود و مقوله ابن الملک
 نقل نموده لفظ انتهی نوشته و بعد از آن خود میگوید و قید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها
 لا باس به و بعد از آن خود میگوید ویدل علیه قوله فی المسجده لا باس به ویدل علیه قوله ملا علی قاری و
 داده لفظ انتهی و فقره و قید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها لا باس به را که اصل جواز آن
 بود بسبب مخالفت دعوی خود از میان آورده و فقره یدل علیه را با کلام ابن الملک خط کرده است
 اینست حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه داده از آن که بر عبارت ساخته خودش هم اطلاق
 ترجمه استانی آید چنانچه در ادنی تامل ظاهر میگردد و لغو ذالعه من شرور انفسنا و من هیئتنا انما
 همه این ترجمه کلام عجیب در حل اعتراض معترض غریب بدو طریق صحیح استانی دارد و طریق حسن
 است و طریق حسن احسن آنست که عبارت یدل علیه را بجهت کاتب مکتوب شده در اصل

نوشته بود و نیست و یا عبارت مجیب است عبارت شرح نیست چنانچه سیاق ترجمه شاه بر معنی
 است پس در ترک عبارت و قید علیها بالفتح اشعار بعد استحقاق استنباط ملاست و علیها بدو
 و قول ابن الملک بطرز عموم مجاز شامل معنی هو باست و استعمال علی بمعنی حول کثیر الوقوع
 کافی تفسیر الجلالین فقالوا ای الکفار ابنوا علیهم ای حوهم بنیاناً لیستمر بهم اعلم بهم
 قال الذین علیهم اعلی امرهم ابراهیم و هم المؤمنون تتخذ علیهم ای حوهم انتهی و کذا فی الصغیر
 و غیره من التفاسیر و از اینجا است که فاضل فیروز آبادی در سبک السعادت نوشته و نهی فرمود که بر
 سبک نامه ساجد بنا کنند و برگردان این افزودند و بر فاعل آن لعنت کرد آیه سبک حسن ثبات
 عبارت مبسوط است اما حذف عبارت و قید علیها الخ یا برای شعارند کورت با محبت علی سطحی نسخ و فا
 و مقوله ابن مالک را بیاعتنا قوعش در کتاب ملا مقوله ملا قرار داد و این طریق شایع و ذائع میان
 جمهور است که گفته میشود فی البحر الرائق بکذا و فی العالمیة بکذا حال آنکه دیدن کتب از دیگر
 کتب منقول می باشد و همچنین می گویند که قال صاحب الخلاصة مثلاً کذا حال آنکه صاحبش از دیگران
 نقل می کند و تدریس باب آنست که علمای عربیه تصریح کرده اند که قول در چند معنی مستعمل
 از آن جمله معنی حکم خطاب و شهادت و تفسیر اشارت و روایت آمده فلا مضایقه فی اسناد قول
 ابن الملک الی اللاعلی القاری ثانیاً این همه اشتباه ناشی از عدم ملاحظه شرح مصابیح ابن ملک
 است از اینجا است که معترض هر جا لفظ ابن ملک را ابن مالک می نویسد زیرا که در نسخه مرقات
 که در مجیب موجود بود یقین معلوم میشود که لفظ قال ابن الملک نباشد و صحیح این نسخه بر بنیده
 شرح مصابیح مخفی نخواهد ماند فقیر شرح مصابیح ابن مالک را وید این عبارت را در آن نیافت
 و شرح این حدیث را حواله بشرح حدیث لعن الدیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد
 کرده و در شرح آن حدیث هم این عبارت نیافتیم چنانچه عبارت شرح مصابیح آن بود و مقام تحریر
 می کنم تا حقیقت حال بخوبی منکشف شود و اشتباه با حسن وجه مندرج در دو قول و المتخذین
 علیها المساجد هذا مثل قوله لعن الدیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد است

قوله عن السيد اليهود والنصارى وعلة دعائهم عليه السلام على اليهود والنصارى باللغة
 يفتنون في المواضع التي فيها انبياءهم عليهم السلام مدفونون، اما للسجود لهم وهذا كفر لان السجود
 لا يجوز الا لله واما الاعتقاد بهم ان الصلوة ثم افضل لها خادمة وتعتيما لانبياءهم وهذا شرك
 لانه لا يجوز ان يقصد بالصلوة الاعظيم الله تعالى وطاعته وعلة نهيه عليه السلام امتة عن الصلوة
 في المقابر الاحترار عن مشابهة اليهود والنصارى انتهى وانچه معترض از بعض كتب جواز بناه
 بجواز صالح نقل نموده اولاً آن اقوال علمای شافعية اند که همه از ابن حجر وقاضی بیضاوی نقل
 میکنند وایشان بیان از اسی شافعية اند ثانیاً از ابن بنای مساجد در مقبرة ثابت نمی شود بلکه از
 صحت همین قدر ثابت می شود که اگر در بیزار قبر صالح مسجد بنا کنند درست است پس این جواز
 در آن محل خواهد بود که یک قبر باشد نه در مقبره و از آن مجیب هم منع نفرموده بلکه مجیب صحت بناه
 در مقابر بر قبور حرام گفته و خارج آنقدر مقبره را جائز نوشته و آنکه اشعاری کرده که مراد از آنجا و مسجد
 قبور سجده کردن قبور است نه بنا کردن مساجد بر قبور چنانکه مجیب فهمیده منشأش عدم تعمق نظر
 است در عبارت مرقات که ملا علی قاری در شرح والتحذین علیها المساجد آورده حیث آورده است
 علی الحزمه بیان فی الصلوة فیها استئنا بالنسبة لیهود و پس لفظ فیها را اوید مراد حدیث باید فهمیده
 تا شأنا است که خود معترض از مجمع البحار نقل نموده و روح ماکره من اتخاذ المسجده علی القبور را او به
 تنسویه القبور مسجد الیهی و قیل ان بنی عنده مسجد یصلی فیہ الی القبور مگر از غایت تعصب
 بر جنب جرح می نماید و مطلب کتاب پی نمی برد و تعوذ بالله من ذلک و در خیر جاری شرح
 صحیح البخاری می نویسد قوله و ما یکره من الصلوة عطف علی ان بنی فانه استفهام تقریری
 فیعود الی معنی الخبر و هذا العطف من قبیل عطف العلة علی المعلول لان کراهته اتخاذ المساجد علی
 لزوم اداء الصلوة فی القبور او الیهما و هو مکروه و محیل ان یمکن من عطف الاعم علی الاخص شیء
 و بلکه ملا علی قاری اول نوشته سبب لعنهم الخ و در آخر گفته گذاشته بعض الشراح من ائمتنا معلم
 باید گرفته که از بعض الشراح مراد ابن ملک است و اصل مطلب عبارت ابن ملک که سابقاً منقول

شده دریافت باید کرد پس انگشتان امر واقع بخوبی خواهد شد و آنکه از قاضی آورده اولاً قاضی
 از علمای شافعیست ثانیاً ملا علی قاری خود قول او را رد کرده است مگر معترض آن عبارت را
 گذاشته صرف عبارت قاضی نقل کرده است چنانچه عنقریب توضیح این امر کرده خواهد شد فقیر
 میگوید که همین بنا کردن مساجد بر قبور مراد است از حدیث لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا
 قبور انبيائهم مساجد و تفسیرش از حدیثی که ابوالمحسن مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
 به صحیح خود در باب النهی عن بناء المساجد علی القبور آورده باید جست چیست قال حدیثی
 نهیه بن حزن شایح بن سعید شناسنامه اخباری الی عن عائشة عن ام سلمة عن ابي
 کنیة عن ابيها بالحبشة فیها تصاویر رسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم ان اولئک اذا کان
 فیهم الرجل الصالح مات بنوا علی قبره مسجد اصوة و افیه تلك الصورة اولئک شرار الخلق عند الله
 یوم القیامة کاشح معترض مشکوة را همی دید این حدیث را می یافت و تفسیر حدیث
 لعن الله اليهود الحدیثی دریافت چه درین در باب التصاویر نوشته عن عائشة قالت
 لا اشتکی الیهی سلم ذکر بعض نساء کنیة فقال لهما ما ریت و کانت ام سلمة و ام حبیبة استأرض
 الحبشة کما تمان حسنهما و تصاویر فیها فرجع راسه فقال اولئک اذا مات فیهم الرجل الصالح
 بنوا علی قبره مسجد اثم صوروا فیہ تلك الصورة اولئک شرار خلق الله متفق علیه و در باب
 المساجد و مواضع الصلوة مشکوة مرقوم است عن عائشة ان رسول الله صلعم قال فی
 برصه الذی لم یقم منه لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد متفق علیه
 و چون در و این بر دو حدیث در حالت مرض بروایت عائشة رضی الله عنها ثابت است پس
 را تفسیر دیگرى انداختن از بس مناسب و یقینده ما صرح به ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری
 شرح صحیح البخاری بعد باب الصلوة فی البیعة لقوله تحیل ان یکون ذلک فی الوقت الذی ذکرنا
 فیه ام سلمة و ام حبیبة امر الکنیة الی را تا ما بارض الحبشة فکانه صلعم علم انه مرتحل من ذلک
 الارض فحان ان یعظم قبره کما فعل من مضی فلعن الله اليهود و النصارى شرارة الی و م

من یفعل فعلهم انتهى و آنکه بعد م موافقت عبارت عینی بدعا ایما نموده از جهت عدم تفرقه
 است در معنی عن ذلک و عن مثل ذلک چه در عینی مرقوم است فتنع المسلمین عن مثل
 ذلک پس مراد از مثل بنا کردن مسجد است نزد قبور برای سجود و عبادت کردن و شاید
 ایراد آن ایما بآنست که بعضی شراح درین حدیث باین پنج هم توجیه کرده اند لیکن چون این
 مقطوع نیست لهذا قه بر این نمی کنیم و فتوی بر احتیاطی دهیم در رجائی می نویسد مکره ان بنی
 علی القبر مسجدی بصلی فیه انتهى و در خلاصه الفتا می نویسد مکره است بنا کردن مسجد بر قبر ائمه و
 در شرح الاسلام و حرر الروایه همچنین است **عبارت مائمه** و مکان بر قبور مثل قبر و غیره
 باضن حرام و ممنوع است بموجب حدیث و روایات کتب فقه عن جابر رضی قال نهی رسول
 الله صلعم ان یحضر القبر و ان ینبی علیه و ان یقع علیه و اوه مسلم کذا فی مشکوٰۃ و مراد از بنا در حد
 عام که عبارت بنا نموده شود یا نیمه ستاده کنانیده شود چنانچه از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحی بن شرح
 مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود مع الحاطه طاهر المحیط شرح ملا علی قاری را ندیده یادید
 و دانسته اغراض نموده چه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توریشتی بحمل الوجهین احدهما البناء
 علی القبر بالمحاربة و ما یجری مجرىها و الاخری ان یضرب علیها خباء و نحو کلامها منهی عنه
 لعدم الفائدة فیه میگوید قلت فیتفاد منه انکانت الحیمة لفائدة مثل ان یقع للقرأة تحتها
 فلا تكون منہیة قال ابن الهمام و اختلف فی اجلاس القارئین للقرأة عند القبر و المختار عدم
 التکراهیة بعده نورشته قال بعض الشراح عن علما منا لاضاعة المال و قد اباح السلف البناء
 علی قبر المشائخ و العلماء المشهورین لیزودهم الناس میسترحوا باجلوس فیه اصل مطلب که ختم
 مسئله بر آنست یعنی مباح کردن سلف بنا را بر قبر مشائخ و علما نظر نموده شیخ عبدالحی بن
 ترجمه مشکوٰۃ می نویسد در شرح و ان بنی علیه و نهی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته
 که مراد بنا کردن ستمه سنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مراد بنا خیمه زن و مانند آن است
 که نیز نموده است و منهی عنه پس از شرح ملا علی قاری خیمه ستاره نمودن برای فائده

بنا بر بقور مشایخ و علما مشهورین جائز و از ترجمه شیخ عبدالحق بنا و حجتی نمی تعرض بقید که
 ملا علی قاری بیان نموده مکرره یافته میشود پس حکم بحبس مجربست مخالف هر دوست. پس
 رفع او نام متوهم بوجه متصور است اولاً قوی بحبس چنانچه از ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ
 ملا علی قاری معلوم میشود انتهى سناد تعلیم است نه استدلال تحریم و چون قول مذکور استدلال تحریم بنا
 قول معترض که حکم بحبس مجربست مخالف هر دوست چه فائده بخشاید زیرا که در مخالفت هر دو باکی نیست
 کما اشارتیه المحیب بقوله پس اگر کسی جواز آن بنویسد اعتبار او نخواهد بود زیرا که مخالف اجاز
 و کتب فقه معتبره است انتهى فلا اغراض عن الشرع ثانیا آنکه جائیکه ماده ای ذکر است در باب بنا
 از آن حرمت مراد دارند و استعمال ماده که است بمعنی حرمت کثیر الوقوع است چنانچه قسمتانی بلفظ کرده
 و ادرا قول کرده تقبیل الزلی به جرم تفسیر کرده و نهی بنا در برد و کتاب موجود در روایت اباحت
 صورت خاصه چون اضعف و شد و خلاف حدیث بود لهذا از ترجمه بمنزله المعدوم اعتدایا
 زلفت ثانیاً اطلاق حرمت بر کراهت تحریمه درست است چنانچه در دفتر مختاری نویسد و افاد
 فی البحر صحت اطلاق الحرمة علی المکرره تحریمه انتهى را بقا آنچه محیب فرماید که مکان بر بقور و غیر محبت
 حرام و ممنوع است انتهى در تنزیل از حرام بسوی ممنوع اشعار بانست که درین حیث حرمت و کراهت
 هر دو موجود اما حرمت از جهت زینت است و کراهت از جهت احکام بعد دفن از همین جا است که چون
 بعضی تحریر اول کردند حکم حرمت دادند و بعضی دیگر چون نظر بر ثانی کردند حکم کراهت نمودند و آنکه
 بر برد و نظر کردند تصریح به رد ساختند پس در عبارات متن مواهب الرحمن غرض از قوله لانیست
 تحلیل حرم است نه بقید بنا لأنه المعترض و قول اباحت مخالف حدیث است چه حدیث مطلق
 در نهی بنا و از اصول اصولیین است که مادامیکه دلیل تقبیه ظاهر نشود حکم مطلق بر اطلاق باید داشت
 کافی للتفح من التوضیح حکم المطلق انما یجری علی الاطلاق انتهى و اما عبارات تورپشتی دال بر
 نهی بنا و مطلق است و غرض از استفاد از قبح در تعلیل است نه استنباط مسئله اگر استنباط مقصود
 می بود از تعلیل ثانی که تورپشتی آورده متحد و شش می شد و ملا علی قاری آنرا هم بعد قوله

والتجار عدم الكرامة بان طور نقل نموده که قال النوربختی ولانه من صنع الجاهلية ای کافران
 یطلون علی المیت الی الستة قال وعن ابن عمر انه را می فطیحا علی قبر اخیة عبد الرحمن فقال انکم
 یا اعلام فاما یطلمه علیہ و چون معترض این عبارت را مضرب علی خود دیدند از میان حذف نموده
 گفت بعده نوشته قال بعض الشراح الخ اینست حال معترض که چنان اتباع هوا غالب دارد که آنچه از
 کتابی مفید خودی باید بی تأمل می نویسد و آنچه مضرب طلب در همان کتاب می بیند از آن اعراض میکند
 پس غرض اینجفت نیست مگر تمییس سنت بر هم جاهلیت و احقاق شرعیت بر ترویج بدعت عواید الله
 عن ملک ملا علی قاری عزیر نقل عبارت نوربختی از از ثار آورده که التهی فی البنا و الکرامه مکان
 فی ملکه و المومنة مکان فی مقبرة مشیئة و یجب الہدم و النکان مسجد انتهى و عبارت قد باج السلفا
 الخ قول بعض شراح است که بشریح آنهم عقرب می آید نه قول ملا علی قاری چنانچه در فواتح
 که در مرقاة بعد عبارت مذکور مرقوم است شاید بر بعضی است پس حوازی چگونه از تشریح ملا علی قاری
 ثابت خواهد شد بلکه صریح در شرح مذکور بدعت ضلالت بدون بنا بر قبور مرقوم است چنانچه در
 شرح بدعت ضلالت نوشته می آید و آئمه المسلمین کالبنا و علی القبور و تخصیصها و آنچه اند
 جواب ثانی و ثانی بنابر رسید تا مل و عبارت از از دشمن باید چون درین هنگام از رفع او نام
 متوهم انفرادی درست داد پس تحقیق و تنقیح این مسئله بوجه حسن اقتداء قول به استعین
 ابو عیسیٰ ترمذی در جامع خود از جابر رضی الله عنه روایت می کند که قال بنی رسول الله صلعم
 ان یخصص القبور ان یتب علیها و ان ینح علیها و ان تو طایعنی گفت جابر رضی الله عنه که
 منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آنکه گ کرده شوند قبر و از آنکه نوشته شود بر آنها و از آنکه
 بنا کرده شود بر آنها و از آنکه بنایال کرده شوند و ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
 در صحیح خود از جابر بن ابی السیاح بن حصین اسدی که از کبار تابعین است می آرد قال قال لی
 علی رضی الله عنه الا یقتل علی ما بعثنی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لا تدع مثالا کثیفة
 و لا قبر مشیر فا لا سومیة یعنی گفت ابو الیاس اسدی که فرمود مرا علی رضی الله عنه بدان آنگاه

بعضی مسئله انکار و اثبات

باش که میفرستد تا برانچه فرستاد و بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنکه کند آنچه می و صورتی را
 مگر آنکه ناپید کنی و او را و کند آنچه گوئی بنده و سر براده مگر آنکه برابر کنی و او را و او را و گور باشد اینجا
 بناست که صرح به ابن ابی امام فی فتح القدر بقوله و اما ما فی مسلم من ابی ایهیاج الاسبی قال
 قال لی علی رضی الله عنہ ابشک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلعم ان لا تدع مثالا الا طستة فلا قبر مثرا
 الا سوتة فهو علی ما كانوا یفعلونه من تعلية القبور بابناء الحسن العالی انتهى وحافظ الاسلام محمد
 بن اسمعیل بخاری و صحیح خود در باب الحمیدة علی القبری آمد در ابی ابن عمر فسطاطا علی قبر
 عبد الرحمن فقال انزع یا غلام فانما یطهه علی بن عبد الله اندلسی در شرح نسائی می
 اختلاف فی ابناء فذهب الامام احمد و ابو حنیفة فی روایت و الراضی و داود و الظاہری انه حرام
 مطهئا سواء کان فی مقبرة مسبلة او فی ملک البانی و قال مالک و الشافعی و الثوری
 و الاوزاعی و ابو حنیفة فی روایت اخرى انه حرام انکان فی مقبرة مسبلة و مکروه انکان فی
 ملک البانی انتهى امام ابو زکریا محی الدین نجی نووی در شرح صحیح مسلم تحت حدیث جابر رضی
 الله عنه میفرماید اما البناء علی انکان فی ملک البانی فمکروه و انکان فی مقبرة مسبلة فحرام لغرض
 علیه الشافعی و الاصحاب قال الشافعی فی الام و رأیت الائمة بکله یأمرون بهدم ما بنی و
 یؤید الهدم قوله صلعم و لا قبر امشرفا الا سوتة انتهى طیبی در شرح مشکوٰۃ می نویسد قوله
 و ان بنی علیها یحتمل وجهین احدهما البناء علی القبر بالمحاربة و ما یجری مجرهما و الآخر
 ان یضرب علیه خبأ و اوخوه و کلایها منہی عنه لانهدام الفائدة و لانه من صنع اهل الجاہلیة
 انتهى و ابن جریر کی در تحفه نوشته و لومنی فی مقبرة مسبلة بهم و جوبا بحرمته کافی المجموع لا
 فیہ من التفتیق مع ان البناء یتأید بعد النحاق المیت فیحرم الناس تلك البقعة و قد اذنی
 مع بهدم کل ما یقرا فمصر من الابنية حتی قبة اما ما الشافعی التي بناها بعض الملوک و منی
 لکل احد بهم ذلك ما لم یحیش منه مفدة فتعین المرفع علی الامام اخذ من کلام ابن ابراهیم رفته
 فی الصلح انتهى و در برهان شرح مواهب الرحمن می نویسد و لا یرجح کما قال الشافعی

و مالك لما في صحيح مسلم عن ابي الهيثم الاسدي قال قال لي علي رضي الله عنه لا ابعثك على بعثي
 عليه رسول الله صلعم ان لا تدع مثالا الا طستة ولا قبر اشرقا الا سوية وعن ابي علي
 الهيثمي قال كنا مع فضالة بن عبيد بنوفى صاحب منا فام فضالة بقبره فسوى ثم قال
 سمعت رسول الله صلعم يامر بتسوية تزاروا بوداؤد وبردوس بارض الروم ثم قال هي
 جزيرة في البحر قلنا هو محمول على ما كانوا يفعلونه من تعلية القبور بالبناء العالي لما رواه
 محمد بن الحسن في الآثار انه بنى ابو حنيفة قال حدثنا شيخ لنا يرفعه الى النبي صلعم انه سئل
 عن ترصيع القبور وتخصيصها وتجرم البناء عليها للزينة لا رويته ولا يكرهه لاحكام بعد الدفن
 بان البناء للبقاء والقبر موضع القضاء انتهى ودرجويه نيره شرح قدورى مى نويسد ويكره
 تطيين القبور وتخصيصها والبناء عليها والكتابة عليها لقوله عم لا تجصصوا القبور ولا تبنيوا عليها
 ولا تقصروا عليها ولا تكتبوا عليها انتهى ودر زيبلى شرح كنزى نويسد يكره ان يبنى على القبر انتهى
 ودر بحر رائق شرح كنز الدقائق مى نويسد ولا يرفع عليه بناء قالوا ارادوا به السقيط الذى يحمل
 فى ديارنا على القبر انتهى ويندرج رائق ست وفى فتح القدير يكره الدفن فى الاماكن التى
 تسمى فى ما قبل انتهى وهى من وجوه الاول عدم اللحد الثانى دفن الحى ميتين فى قبر واحد
 بغير ضرورة الثالث اختلاط الرجال بالنساء من غير حاجة كما هو الواقع فى كثير منها الرابع
 تخصيصها والبناء عليها انتهى ودر منج الغفار مى نويسد ولا تجصص القبور ولا تطيين لا يرفع
 عليه بناء الحديث جابر بنى رسول الله ان يجصص القبر وان يقعد وان يبنى عليه وان يكتب
 عليه وان يوطأ والتخصيص طلاء البناء بالجص والكسر بالفتح كذا فى المغرب وفى الخلاصة و
 لا يجصص القبر ولا يطيين ولا يرفع عليه بناء انتهى ودر شرح مجمع البحرين مرقوم ست و
 كره ايضا ان يبنى عليه انتهى ودر صغيرى شرح منية المصلى مى نويسد وعن ابي حنيفة راج
 انه يكره ان يبنى عليه من بناء او بيت او قبة او نحو ذلك انتهى ودر مستطلى شرح منية المصلى
 مى نويسد وعن ابي حنيفة راج يكره ان يبنى عليه بناء من بيت او قبة او نحو ذلك انتهى ودر جامع

از موز شرح مختصر و قایمی نویسد که ان کیست علیه اسم صاحبه وان میخی علیه نماز و نقاش
 و یصنع و یرفع و یخصص و فی المقبرات عن النبی صلعم انه قال صفق الراح و قطر المطار علی قبر
 المؤمن کفارة له نوبه انتهی و در طراح حاشیه در مختار بذیل و لا یرفع علیه بناء و مرقوم ست و یحرم البناء
 علیه للزینة و کبره لاحکام بعد الدفن و علقه فی الاعداد لان البناء للبقار و القبر موضع انقضاء انتهی
 و در طحاوی حاشیه در مختاری نویسد فی الشرع بناء عن البرهان یحرم البناء علیه للزینة و کبره لاحکام
 بعد الدفن انتهی و در عقد التالی که مصنف او ابو القاسم یونس از اجل تلاذه نقیبه ابو الیث سمع قدی
 ست یحرم تعلیه القبور و البناء علیها لانه قد روی عن علی کم قال کان رسول الله صلعم فی
 جنازة فقال الیکم نطلق الی المدینة فلا بدع منها و ثنا الا کسره و لا قبر الا سواه و لا صورة الا ظمها
 فقال رجل انما یرسل الله رسولا بعد فدا فقال رسول الله و لا قبر الا سوتیه و لا صورة الا ظمها ثم
 قال رسول الله صلعم من عاد الی صنعیتی من هذا فقد کفر با انزل علی محمد انتهی و در فتاوی
 قاضیخان می نویسد لا یخصص القبر لاروی عن النبی صلعم انه نهی عن التخصیص و التقصیص
 و عن البناء فوق القبر قالوا ارادوا بالبناء و سقط الذی یجعل علی القبر فی دیارنا لاروی
 عن ابی حنيفة انه قال لا یخصص القبر و لا یطین و لا یرفع علیه بناء و سقط انتهی و در فتاوی علای
 و رباب زیارة القبور می نویسد و لو اتخذ کاشا تا یدفن فیها موتی کثیره یرکبه ایضاً لان
 البناء علی المقابر یرکبه انتهی و در فتاوی رحمانیه می نویسد یرکبه ان یضرب علیه فسطاط او قبة
 فیظل القبر و انما یطیل المیت علیه انتهی و در فتاوی سراجیه می نویسد یرکبه البناء علی القبور
 انتهی و در ابراهیم شاهی می نویسد یرکبه ان یضرب علیه فسطاط او قبة انتهی و در مختار القفاو
 می نویسد لا یجوز علی راس القبر و لو فعل یرکبه انتهی و در فتاوی عجیب می نویسد یرکبه البناء علی القبور
 انتهی و در مفید المستفید می نویسد که البوحیقة رم البناء علی القبر انتهی و در مفید المؤمنین نوشته
 البناء علی القبور حرام و من قال با بحتة فاباح ما انتهی عنه الستة انتهی و در امداد الفحاح شرح
 نور الایضاح می نویسد یحرم البناء علیها للزینة و کبره لاحکام بعد الدفن انتهی و در محیط می نویسد

کوه البرقیفه البنا و علی القبر انتهى و در حجة العلماء نويسد لا يجوز البنا و مثل القبته و غیره علی القبور
 سوار كانت للادلیا و الصلحی و العلماء ام لغیرهم انتهى و در شرعة الاسلام می نويسد کبره
 یعنی علیه مسجد یعنی فيه و ان یضرب علیه فسطاط او بته یقام بها یظلل الابر قانا یظلل انیت علیه
 و ابن الیقیم در اعانه می نويسد من جمیع سنه رسول الله صلعم فی القبور و ما امر به و ما نهی عنه
 را ما کان علیه الصحابة التابعون و بین ما کان علیه اکثر الناس الیوم را می احدیها مضاد اللآخر
 مناقضه بحیث الاجتماع ابدافانه علیه السلام نهی عن الصلوة عند اوسم یخالفون و یصلون عند
 و نهی عن اتقاء المساجد علیها و هم یبنون علیها مساجد و یسمونها مشاهد و نهی عن اتقاء السرح
 علیها و هم یخالفونه و یوقدون علیها القنادیل الشموع بل یقفون لذلك او قافا و نهی عن
 تخصیصها و البنا علیها و هم یخالفونه و یحصصونها و یقعدون علیها القباب انتهى و قاضی الزهیر
 چه ناکه می در کتاب مجالس الابراری نويسد و کذا القباب التي جئیت علی القبور یجب بهما لانها
 اشرقت علی معصية الرسول و مخالفة لکل بناء اشرقت علی معصية الرسول و مخالفة فهو بالهم
 اولی من مسجد النصار و لانه عم نهی البنا و علی القبر و لعن المتخذین علیها المساجد فوجب المبادرة و
 المسارعة الی هدم ما نهی عنه رسول الله صلعم و لعن فاعله انتهى و در خلاصة الفقه می نويسد
 مكره دست خیمه زدن بر قبه یا قبیه بر آینه یا سایه كنه قبر انتهى و در بر نهی نويسد مكره است بنای
 چیزی بر گور و در زمینی می نويسد بر گور قبیه و عمارت نشاید لقوله عم صفق الرياح و قطر المطر علی
 قبر المؤمن كفارة لذنوبه انتهى و در دریم الكیس نويسد مكره است بنا كردن بر قبر خانه و یا قبیه و یا
 آن و خیمه بر آسایه نیز مكره است انتهى قاضی شافعی و المدیانی بتی در مالایه منه می فرماید آنچه بر قبور
 عمارت یا رفیع بنا می کنند و چراغان روشن می کنند و ازین قبیل هر چه می کنند حرام است یا مكره است
 الغرض اگر امثال این روایات از صحاح و كتب معتبره فقه استقصا نموده شود درستی باید
 و در قمری گردد اما آنچه در باب استماع بنا از قول آنحضرت و صحابه و تابعین و تبع تابعین آمده
 مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متأخرین مذکور شده خلاصه اش انكبة مغیرة ما صلی الله علیه

من جمیع سنه رسول الله صلعم و نهی البنا و علی القبور
 من جمیع سنه رسول الله صلعم و نهی البنا و علی القبور

از بنا بر قبر منع فرموده و حضرت علی کرم الله وجهه ابی الیهیاج تابعی را برای اهرم بنا و قبور و بنا
و عبد الله بن عمر بن نزاع فسطاط حکم نموده و امام احمد و امام ابو حنیفه در یک روایت و امام رافعی و
راؤد و خابری قائل است که بنا بر قبرست که در مقبره سببه باشد یا در ملک بانی مطلقاً حرامست
و امام مالک و امام شافعی و سنن ثوری و عبد الرحمن از اعمی از مجتهدین بالذهب و نیز
امام ابو حنیفه در روایتی دیگر در مقبره سببه بجز متفق ایشان شده در ارض ملک بانی حکم کرده
و او نیز و امام شافعی در کتاب اقم فرمودند دیدیم ائمه که را که اهرم ابنیه سابقه حکم می نمودند و
امام محی الدین یحیی نووی و علی بن عبد الله اندلسی و حسین بن عبد الله طیبی و ابن حجر
از شارح محدثین و امام ابن همام و قاضیان و فخر الدین زلیعی و مصنف بران و صاحب
جوهره نیره و صاحب بحر الرافق و صاحب منج الغفاره و شارح مجمع البحرین و صاحب صغری و
سید ابراهیم حلبی شارح منیه و مصنف جامع الرموز و فقیه ابوالقاسم و اصحاب فتاوی عالمگیری
و صاحب فتاوی رحمانیه و مصنف سرچشمه مولف ابراهیم شاهی و صاحب فتاوی عجیب و صاحب
منیه المستفید و صاحب منیه المؤمنین و صاحب مدارق الفتح و صاحب محیط و صاحب
حجة العلماء و شارح عقده الاسلام و ابن قیم صاحب اغاثه و صاحب مجالس صاحب خلاصة
و صاحب برهنة و صاحب زمینی و مصنف درهم الکیس و قاضی ثناء الله پانی پتی و سید احمد
الحاکم و شیخ عابد سکه محشیان در مختار از اکابر فقهای حنفیه متقدمین و متأخرین همه از
بنا و قبور منع کرده اند بلکه اکثری ایشان بجز شد است تصریح فرموده اند پس اگر در کتاب
کتاب خلاف تصریح ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالذهب و جمهور فقهای محدثین روایت بخوبی بنا
بر قبور یافته شود شافعی و زوال جرح و مجروح است قابل اعتبار نیست اصل آنست که در
رایج و مرجوح و مقبول و مجروح تمیز کردن منصب نقادان فنست نه کار عامیان و عقابان
و فرقه هواپیدا و تحقیق و تنقیح نصیبی نداده اند بلکه مسلک این طائفة آنکه آنچه از قول مرجوح و
مجروح مخالف کتاب و سنت متضاد قیاس مجتهدین و اجماع امت موافق هوا و طبع نفسا

خود باینده هانز استول علیه قرا و هند مشرب ایشان تسک به بدعت است و مذہب ایشان درستان

و حکایت عبارت مائتة و فی جامع الاصول بروایت السامانی بنی البنی صلعم ان بنی

علی القبر اوزاد علیه او یجص انتہی **مغالطه** آنچه در شرح حدیث اول گذشت بعینه در

معنی این حدیث هم است **هدایه** این کمال تعلیط است که بمنیده در بابی الراجی بدانند که شاید

این محقق شرح حدیث چنان کرده اند که از ان بنا بر قبر درست معلوم میشود پس عبارت

شیخ که معترض آنرا در شرح حدیث اول آورده است در اینجا نقل کردن ضرورت تا ناظر در اول

نظر ازین دو هم خلاصی یابد اینست عبارت ترجمه شیخ در شرح وان بنی علیه بنی کرد از آنکه

بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن است به سنگ و مانند آن و بعضی گفته اند

که مراد به بنا خیمه نمودن و مانند آن است که نیز مکرر است و منہی عنه انتہی عبارت مائتة و فی

متن مواهب الرحمن فی مذهب النعمان و یحرم البناء علی القبر و یکره للاحکام بعد الدفن

انتہی **مغالطه** حرمت درین روایت معلل بزیست پس اگر بنا برای زیست نباشد

بلکه برای فائده مثل شستن برای قرآن خواندن و استراحت و غیره حرام نخواهد بود چنانچه

در مرقات گذشت **هدایه** این کلام از عجائب این مقام است که معترض خود میگوید که حرمت

درین روایت معلل بزیست و تقریبی که بران کرده دال بر آنست که بنا مقید بزیست حرام

نه آنکه حرمت معلل است بان چه در صورت تعلیل معنی عبارت متن مواهب چنین می شود که بنا

قبر حرام است از آنکه دران زیست قبر مقصود است پس در صورت تفریع راست نمی آید و درست

نمی نشیند زیرا که بنا نیکیه برای شستن برای قرائت قرآن و استراحت و غیره با تعمیر کرده

خواهد شد از وجود این علت خالی نخواهد بود و این امر بزیست باقی موقوف نیست که لایحقی

علی المنصف الغیر المتعسف و امتناع بنا مطلقا از حدیث و متون شروح کتب فقه

درما تقدم بخوبی ثابت کرده شد من شاء فلینظر **عبارت مائتة**

و فی النعائلیة و دیگره ان بنی علی القبر انتہی بدانرا فی تحفة الملوک و ان عینی شرح الکنز و فی

در بیان مسئله بنا علی القبر

البحر الزاخر و بکبره ان يزداد على التراب الذي اخرج من القبر لان الزيادة عليه بمنزلة البناء
 انتهى ازین احادیث و روایات کتب فقه معلوم شد که بنا کردن بر قبور نهی عنه است پس
 اگر کسی جواز آن بنویسد اعتبار او نخواهد شد زیرا که مخالف احادیث و کتب فقه معتبره است
 مخالطه نوشتن مجیب هرگز قابل اعتبار نیست چه حال فهم معانی احادیث و احتیاط
 در نقل بخوبی شکار اگر دیدیم عمل احتیاط حدیث و حکم بالتعلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب
 نام نهاده مجیب موجود بود و دیدیم مطابق بر ادعای نقل دیگر کتب هم اعتبار بر ترفع شود و در
 حاضر که تلاش مسئله کردیم یافتیم که در دو مختارانی نویسد و لایرفع علیه بنا و قیل لا باس به
 و هو المختار کذا فی کراجه السراجیه و در میزان می نویسد قول الائمة الثلاثة ان القبر لا یجب
 علیه ولا یجصص مع قول اجمیفة بجزا از ذلك فالاولی شد و الثانی محقق در کتب الخطا
 از مطالب المؤمنین نقل نموده که مباح کرده اند سلف بنابر ابرقبر مشایخ و علماء مشهورین
 تا مردم زیارت کنند و استراحت نمایند بلبوس در آن و اگر برای زینت کنند مکروه است
 الی آخر بنده المخالطه بدایه حال فهم معانی احادیث معترض مجیب به و الظاهر من
 است و از دیدن این کتاب هم بخوبی ظاهر خواهد شد همه نوشتن معترضه بنیاید راستی
 میرسد چه میگوید کتابیکه از کتب نام نهاده مجیب موجود بود و دیدیم مطابق بر نه آن حال آنکه
 در همه کتاب نام نهاده مجیب این مسئله مطابق نوشتن مجیب موجود مگر معترض از غایت
 تعصب تجاہل مسکینه و افکاری نماید و مرض افکار مشاهدات علاج پذیر نیست چونکه فرموده
 اند که الحق یعلو ولا یعلی لهذا در نی مقام بجای بر نه اند بر امد مکتوب شده آری در نوع گوناگون
 نباشد و معترض برای تعلیط عامه عبارت در مختار بحدف صدر نقل نموده و معنیش بر
 لهذا اول تمام کلام را باید شنید و بعد از آن معنی آن باید فهمید پس اگر مسئله بحث عنها
 منطبق شود آوردنش مضایقه ندارد عبارت در مختار از صدر اینست ولا یجصص ولا یسین و
 لایرفع علیه بنا و قیل لا باس و هو المختار کذا فی کراجه السراجیه انتهى باید دانست که مرجع ضمیر مختار

در باباس به یطین است نه بنا زیرا که صاحب کتاب سندی قول احواله به کراهته قوی
 نموده بدین سراجیه معلوم شد که مرجع آن یطین است زیرا که در آن بنا را جائز نه نوشته
 بلکه صرف بعدم کراهته یطین تصریح کرده چنانچه در طوابع حاشیه در مختار بعد قوله کذاست
 کراهته السراجیه نوشته و عبارتها و ذکر فی تجرید الی الفضل ان یطین القبر مکرره و المختار
 انه لا یکره انتهى انتهى در صاحب سراجیه در باب الدفن بنا را مکرره گفته و مویده اسمعی مست
 انچه در همان باب در مختار است بیکره الا زیاده علی ما خرج منه لانه بمنزله البناء انتهى و در
 طوابع در شرح قوله بناء مرقوم است و البناء مکرره فلذلك انما انتهى منشأ قوم متوهم است
 مکرر و در قول اباحت یطین بعد قوله لا یرفع علیه بنا و موجب آن بظاهر الترام اتباع حدیث
 و اقتدای سلف صالحینست در عدم فصل باین این چیزها و چنین خطرات مخطوشتان و از
 شبهات بکلی فتن و دلیل عدم تقطن و نا آشنائی این فن است و آنکه تعرض عبارت میزان
 نقل نموده مخالف می افتد بسیاری را از کتب معتبره معتمده فقه که در آن بصراحت موجود که
 امام ابو حنیفه قائل کراهته بنا بر قبر و عدم جواز آن شده چنانچه در سابق از شرح نسائی
 اندلسی و بریان قاضیخان و محیط و مستطی و صغیری شرح شده تصریح این امر کرده شد
 و چند توفیق باینطور ممکن است که در عبارت میزان مشارالیه لفظ ذلک تخصیص قرار دهند
 مگر طرز و انداز کتاب آنرا مساعدت نمیکند و علی سبیل التشریح می گویم که اگر قول ابو حنیفه
 بجواز باشد تا هم غیر معقول علیه بودنش از عبارت میزان پیدا بلکه انچه خود صاحب میزان
 در توجیه نوشته شعر بر جرح بودن است و ضروریست که بر قول ابو حنیفه رجوع و معقول علیه باشد
 بلکه بسیار از اقوال ابو حنیفه نیز غیر مختار اند چنانچه در میزان بعد همین سلسله نوشته و من لک
 قول الامتة الثالثة باستنباب القبرة للقرآن عند القبر مع قول ابو حنیفه بکراهتها و عدم مختار بودن
 این قول ابو حنیفه نه و معترض هم مسلم است فالاستدلال به لیس الاخرط افتقاد و آنکه قمر
 از بعض کتب نقل کرده که در آن نوشته بعض سلف بنا را بر وجه مشایخ و علمای مشهورین

مباح کرده اند اصل آنست که اول کسیکه یحیی بن زینب صاحب مفاتیح است حیث قال فیہ
 قوله ان یخصص القبور ان یبنی علیہ وان یقعہ علیہ یخصیص القبور و البناء علیہا یجعل بیت
 علی القبور و ضرب حیمۃ علیہ منہی عنہ لانه اضاعہ المال من بخیر فائدة للمیت فیہ و لانه منخل
 الجاهلیۃ و قد اباح السلف ان یبنی علی قبور المشائخ و العلماء المشہورین لیرورہم الناس
 و لیستہ یحوا بالجلوس فی البناء الذی یکون علی قبورہم مثل الرباطات و المساجد انتہی
 و دیگران کہ نامشروع ہوا ہمہ از ان میگیند پس در ان مسئلہ کہ از حدیث رسول و اقوال
 صحابہ و نصریجات ائمہ ایچہ و دیگر مجتہدین بالذہب و اکثر فقہاء و علمای مضافہ اصحاب متون
 و شروح و فتاوی ثابت باشد در خلاف آن بہ نوشتن یک کس بدون تعیین اسم
 و بغیر تصریح مختار و معمول علیہ بودن آن چگونه اعتبار کرده شود و معلوم نیست کہ از سلف
 کہ ام کس مراد گرفته و آنکس در کدام کتاب جواز آن نوشته و آنکس قابل اعتبار است
 یا نہ و چگونه آنکس باین شریعہ کہ قول و منی در مقابلہ حدیث رسول و اقوال صحابہ و ائمہ
 مجتہدین و فقہای معتمدین و علمای متاخرین و متقدمین معتبر گرد پس یحیی بن زینب روایت
 غریب و قول مجہول حجت آوردن و آنرا معمول علیہ قرار دادن جز حضرت معتض و
 اتباع ایشان کار دیگری نیست الحق قصہ خوانی چیزی دیگرست و نقاہت چیزی دیگر در
 بیدن مفاتیح در بیان بدعت ضلالی قوم است و بدعت السوء ما لکرہ ائمہ المسیر کا لبنا
 علی القبور و تخصیصہا فان البنی صلعم ہنی عن ذلک انتہی پس از اینجا بخوبی واضح شد کہ
 روایت قد اباح السلف الخ مختار صاحب مفاتیح ہم نیست درستہ لال بقہتای قبور
 بعض صحابہ نمودن و آنرا محمول بر تجویز علمای آن عصر فہمیدن تمخیل صریح و وہم قبیح در
 امور شرعیہ و خل تخیلات و او نام نیست ندانی کہ آنحضرت صلعم حضرت علی را برای تسوید قبور
 مشرّفہ فرستادہ و علی رضی اللہ عنہ الی الہیاج ہدی را بدین کار مامور کردہ و ابن عمر بن زرع
 فسطاط امر فرمودہ و شافعی در اتم گفتہ کہ ائمہ مکہ را دیدم کہ بہدم ابنیہ سابقہ حکم میدادند

وابن حجر علی نوشته که جماعتی فتوی داده بیدم اینده قرآنه معترقی که قبّه اطم شافعی رضی الله
 عنه را که بعضی سلاطین بنا کرده بودند سوال ناز کردند بن بطرف داس قبر یا یائین قبر
 کنهه کدام گنده جواب ناز کردند در مقبره ممنوع و مکروه است بموجب احادیث و روایات
 کتب فقه الا احادیث نهذه و رأی عمر رضا انس بن مالک یعلی عنه قبر فقال القبر القبر ولم
 یامر بالاعادة کذا فی البخاری و فی مشکوٰۃ عن ابی مرثد الغنوی قال قال رسول الله
 صلعم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیهما و عن ابن عمر رضا قال بنی رسول الله صلعم ان
 یصلی فی سبع مواطن فی المزیلة و الخیرة و المقبرة و قارعة الطریق و فی الحمام و فی معاطن
 الابل فوق ظهیریت الصدرواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابی سعید الخدری رضی
 الله عنه قال قال رسول الله صلعم الارض كلها سجد الا المقبرة و الحمام رواه ابو داود و الترمذی
 و الدارمی و فی جامع الاصول قال علی رضا ان جی رسول الله صلعم نهانی ان اصلی فی
 المقبرة اخری ابو داود انتهی **معنا الطه** احتیاج بحادیث بی ارجاع بکتب فن و درین حال
 من و سند و تاویل و استنباط ائمّه مجتهدین و مشرّاح محدثین فی تامل در نیکه این حدیث افادۀ
 مدعا میکنند بانه از عقل و نقل و ریاست ببعید است حدیث ابی مرثد غنوی یعنی لا تجلسوا
 علی القبور و لا تصلوا الیهما را از مسئله مجتهدین عنها چه مناسبت و ترمذی بعد روایت حدیث
 ابی سعید گفت و نه حدیث فیه اضطراب و نیز در آن باب نوشته و فی الباب عن علی و عبد الله
 بن عمر و ابی هريرة و جابر و ابن عباس و حذیفه و انس و ابی امامة و ابی ذر قالان البنی صلعم
 قال جعلت لی الارض كلها سجدا و ظهورا یعنی استشاء مقبره و حمام نمیت و بعد حدیث عبد
 بن عمر نوشته حدیث ابن عمر رسانده لیکن القوی و قد تکلم فی زید بن جریه من قبل حفظه
 چه را چه دعوی عدم مناسبت و تضعیف روایت بی تحقق نظر در الفاظ و معانی و بغیر اطلاع
 از کلام شراح باوه عن عدم تبحر حدیث و ناواقفیت از فنون ادب از فهم و فراست بلکه از عرف
 و نفوذ غایت بعید است و از شان علما نهایت غریب مناسبت حدیث ابی مرثد از مسئله مجتهدین

ع

درجیهات و احادیث متفقین بر صلوٰۃ و اقامه

عنها بر تپه ایست که شاید بر پلایان سفالچی هم محقق نباشد چنانچه در ادنی تامل رقت تدبر
 و وجه پیدای آید اول آنکه هر چند مسائل از یائین و راسح الی می نماید اما مجیب از مقبره طلق
 بر ابرست که راس قرار شد یا یائین و پهلوی آن بحکم واحد جواب داده می فرماید که باز گذاردن
 در مقبره ممنوع و مکرره است الف پس ظاهر است که حدیث ابی مرثد را در باب امتناع صلوٰه در مقبره
 دخلی تام است لا لا یخفی علی ذری الاقلام حیث صرح به ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری شری
 صحیح البخاری و ما یکره من الصلوة فی المقابر تنبأ اول ما اذا وقعت الصلوة علی القبر او الی القبر
 او بین القبرین فی ذلک حدیث رواه مسلم عن طریق ابی مرثد الغنوی مرفوعا لا تجلسوا علی
 القبر و لا تصلوا الیهما او علیهما انتهى و نیز در فیض ابرای شرح صحیح البخاری مرقوم است قوله
 هذا تنبأ اول ما اذا صلی علی القبر او الیه او منیهما كما قال ابن الرفعة و فیه حدیث ابی مرثد اخرجه مسلم
 و ابو داود و الترمذی و النسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبر و لا تصلوا الیهما انتهى و دوم آنکه چون
 سوال سائل مختل توجه و قیام بر دو بود لهذا مجیب بحدیث ابی مرثد از احتمال اول و با حدیث دیگر
 از احتمال ثانی اجابت فرمود و اثبات اضطراب حدیث ابی سعید از کلام ترمذی برای تغلیط
 احتیاج مجیب ناشی از جهالت و اوقاف اصول حدیث و مبنی بر غفلت از کتب این فن و دلیل
 عدم تفحص کلام شرع است و حل افعال و دفع اشکال بچند وجوه متصور است اولاً فهم معنی اضطراب
 نصیب احد اگر معترض بر سیاق و سباق کلام ترمذی هم اطلاع می یافت مفهوم اضطراب
 می دریافت که عبارت ترمذی از اول اینست قال ابو عیسی حدیث ابی سعید قد روی عن
 عبد العزیز بن محمد روایتین منهم من ذکر عن ابی سعید و منهم من لم یذکره و هذا حدیث فیه اضطراب
 مگر این بچاره را از ترمذی چه مطلب گذامی جا نوشته دید که در ترمذی نوشته هذا حدیث فیه
 اضطراب عینیت دانسته انرا نقل نمود تلامذ علی قاری در مرقات و در شرح فیه اضطراب می نویسد
 یعنی چیست الارسال و الاسناد انتهى و چنین اضطراب مانع احتیاج نیست که حدیث مسند و سلسل
 برود و مذهب ما حجت نیست ایس اضطراب حدیث مضرب مجیب نبود و مفید معترض نیستند تا یا خود

ترمذی به ترجیح قول سفیان الثوری دفع اضطراب کرده چنانچه بعد قول فیه اضطراب می نویسد
 رومی سفیان الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سبید عن النبی صلی الله علیه وسلم مرسل ورواه حماد بن
 مسلم عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سبید عن النبی صلی الله علیه وسلم ورواه محمد بن حجاج عن عمرو بن یحیی
 عن ابیه قال کان عامه روایه عن ابی سبید عن النبی صلی الله علیه وسلم ولم يذكر فیہ عن ابی سبید وکان روایه
 الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم ثابت واضح انتهى و ابو الفضل عراقی در نکت
 نوشته ان التریح اذ اوجدا اتقی الاضطراب انتهى و برینذهب ما رستد لال بحیث مرسل
 صحیحست لکافی المسلم المرسل قول ابو یعلی قال علیه السلام کذا و هو انکان من صحابی قبل
 اتفاقا ولا اعتد اذ بمن خالف وانکان من غیره فالاکثر ومنهم الائمة الثلثة یقباح مطلقا انتهى
 وفي التبیح من التوضیح مرسل الصحابی مقبول بالاجماع و یحیل علی السماع و مرسل القرن الثانی
 و الثالث لا یقبل عند الشافعی رحمه الله علیه و یقبل عندنا و عند مالک انتهى خلاصه کذا فی الدرر
 و نور الانوار و انتخاب الانوار شرح المنار و غیره من کتب اصول الفقه ثالثه سید عبد الرحیم
 ظاهری در شرح ترمذی تحت این حدیث می نویسد قوله فیه اضطراب فیه اضطراب لان هذا
 الحدیث یعنی الارض كلها مسجد الا المقبرة و الحمام قد رواه ايضا علی و عثمان و عبد الله بن مسعود
 و ابو هريرة و انس بن مالک و ابو سعید و اسید بن حصیر و اشعث بن قیس فرواثة احفظ
 و اکثر سند امن و اة الحدیث جعلت لی الارض كلها مسجد او ظهورا فلا اضطراب فی ذلك
 لكنه فام یطلع علی هذه حکم باضطرابه انتهى راجعا از کلام ابی داؤد و هم اضطراب مرفوع است
 که این حدیث را مسند اذکرینوده قال ملا علی قاری فی المرقاة شرح مشکوٰۃ تحت هذا
 الحدیث و قد رواه ابو داؤد و مسند انتهى و نیز ملا علی قاری نوشته و الذي وصله ثقة ايضا
 فلا یضره سألته انتهى خامس احاکم و ابن حبان صحیح حدیث بیان کرده چنانچه عنقریب تفصیلش
 می آید و ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ تحت همین حدیث نوشته که قال ابن حجر و ابن ماجه و
 مسنده حسن انتهى و حدیث حسن حجت است مانند صحیح که اصرح به السید السندی مختصر خلاصه

الطیبی حیث قال والمحسن حجة كالصحيح وذلك اوضح في الصحيح انتهى وزرکشی در مختصر خود
 گفته وقد يدخل الاضطراب في قسم الصحيح والمحسن انتهى مخلصا سادسا توقف جزری و
 بغوی درین حدیث و ذکرش بنادر و دلیل رفع اضطراب است پس این حدیثی است مرفوع
 که رجالش ثقات اند لکن در وصل ارسال می اختلاف است و با این همه حاکم بنی عبد الله
 نیشاپوری و شیخ ابن جبان حکم صحاحین حدیث کرده اند کافی فتح الباری شرح صحیح البخاری
 فی باب کراهة الصلوة فی المقابر مستنبط من قوله فی الحدیث ولا تتخذوا مقبورا لان القبور
 لیست بحال للعبادة فیکون الصلوة فیها مکروهة و گانه اشار الی ان مارواه ابو داود و
 الترمذی فی ذلك لیس علی شرط وهو حدیث الی سحبه الجزری مرفوعا الارض کلها مسجد الا
 المقبرة والحمام رجالة نقاة لکن اختلاف فی وصله و ارسال و حکم مع ذلك لعنہ الحاکم ابن جبان
 انتهى وقد نقل ابن المنذر عن اکثر اهل العلم انهم سئلوا بهذا الحدیث علی ان المقبرة لیست
 بموضع للصلوة و کذا قال بغوی فی شرح السنة و الخطاب لکذا فی الموابب الاطیفة شرح
 مسند ابی حنیفة و احادیث مذکوره جواب مخصص حدیث جعلت لی الارض کلها مسجد او طهورا
 بوده و از قواعد مقررہ عند الاصولیین استخصیص کما الاستثنا و یعنی تخصیص ثلثه کشتات
 کافی التوضیح و غیره پس استثناء حدیث مسطور بر پایه اظهار رسید و نفی کشتا ببدل نباتات
 گردید کاش مختص به لفظ فی ابواب تأمل میکرد و عنوان باب دیده استشار امی فیت
 و نمی گفت که استثنای مقبره و حمام نیست زیرا که ترمذی عنوان باب این حدیث به لفظ باب
 ما جاء ان الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام منعقد کرده است حسین بن عبد الله بن
 محمد طیبی شرح مشکوٰۃ به ذیل حدیث ابن عمری نولسید و احتجاج من جواز الصلوة فی
 هذه المواضع اذا كان المكان طیباً بما روی عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله قال جعلت لی الارض
 مسجد او طهورا و یقال جابر انما سئلت لانظار ففیقه هذه الامة حیث اخصر البصر فی النهی
 بالارض و الصلوة فی المواضع التي لم یمن للصلوة من بقاعها بخلاف ما اثر الامم بخلاف

ان يدخل فيه التخصيص انتهى و توقف جزري بخوي دليل قوت سناد حديث ابن عمر بايد
تصور يد ابن ماجه در سنن خود حديثي ديگر درين باب ان عمر بن الخطاب آورده كه ان رسول

الله صلعم قال سبع مواضع لا يجوز فيها الصلوة طاهريت السور المقبرة والمزبلة والجحرة
والحمام وعطن الابل ويجوز الطريق وملا على قاري در مقامات شرح مشكوة بعد حديث ابن
عمر نوشته كه قال ابن حجر وسنده حسن انتهى وحديث حسن نیز حجت است مثل صحيح كاسبي

امام نووي در شرح صحيح مسلم نوشته الحسن با عرف منخرجه واشتهر رجاله وعليه مدار اكثر

الحديث وهو الذي يقبله اكثر العلماء ويستعمله عامة الفقهاء انتهى مع مخالطة آوردن

حديث عمر بن الخطاب با وجود عدم رجوع شرح واستنباط ائمه فن انجيب خيلي غريب كه جاودين

كتاب واربعين بر احتجاج بنير مرفوع نكر نموده بدارايم بحسب برانقوت اوله و بيان نقل

صحابه كرام اثر عمر بن الخطاب را ذكر كرده و احتجاج بان مستقلا بر گز نموده مع مخالطة ملا على قاري

در مقامات بعد نقل كلام تائسي كه در شرح حديث لعن اليهود والنصارى گذشت مي نويسد

الا ترى ان مرقد اسمعيل عليه السلام في المسيح الحرام عند الحظيم ثم ان ذلك المسيح افضل

مكان بخيري المصل بصلوته والنهي عن الصلوة في المقابر فحقن بالقبور المنبوذة

ما فيها من النجاسة كذا ذكره الطيبي واز شرح السنن نقل نموده اختلاف في الصلوة في المقبرة

فكر بها جماعة والكانت التربة طاهرة والمكان طيبا واحتجوا بهذا الحديث والذي بعده

وقيل يجوز فيها وناول الحديث ان الغالب من حال المقبرة اختلاط تربتها بصد يد الموتي

ولحومها والنهي لنجاسة المكان فان كان المكان طاهرا فلا بأس كذا في المزبلة والجحرة

وقارعة الطريق وفي القارعة معنى آخر وهو ان اختلاف المارة يشغله عن الصلوة واز ابن

حجر نقل زوده الى مخالطة بدارايم لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اين كلاميست

دال بر كمال ناواقفيت وعدم مهارت معتضف كه كلام قاضي را نوشتن ملا على قاري

بعد كلام قاضي قرار داده ميگويد كه ملا على قاري بعد نقل كلام قاضي چنين مي نويسد

این بیان که در معترضات نقل شده است

در معترضات نقل شده است

حال آنکه این همه کلام قاضی است و مراد از آن قاضی تا بصره بن عبد الله بن عمر و صاوی
 است که در شرح مصابیح این همه را تقریر نموده و طرفه ترورین تمام آنست که معترض در بخا
 کیدی عظیم کرده که فسقه و فجره از مثل آن در امور دنیوی و آخرت می کنند و ابهامان نا فهم
 از آن میگزینند نه در دینیات ارباب عصمت و تقدس و اصحاب دین و تقوی و تقویست که بآن شوند
 نفوذ یافته اند و آن کیمه آنست که بعد همین کلام ملا علی قاری نوشته و ذکر غیره آن قبر سمیع
 فی البحر تحت المیزاب و آن فی الطحیم بین الحجر الاسود و زمزم قبر سبعین نبیا و فی ان صوره
 قبر سمیع و غیره مندرسته فلا یصح الاستدلال و قال بن حجر اشارة لشارح الی اختلاف
 الصلوة عند قبر سمیع یا نهایره فی المقبرة و اجاب بان محلیا فی مقبرة منبوشة للنجاشی و کله
 غفله عن قولهم لیست فی مقابر الانبیاء فلا یدیه الصلوة فیها مطلقا لانهم احياء فی قبورهم و علی
 التفرق فجوابه غیر صحیح تصحیح کبرایه الصلوة فی مقبرة غیر الانبیاء و ان لم ینبش لها بها النجاشی
 و مجاریها فی الصلوة کمره سوائه کانت فوقه و خلفه او تحت ما هو واقف علیه پس این عبارت
 را که منبوش اصل منبوشه و از میان دور کرده بعد از آن قول صاحب شرح السنه نقل
 و عبارت شرح السنه در یکجا کما کانت و مقبرة مطلق است و قول منبوشه اختصاص است و در قبور
 منبوشه و آن مذرب علماء شافعیست و در مذرب حنفی کما است صلوٰة در مقبرة مطقت ثابت
 کافی الطاهری شرح الترمذی قال الشافعی یجوز الصلوة فی المقبرة المنبوشة او الممنون تحتها
 بلجوم الموتی و صدیدیم فیما یخرج منهم و الا لالانجاشی و قال الامام احمد تجزیم الصلوة فی المقبرة مطلقا
 و قال البخیزة کما اشتهر کذا لک انتهى و جناب خاتم المحدثین مولانا شاه عبد الغفر و دهلوی
 در جواب استفتاء حاجی رفیع الدین خان مراد آباد تحریر میفرمایند و از کلام شرح حدیث که در باب
 نبی و مقبره واقع شده ارجح همینست که نبی از برای لزوم نوعی از مشابهاست که از است در
 سجود و جادات و البته نماز در مقبره مکروه است بسببی که مذکور شد و آنچه در کتب فقه و حقیقه
 مستور است که اگر قبر پیش مصلی باشد است از روی کراهت و اگر راست یا چپ باشد کمتر

از ان و الریس مصلی باشد کمتر از ان است اصح و معتدیه است و آنچه بعضی شراح سبب نه
 نجاست مقبره نوشته اند قول فقهاء شافعیه است که بر وجه ممواب نیست انتهی و از قول
 ابن حجر نهی تنبیہی مذربا فقیه ثابت شده پس از آوردن شرح فائده معترض عبارت
 بشرح ملا علی قاری که از شارح منبیه آورد و بدو تبصره نقل نموده یعنی از آخر لفظ و لیست
 قبر را حذف کرده و آنکه از بجز را لغو و غیره نقل کرده اولاً آن قاض مدعی مفتی فی که مکان
 معتد للصلوة که در ان قبر نباشد خارج از مقبره معدودی شود ثانیاً عدم کرامت در وقت
 ضرورت خوف فوت صلوة است نه مطلقاً چنانچه در غنیة المستمل شرح منبیه المصلی بدیل
 این قول می نویسد و الا فلی ان لا یصلی فیہ الا للضرورة کخوف الفوت و نحوه لا ینطلق
 الحدیث انتهی و در عبارت جامع البرکات که لفظ هو المختار واقع شده در صورت صحت نقل از
 خط مذہب شافعیه حقیقه است پس عبارتش بمقابل عبارات کتب کثیره حدیث و فقه معتدیه
 ندارد و عبارت ترجمه شیخ نه مفید مدعی معترض غریب است و نه مضر مطلباً بحسب این
 نیست مگر الطالح کلام بلافاوت مرام عبارت ماثله و اما الروایات الفقهیه

العالکیریه و بکیرہ الصلوة فی تسع مواطن منها المقبرة و فی الزلیعی و بکیرہ ان یصلی الی القبور
 یصلی بین التبنور انتهی معالم الطه در فتاوی عالکیری در فصل مکروهات صلوات دیده
 اتیری از عباراتیکه محیب نقل کرده است نیست مگر در فضل ثانی فیما یفسد و ما بکیرہ فیها این مسئله
 البته نوشته است در طبعی انوقت موجود نیست که حال آن دریا کرده شود و اعتماد از نقل محیب
 مرتفع بدایه فہم تقریر جواب کلام معترض در قون است بر تمہید مقدمه اولاً اثر اباید شنبه
 بعد از تقریر جواب باید فہم مقدمه از دواب مقبره جناب محیب است بلکه مسلک
 سایر محققین همین که چون عبارت کتاب نقل نمایند سبیل مجاز نگذارند اگر جای شمای
 چند در حکم واحد داخل شوند حسب مقاصد بخلاف روایت حکم مسئله مسئله منتخب نموده بر
 نگارند چنان است در نیکه خلاصه عبارت کتاب باظهار ضار و مہرات مناسب مضمون

ن
 و
 ع
 م
 ع
 م
 ع
 م
 ع
 م

تحقیق مسائل نماز و مقبرة

که یک قبر باشد و از همان رحمانی که معتض نقل نموده ما هم نقل آورده ایم که علوة عندہ
 منقطعاً مکرره است فتمییز الحرج بالصواب لیس الا لا ولی الالباب چون خدشات معتض مفعول
 گشته اند التوضیح این است که در تنقیح این مطلب از دیگر کتب نیز ملاحظه نمایند در خیر جاری شرح
 صحیح بخاری ناقلاً عن العینی نوشته و اختلاف العلماء فی الصلوة فی المقبرة فذهب احمد
 الی تحریمها فی المقبرة و ذهب ابو حنیفة الی الکراهة و فرق الشافعی بین المبنوشة و غیرہا
 فقال اذا كانت المقبرة مختلطة بلجوم الموتی و ممدیدہ لا یجوز الصلوة فی مکان النجاسة
 و یجوز فی غیرہا انتہی و در فیض الباری شرح صحیح البخاری در همان باب بی نویدہ قوله
 ہذا یتناول ما اذا صلی علی القبر و الیہ و بینہا کما قال ابن الریثہ و فیہ حدیث الی مرتد آخرہ
 مسلم و ابو داؤد و الترمذی و النسائی بل یفطر لا یجسوس علی القبور و لا یصلوا الیہا و روئے
 الترمذی عن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلما سجدت الا المقبرة و
 الحمام و اختلف العلماء فی جواز الصلوة فی المقبرة فذهب الامام احمد رحمہ الی تحریم الصلوة
 فی المقبرة و لم یفرق بین المبنوشة و غیرہا و لا بین ان یکون بین القبور و مکان متفرق عنہا
 کالبيت و العلو و قال ابو ثور لا یصلی فی حمام و لا فی مقبرة علی طائر الحدیث یعنی قوله صلی
 اللہ علیہ وسلم کلما سجدت الا المقبرة و الحمام و مال الثوری و ابو حنیفة و لا و زاعی رحمہم اللہ تعالی الی
 کراهة الصلوة فی المقبرة و فرق الشافعی رحمہ اللہ تعالی بین المقبرة المبنوشة و غیرہا فقال
 اذا کان مختلطة التراب بلجوم الموتی یصدیدہم فیما یخرج منہم لم یجز الصلوة فیہا بالنجاسة فان
 صلی رجل فی مکان طارئہا اجزئت صلوٰتہ و قال الرافعی اما المقبرة فالصلوة مکررہ فیہا
 بكل حال و حکى ابو معصب عن مالک رحمہ اللہ کہ الصلوة فی المقبرة کقول الجہود و ذهب اہل الطہارۃ
 الی تحجیم الصلوة فی المقبرة سواء كانت مقابر المسلمین و الکفار انتہی و نیز در مہین شرح تحت حدیث
 اجعلوا فی بیوتکم من صلواتکم لا تتخذوا قبورا الحدیث می نویسد المعنی الذی یدل علی طائرہ
 لا تجعلوا بیوتکم خالیة عن الصلوة کالمقابر فانہا لیست بحل للعبادة لہذا اجمعت طائفة علی

كرهية الصلوة في المقابر وقال الخطابي فيه دليل على ان الصلوة لا يجوز في المقابر قال العيني
الحديث لا يدل على ذلك بل ترجمة الباب ليسا عد على ذلك وقد حققنا الكلام فيه وقد روت
احاديث عن جماعة من الصحابة تدل على كراهية الصلوة في المقبرة بل استدل بها جماعة على
عدم الجواز كما ذكر فيا مضى وهي ما روى عن ابي سعيد الخدري وعن علي وعبد المدين عمر و
ابي هريرة وجابر بن عبد الله بن عباس وحذيفة والنسائي امامته وابي ذر رضي الله عنهم انتهى ودر فتح الباري
شرح صحيح البخاري مرقوم ست واما كراهية الصلوة فينا وانا اذا وقعت الصلوة على القبر او
الى القبر او بين القبرين ففي ذلك حديث رواه مسلم من طريق ابي مزة الغنوي مرفوعا
لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها او عندها وليس هو على شرط البخاري فاشارة اليه في التحريم
واورد مع اثر عمر الدال على ان النهي عن ذلك لا يقتضي فساد الصلوة والاشارة المذكورة عن
عمر ونياه موصولة في كتاب الصلوة لابي نعيم شيخ البخاري ولفظه فيما النسائي الى قبر نواه
عمر القبر القبر فطن انه يعني القبر فلما رأى انه يعني القبر جاز القبر وصلى له طريق اخرى منها في تعليق
التعليق ومنها من طريق حميد عن النسائي نحوه وزاد فيه فقال بعض من بيني انما يعني القبر
فتجنب عنه وقوله القبر بالنصب فيها على التحذير انتهى وبعد چند سطورى نويسيد وفيه كراهية
الصلوة في المقابر سواء كان بجانب القبر او عليه واليه وسياقي بيان ذلك قريباً انتهى
وبخاري ترجمه باب حديث اجعلوا في بيوتكم من صلواتكم ولا تتخذوا قبوراً به كراهية الصلوة في المقابر
قرار داده ودر فتح الباري تحت اين حديث نوشته وقد نقل ابن المنذر عن ابي ابراهيم العليم
بهذه الحديث على ان المقبرة ليست بموضع الصلوة وكذا قال البغوي في شرح السنة
در مجلس ابرار ودر مجلس مفسدين نويسيد بنى النبي صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في المقبرة مطلقاً
ان لم يقصد العمل بصلوة فيها بركة البقعة كما نهى عن الصلوة وقت طلوع الشمس و
وقت غروبها ووقت استئناسها لانها اوقات يقصد المشركون الصلوة للشهوات
فنهى الله عن الصلوة وان لم يقصد واما قصده المشركون واذا قصد الرجل الصلوة

عند المقبرة متبركا بالصلوة في تلك البقعة فهذا على المخالفة ليدفع الى رد الرسول والمزاة ليدفع
 و اثير ازدين لم ياذن به الله تعالى فاكثر العبادات مبتدأ على الاستئذان والاتباع لا
 على الهوى والابتداع فان الله لم يجمعوا على ما علموه من من يهيمهم ان الصلوة عند المقبرة
 منهي عنها انتهى ونيز در بين كتابت واما الآثار من الصحابة فاكثر من ان يحاط بها فمن
 حملتها ما في صحيح البخاري ان عمر بن الخطاب اى النفس بن مالك يصلي عند قبر فقال القبر
 قال ابن القيم في اعنائه هذا يدل على انه كان من المستقر عندهم ما نهاهم عنه يهيمهم من الصلوة
 عند القبور وفعل النفس لا يدل على اعتقاده جواز او تحيل ان لم يره اولم يعلم انه قبر او لم
 عنه انتهى ابن القيم وراغته في نويسه من جمع بين سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في القبور وما امر به
 ما نهى عنه وما كان عليه الصحابة والتابعون وبين ما كان عليه اكثر الناس اليوم ارى ان
 مضاد الآخر وناقض له بحيث لا يجتمعون ابدافانه عليه السلام نهى عن الصلوة عند
 ايم يخالفون ويصلون عند ما نهى عن اتخاذ المساجد عليها وهم يخالفون ويمنون عليها
 المساجد يسمونها مشاهدا الى اخر ما فيها وورغنية المستطلى في نويسه ويكره الصلوة في
 طريق العامة لانه عليه السلام نهى عن ان يصلي في سبع مواضع في المزلة والمجرة والمقبرة
 الحديث انتهى ورجع البخاري نويسه من قصد لزيارة قبور الانبياء والصلحاء ان يصلي عند
 قبورهم ويدعو عندهم نويسه لهم الخواص فهذا لا يجوز عند احد من علماء المسلمين انتهى ودر اختيار
 شرح مختار نويسه ويكره وطى القبر والجلوس عليه والنوم عليه الصلوة عنده لانه عليه
 نهى عن ذلك انتهى ودر ناقصة الوريقة في نزهة الامام الى حنيقة مرقوم يكره البناء
 عليه الصلوة ابيه الصلوة بين القبور انتهى ودر قاضي حافى نوشته والصلوة عند القبور يكره
 انتهى صدر شهيد بن صدر تبريزي عرف قاضي خواج ودر دستور القضاة في فوايد يكره
 النوم عند القبر والصلوة عنده انتهى و ابو الفتح ركن الدين بن جسام مفتي ناگوردي ودر
 فتاوى حماد ميگويد که در خبر آمده است که ده موضع است که در آن ناز گذاردن مکروه است

از ای جمله در گورستان برای تشییع جهودان و پرستندگان گور ائمه و همچنین است در
خلاصه الفقه ملا عبد اللطیف لاهوری و ترغیب الصلوة و دیگر کتب فقه از بهر استیلا
بر همین قدر اکتفا رفت پس آنچه مذکور شد در ثبوت امتناع نماز در مقبره مطلقا بنا نقیب و
تخصیص از اقوال آنحضرت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و علمای متقدمین و
متأخرین خلاصه اش آنکه عبد الدین عمر فرموده که آنحضرت منع فرمود از نماز خواندن در
هفت موضع که از آنجمله مقبره هم است و نیز حضرت علی رضی الله عنه گفت که مرا رسول خدا صلعم
از نماز خواندن در مقبره منع فرمود و ابوسعید گفت که رسول خدا صلعم فرمود که سوا مقبره و
حمام تمام زمین مسجد و ابی مرشد گفت که رسول خدا صلعم از نماز خواندن بطرف قبر باز داشت
و حضرت عمر رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلعم فرمود که هفت جای نماز جایز نیست از آنجمله مقبره نیز
و نیز حضرت عمر رضی الله عنه پس از آنکه از قبر مشغول به نماز دیده مانع آمد و بطریق تذکر فرمود
القبر القبر الحاصل از جماعت صحابه و رباب کرامت صلوٰه و در مقابر بسیار احادیث مروی
شده که ابوسعید خدری و حضرت علی و حضرت عمر و عبد الدین عمر و ابی هریره و جابر
و ابن عباس و حذیفه و انس و ابی امامه و ابی ذر از انجماعت اند و مذکور است با ائمه مجتهدین
درین مسئله آنکه امام احمد نماز در مقبره مطلقا حرام گفته و در منبوشه و غیر منبوشه و در نیکه
مکان معد للصلوة باشد یا نه تفریق نساخته و ابو ثور بنطر طاهر حدیث از خواندن نماز
در مقبره منع کرده و سفیان ثوری و امام ابو حنیفه و اوزاعی نماز در مقبره مکروه گفته و
شافعی در منبوشه و غیر منبوشه فرق کرده و گفته که اگر زمین مقبره از محوم موتی و صدید آنجا
مختلط با مکروه است نماز در آن و اگر مکان ظاهر باشد جائز است و امام رافعی گفته که هر
حال نماز در مقبره مکروه است و ابو نعیم کرامت صلوٰه در مقبره از امام مالک مثل قول
جمهور حکایت کرده و اهل ظاهر به تحریم صلوٰه در مقبره و رفته و از عینی و غیره بسیار
وفیض الباری شرح بخاری و طاهر شرح ترمذی ثابت شده که امام

احمد امام ابو حنیفه و امام مالک بر سه متفق اند در نیت صلوٰۃ و مقبره مطلقا برابر است
که منبوشه باشد یا غیر منبوشه و در آن مکان بعد از صلوٰۃ باشد یا بی منبوشه است خلاف
صرف در آن است که امام مالک و امام ابو حنیفه مکرره گویند امام احمد حرام و بخاری از حدیث
اجعلوا فی سبوتکم من صلوٰۃکم و لا تمیزوا قبور انبیاء که است صلوٰۃ و مقبره مطلقا همیشه
و این مندر از اکثر علما که است صلوٰۃ و مقبره مطلقا با استدلال از حدیث نقل نموده
اولجوی در شرح السنه و خطابی بچنین گفته و صاحب فتاوی عالمگیری در بیان قیم و صاحب
مجالس مستطی شارح منیه و صاحب فتاوی حاکم و صاحب خلافت الفقه و صاحب ترغیب و
نیز ناز از مقبره مطلقا منبوشه و مکرره نوشته و در زبیدی شرح کنز و فائده البوریه ناز در جانب
و بین القبرین مکرره گفته و در فتح الباری شرح بخاری و اختیار شرح تحار و فتاوی رحمانی
و دستور القضاات ناز از مقبره برابر است که برده باشد یا بجانب آن و در این بابین باشد
یا اهلوی آن همه را مکرره نوشته عبارت مائیه و کسانی که انداختن سبزه و گل بر قبور
جائز داشته اند متسک کرده اند و بیکدیگر در مشهوره است و از ابنی صلعم بقبرین فقال انما لیعذب بان و ما یعذب بان
فی کبیر ما احدهما فکان لا یستثنی من البول اما الاخر فکان یشی بالنمیمه ثم اخذ جریده طریقه
فشق بنصفین ثم غرزی کل قبر واحد قالوا یا رسول الله صلعم ما صنعت هذا فقال لعله
ان یخفف عنها الم یعیسا شیخ عبد الحق تحت این حدیث می نویسد متسک کنند جماعه
باین حدیث در انداختن سبزه و گل بر بجان قبور و خطابی که یکی از ائمه علم و قدوده سر
حدیث است این قول را در کرده است و انداختن سبزه و گل بر قبور متسک باین حدیث انکار
نموده و گفته این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعضی گفته اند باین آن تحدید و توفیق
بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا
خشک شدن آن شاخ و کلمه اعلیٰ حضرت در معنی و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی
در دفع عذاب و نبودن مگر برکت دست مبارک سیدنا صلی الله علیه و سلم

در انداختن سبزه و گل بر قبور

لا یشتر

منعاً لظنه اصل کبی این طائفه محدثه ترک اتباع سواد اعظم و التزام شد و دست کرد
 به بحث جاریست یعنی هر قوی مرجوح و مجروح از موافق مذهب یا مخالف مذهب مخالف
 جماعت بنظر آید همان مذهب ایشان است تا تنسیق و تکفیر عامه امت حرمه که مقصود است
 مذهب جدید است صورت بند و پیرو در عبارت منقوله درش بیند که بیک جانب جماعت
 و بیک جانب خطابی پس انکار یک کس چگونه بر جماعت غالب باشد و محققان قول
 خطابی را در کرده اند ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ نوشته و اما انکار الخطابی و قوله لا اصل له
 فیہ بحث واضح و فیه الحدیث یصلح ان کیون اصلاً ثم رأیت ابن حجر صرح به و قوله لا اصل له
 ممنوع بل هذا الحدیث اصل اصیل و من ثم افقی بعض الائمة من متأخری اصحابنا بان
 ما اعتقد من وضع الریحان الجریده سنه هذ الی ریت و چند سطر قبل از ان نوشته و اما
 العلماء قراة القرآن عند القبر هذ الحدیث او تلاوة القرآن اولی بالتخفیف من سیم
 الجریده و قد ذکر البخاری ان بریدة بن الحصب الصحابی اوصی ان یجعل فی قبره جریده
 فکانه تبرک بفعل مثل ما فعل رسول الله صلعم و شیخ عبد الحق هم حدیث وصیت بریده صحابی
 رضی الله عنه در ترجمه مشکوٰۃ ذکر کرده مگر لحاظ بر تمام کلام خلاف و اب محیبت الی آخر
 المغالطه هذ ایه قاعدة کلیة فرقه مهدویه که ترک اتباع سنت و اعتقاد بصنع جاہلیت
 در به بحث جاریست یعنی ابر بدعت که شائع بین الجهمه باشد و امریکه مخالف سنت نظر آید
 همان مذهب ایشان است تا تعلیط دین نبوی و تحریر به شریعت احمدی که مقصود از ان
 اشاعت پیر پرستی و گور پرستی است بخوبی صورت بند و معتضض در نقل عبارت ملا علی
 قاری تصرف غریب و تکلفی عجیب بکار برده که عبارتش بخند اول آخر به تحریر در
 آورده ملا علی قاری در اول ناقله عن النووی نوشته که اما وضعها علی القبر تفصیل ان
 صلعم سال الشفاعة لها فاجیب بالتخفیف الی ان سیسما و نیز بعد قول محدثین و منسخر
 و تفسیه قوله تعالی و ان من شیئی الا یسبح بحمده به اینکه معناه ان من شیئی حی نوشته

والمحققون على العموم ودر آخر بعد کلام این مجرب نوشته و لعل وجه کلام الخطابی این باشد
 و آنچه حال خاص لایفید العموم و لهذا وجه له توجیهات سابقه فیه بر فانه محل نظر است
 این مرد مقدس من اتباع هوای انسانی را تا شروسا و شیطانی در جاده طبعی و تنزیل
 نهاده برادی ایمان شعار خود گردانیده مقام هزاره سفت است که این رند مشرب
 کتاب شریعت را در طاق غواپت و ضلالت نهاده و جبل متین طریقت را از دست
 معارف اند عن ذلک این بیچاره با وصف مطالعه ترجمه مشکوة شیخ عبدالحق در عبارات ترجمه
 مذکور که محیب نقل نموده بود به اشاره لفظ جماعت که بعضی مردم بانیان این فعل بسیج
 جریده تازمان تر و تازه می مروند پی نبوده و بر سر کاران تسک که خطابی و کرمانی و بعضی مومنان
 بعلم نبوت و بعضی دیگر که توجیه تحذیر شفاعت توقیتی میکنند نظر نموده و بحديث بریده صحیح
 است لال نموده و در توجیه وصیت در تقریر شیخ نادر نه ساخته موجب این همه فاسد نیست
 مگر تعابیط عوام یا عدم تدبر و در تمام کلام همه عبارت شیخ در مقام بعد ترجمه لفظی حدیث
 این است در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امیدوار تحفیف عذاب تادیت
 بطوب آن شاخه بر چیست بعضی مردم بر آنند که بنای آن بر اوست که نباتات تازانیکه
 تر و تازه اند تسبیح میکنند را و اول بشی در کریمه ان من شئ الا یسبح بحمده شی حی است
 و حیات چوب تازانیکه خشک نشده و حیات شگ شگسته گشته و تسبیح خاص مخصوص
 بحی است و آنکه عام است بر شی را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت صفات کمال
 اوست و تسک کنند این جماعت باین حدیث در انداختن سبزه و گل بر گچان بر قبور و خطابی
 که از انیمه اهل علم قدومه شرح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه
 و گل بر قبور و تسک باین حدیث انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول
 نبوده و بعضی گفته اند بنای این تحدید و توقیت بر آن است که آنحضرت شفاعت خوا
 و تخفیف عذاب ایشان پس قبول کرده شد از وی تادیت خشک شدن آب شاخ

و کلمه لعن نام است در بیخی و الله اعلم بالصواب و کلماتی گفته که در جریده خامخت در برف
عذاب بود مگر به برکت دست مبارک سید ابنیاء صلعم **ع** اگر تو دوست بسائی بگو
مروه و لان و روان مروه در آید بعیش در پیش بعضی گویند علم آن مفوض
مکول بعلم نبوت است تا در انجاس برآید و در جامع الاصول از بریده که صحابی است آورده
که وی وصیت کرد در راوردن و در جریده در قبرش تا شاید در انجاسی باشد که سب
نجات گردد **ع** دل عشاق حیل گزیند به انتهی معترض و عبارت شیخ جانبین
مقابلین این مسئله نفهمیده گفت بیک جانب جماعت و بیک جانب خطابی پس نجاس
مقابل جماعت خطابی را قرار داد و حال آنکه جانب ثانی آن بعضی است که گویند بنای تجدید
و توقیت بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست و در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد
از وی تا مدت خشک شدن آن و خطابی یکی از مؤیدان قول جانب ثانی
در و کنندگان قول فریق اول است و فی الواقع مذهب مانعین تسکین حدیث اوج و اقوال
و مؤید بالادلة است بوجه اول و اقوال باینطور که بنای تجدید و توقیت بر آنست که آنحضرت
شفاعت خواست و در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن
آن شاخ اوفق بالحديث است چنانچه ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری غیثا پور
در آخر صحیح خود از جابر رضی الله عنه در حدیث طول می آرد قال رسول الله صلعم فی المرت
بقبرین یعنی فاجبت شفاعتی ان یرفع ذلک عنهما ما دام الغصنان رطبین یعنی فرمود
رسول خدا صلعم بدرستی که گزشم من برد و گور که صاحب آن برد و گور عذاب کرده میشد پس
خو شتم شفاعت خود را اینکه تخفیف عذاب کرده شود ازین دو گور تا آن زمان که این دو
شاخ تر و تازه مانند امام ابو زکریا محیی الدین یحیی نووی در تحت حدیث ابن عباس گویند
و اما وضعه صلعم علی القبر قال العلماء هو محمول علی انه صلعم سال الشفاعة لهما فاجبت شفاعته
بالتخفيف عنهما علی ان یسبوا و قد ذکر مسلم رحمه الله تعالی فی آخر الکتاب فی الحدیث الطویل

بحديث جابر بن صبحي القبري فاجبت لثبته اعني ان يرفذ ذلك عنهما ما دام الغصان
 رطبين انتهى ثانيا نقادان فن وما بران علم حديث قول متمكين را در کرده اند چنانچه
 تويريشي شرح مصابيح در شرح قوله صلعم لعله ان يخفف عنهما ما لم ييبسا مي نويسد وحيه
 هذا التحديد ان يقال انه سواء التخفيف مدة بقاء رطوبتها و قول من قال وجه ذلك ان الغصن
 الرطب يسجد لله تعالى ما دام فيه الرطوبة فيكون مجرا عن عذاب القبر لا طائل تحته ولا عبرة
 به عند اهل العلم انتهى وابن ملك در شرح مصابيح نوشته قوله ثم اخذ جريدة رطبة الجريدة
 غصن النخل يعني اخذ رسول الله صلعم جريدة رطبة فشقها بنصفين فغرز كل نصف على قبر
 قال لعله ان يخفف ويزال عنها العذاب ما دام هذا الغصان رطبين وسبب تخفيف
 العذاب عنهما ما لم ييبسا انه عم سال المدان يخفف عنها العذاب هذا القدر بوصول برشته
 ايها لانه رحمة لا يمحى وضع الاجابة بركة وليس تخفيف العذاب بخاصية الجريدة الرطبة لان
 الحجرات كاللجنة والمسا جد لم يثبت نص في تفصيل الرطب على اليا ليس انتهى وابن الحاج
 در داخل بعد رد قول متمكين گفته ان الراتحة انما حصلت على اليقين ببركة يد النبي علم انتهى
 وابن طاهر در مجمع البحار نوشته وليس في الجريدة معنى تخفيفه وانما ذاك ببركة يده انتهى ودر
 عني شرح بخاري نوشته واما ما ورد عنه صلعم من وضع الجريدة فهو خاص به صلعم واما
 ما مر من ايضاً بريدة فاجاب منه القسطلاني كان بريدة حمل الحديث على عمومه ولم يره
 خاصا ولكن الظاهر من تصرف المؤلف ان ذلك خاص بالمنفعة بافعله صلعم ببركة الخاصة به و
 ان الذي يرفع اصحاب القبور انما هو الاعمال الصالحة فلذلك عقبه بقوله وراي ابن عمر
 فسطا على انتهى ثانيا حديث را هرگز دلالت بر وضع گل وريحان نميت اگر هست بر غرز
 جريده هست وآن به گزافاوة متسك در وضع گل وريحان نمي كند محمود بن احمد عني كه
 يكي از شراح محدثين و فقهاي معتدين است در عمدة القاري شرح صحيح بخاري مي نويسد
 ما يفعله اكثر الناس من يضع ما فيه الرطوبة من الريحان يقول على القبور ليس بشيء و

انما بسنة الغزاة انتهى علاوة برین اگر از انداختن گل و سبزه هم بر قبور به نیت عذاب
 عذاب ثابت شود تا هم بر حجب و مذوری لازم نمی آید زیرا که محجب انداختن گل و سبزه
 را بر قبور بطور تقرب حرام و بطور تزیین مکروه نوشته و آن حکم نیز مقید است پس رجوع نخواهد کرد
 مگر جانب قید که تقریر فی موضعه این حکم علی المقید توجه الی القید و به این هر دو طور که آمده
 از علما تجویز انداختن گل و سبزه بر قبور مکروه پس در قول مجوزین تمسکین باین حدیث و کلام محجب
 نزاعی و خلافی متصور نمی شود و اگر هست نزاع لفظی است و هو لا یرجع الی طاکل الا ان یستغاث
 در زمان ماست از قبیل شقیق ممنوعیت چه از آوردن اهل حاجات و اصحاب مرادات
 انداختن ایشان بر قبور اولیا و صلی همین واضح است اگر مقصود تخفیف عذاب بود و
 برگزینای عصاة معذبین می انداختند و اگر ایشان را هم از عصاة معذبین گمان میکنند
 پس این مردمان کمال بی ادب هستند که در شان اولیای کرام این چنین اظهار
 فاسد میدارند معاذ الله عن ذلک و آنچه معتضی از شرح الصدور آورده و طبعش
 مضحک بی موهف آن حرف بیان اختلاف کرده و از آن هم جزا وضع گل و سبزه را
 نمی شود و آنکه از عالمگیری آورده حالش آنکه جواز این فعل که در بعض کتب مرقوم است
 آن فتاوی غیر است و دیگران که می نویسند همه از آن میگیرند و بر روایت آن فتاوی
 بمقابله حدیث و این قدر روایات کتب معتبره چگونه اعتماد کرده شود و قطع حجب و حشمت
 را مخفی نیست بحث ماضی در وضع گل و ریحان است پس غرض از آوردن آنست
 امتناع آن خبر تطویل کلام دیگر امر نیست و در فتاوی قرطبی می نویسند لا یوضع لورود
 الریحین علی القبور لانه من باب الریة انتهى در مفید المومنین می نگارد وضع الورود و الریحین
 علی القبور بدعتی است و در منہاج العارفین می نویسند بکبره وضع الورود علی القبور انتہی
 ترجیح قول ما بین انداختن گل و سبزه در قول مجوزین آن به تمسک حدیث ابن عباس است
 حدیث جابر و کلام خطابی که یکی از امام اهل علم و قدوده شرح حدیث است و امام فخر

و غیر در اکثر مقامات از دستندی گیرند و توراتی شایع می باشد که نیز مستند و معتد شراح حد
و متمسک طبعی ملا علی قاری و شیخ عبدالحق است و ابن ملک و ابن الحاج که ملا علی قاری در
مرقات جانجا از ایشان سندی آورد و ابن خاوار صاحب مجمع البحار و امام نووی شارح صحیح
و عینی شارح بخاری و مؤلف فتاوی و طبری صاحب مفید المؤمنین و مصنف منهاج العارین
بحولی ثابت و متحقق پس در چند مسئله که از بن قدر علماهی اعلام و فضلالی عظام ثابت شده
و ران کلام کردن و به ترک اتباع سواد عظم و التزم شده و در خلاف تصریح این اکابرین
و قبول مرجوح و مجروح اعتماد نمودن خبر معتض کار عاقل و بالغ نیست سوال مصافحه
کردن دست عالم باشد بعد از نماز فجر یا عصر یا هر وقت که خواهد جائز است یا گناه کلام
گناه جواب مصافحه وقت ملاقات ثابت است کافی الحدیث قال رسول الله جل علم من
مسلمین یلتقیان فی مصافحتهما فیما قبل ان یتفقا قاله فی مشکوٰۃ تخصیص مصافحه وقت
فجر و عصر نزد علماهی حنفیه مکرر است اما المصافحه تعقیب الصبح و العصر فحده الحنفیه مکرر است کافی
شرح مشکوٰۃ للملا علی قاری معناه طوطه حکم کردن که است علی الاطلاق نزد علما
حنفیه بی رجوع بکتب و او دیده و در آن سه از اهل دیانت ممکن نیست و عبارت عربی نقل
نموده گفت کافی بشرح مشکوٰۃ للملا علی قاری بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم
و در باب المصافحه و المعافاة اول این عبارت اعلم ان المصافحه سنه مستحبه عند کل قضا و
اعتماد الناس بعد صلوٰۃ الصبح العشره اصل له فی الشرع علی هذا الوجه و لكن لا بأس بان
اصل المصافحه سنه و کونهم مخالفین علیانی بعض و منقرضین فی کثیر من الاحوال لا یخرج
ذلك البعض من کونه من المصافحه التي ورد الشرع باصلها و هی البدعه المباحه از نووی
نقل نموده و ران کلام کرده بعد از آن گفت و لهذا صرح بعض علما با انها مکرر و بعد از آن
نقل کرد و معین اذا مکرر من مکرر المصافحه فلا یبغی الاعراض عنه یجذب الیه لا یشرب
حلیه من اونی نیزید علی مراعات الادب فحاصله ان الابتداء بالمصافحه علی الوجه المشرع

و استلام صحاح و کتب و غیره

سوال

مکرده لا الجاسرة وان كان قد رقیه فيه نوع معاونته علی البدعة والحد العلم ازین کلام منقاد
ست که بعض علماء مکرده گفته اند پس نوشتن بحین بطلان کراهت آن نزد حنفیه بجا
و اگر در جامی این لفظ هم یافته شود تا با الضرر برادران بعض خفیه بشند و لازم بود که رجوع
بکتاب معتبر نموده بعد دریافت این معنی که مختار و ارجح و معتول علیه کدام جانب است جواب
میدادند که هوای نفس را ارجح قوی و مجوز کذب قرار داد و انچه پدرایم مسلک طائفة معتبره
هست که خلاف سلف و اجماع اتباع اهل اختراع نموده بشوایند و در افتوی دهند و هرگز این
قوی و ضعیف و ارجح و مرجح امتیاز نه نمایند یا معنی دانند که کدامی از اکابر علماء بل اصغر
اینها جز امام نووی شافعی مائل تجویز مصافحه بعد عصر و فجر نشده و اصحاب تحقیق و ارباب
تدقیق بر رد قولش پرداخته اند چنانچه ملا علی قاری و صاحب مجالس نیز در کلامش کلام
کرده چنانچه عنقریب تفهیمش می آید پس آنکه به تبعیت نووی شافعی مثل صاحب فرائد
سالک مسلک اباحت گردیده قول وی از تقلید بنابر الفاسد علی الفاسد معدودی شود
اما نفس مصافحه بلا تخصیص عصر و فجر نیست و بدعت نیست مگر به تخصیص چه ام شریع
عام را تخصیص خصوصی ساختن اخراج و است از مشر و عیت همین سرست در نیکه فقها
تخصیص مکان از مکروهات مملو می شمارند و تعیین دره را زبون میدانند و از اینجا است

انچه در صحیح مسلم روی است که لا تختصوا الیله الجمعة بقیام من بین الیالی ولا تختصوا الیوم
الجمعة بقیام من بین الایام الا ان کیون فی صوم یصومه احدکم پس چون تعیین تخصیص
در مانند صوم و صلوة که افضل عبادات بدنیه است نهی عنه باشد چنانکه از ان کثرست بلایی
در ان ممنوع بود و بحیب در نیتقام حاصل عبارت مرقه نقل نموده نه عبارتش بعینه و لفظ
کافی شرح الشکوة للملا علی قاری شعاع صریح بر معنی است و ملا علی قاری تصریح بعض علماء
می نویسد نه آنکه بعض علماء ما قائل گراست شده اند چنانکه معتض می فهمد پس نشاء
تشیع و تسبیح جانب مجیب نیست مگر عادت جمعی معتض آری ۵ نیش عنقریب نه از

پنی کین است * مقتضای طبیعتش این است * این همان مثل است که رنگی در مقام خسر
 خاشاک آئینه افتاده یافت چون روی خود در آن ملاحظه کرد سیاه و قبیح معلوم شد آئینه را
 انداخت و گفت اگر این آئینه چنان نبودی کسی در بخانه انداختی از همین روی این را انداخته
 اند و آنکه در روایت ابو حذیفه آمده آن تجصیف نمید و عصر نمید بلکه حسب عادت که ایشان
 عند ملاقات بآن معتمد بودند در آنوقت هم اتفاقاً واقع شده کلام مجیب در اتفاقیات
 نیست بلکه در التزام است یعنی مصافحه یا بنظر کردن که در وقت دیگر چون ملاقات شود
 نمکند و وقت فجر و عصر را خاص کرده نماید مکرر است از ملاحظه عبارت شرح ملا علی قاری
 دیات جناب متعرض و فطانت این حضرت برابر اب کیاست مخفی نخواهد ماند که در نقل آن یکیدی
 عجیب و لطیف غریب مرعی داشت یعنی همه مفید مدعا خود بر نگاشت و آنچه مخالف مدعا
 از در میان دور ساخت همه عبارتش این است قال النودی اعلم ان المصافحة مسته
 ستنجته عند كل لقاء وما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح والعصر اصل له في الشرع على
 هذا الوجه ولكن لا بأس به وان اصل المصافحة مسته و كونه مخافطين عليها في بعض الاحوال
 بمفرطين فيها في كثير من الاحوال لا يخرج ذلك البعض عن كونه عن المصافحة التي ورد
 او شرع باصلها وهي البدعة المباحة وقد شرخا انواع البدع في اول كتاب الاعتصام
 مستوفى انتهى ولا يخفى ان في كلام الامام نوع متافض لان استئذان المسته في بعض الاحوال
 لا يسمي بدعة مع ان عمل الناس في المؤمنين المذكورين ليس على وجه الاستحباب المشرع
 فان محل المصافحة المشرع اول المساقات وقد تكون جماعة من غير مصافحه و متصافحون
 بالحكم و يذكر ان العلم بغيره مدة مدیده ثم اذ اصلوا يتصافحون فاین هذا من سنة المشرع
 و لهذا بعض علماء ما بانها مکرره چنانچه انها من البدعة المدعومة اعم لو دخل احدی المسجد
 و ابتاع فی الصلاة او علی الشروع فیها فبعض الفرائع یوصافحهم لکن شرط سبق السلام
 علی من یصافحه فان لم یسلم قبله لم یصافحه و مع هذا اذا سلم یده علی من یصافحه فلا یجوز

تفصیل این است که اگر بطوریکه پیغمبر خدا صلعم فرموده اند یا کرده اند بهمان طور و در جائز است
 بلکه مستحب است برقرار که شود برای زیارت بآن طور رفته باشد و آنطور این است
 که نزد قبر رسیده السلام علیکم وارقوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعای مغفرت بخواند
 گناهان آنها از حق تعالی طلب نماید و عترت گیرد و از دوزخ دنیایی رغبتی کند و آخرت را یاد کند
 و ترسان و برسان آنجا قیام کند برای همین قسم غرض آنحضرت علیه السلام اجازت زیارت
 قبور فرموده اند بعد از آنکه نهی فرموده بودند قال لی کنت نهیتکم عن زیارة القبور فرموده
 فانهما تزدینا فی الدنیا تریدان الاخرة رواه ابن ماجه کذا فی مشکوٰۃ درین قسم زیارت کردن
 قبری و غیر وی و ششصد غیر ششصد و صالح و فاسق و غنی و فقیر برابرست بلکه از زیارت
 قبور اغنیاء و ملوک زیاده زیارت حاصل می گردد و دوم آنکه برای زیارت قبور در وند و چنانکه
 در حدیث نزد قبر واداشده و در غیر قبر جائز و مباح اند علی بنکند مثل یوسف و یونس و مس کردن قبر
 و انحنای نمودن و ضحک و قهقهه و نوم و نر و بعضی خواندن قرآن بجهر و غنا مجوز و آلات الهی
 و کلام دنیایی فائده و دیگر افعال کلام مالا یعنی نمودن و خوردن و آشامیدن این قسم افعال نزد
 قبر نمودن مکروه است پس که زیارت قبور باین طور خواهد نمود در حق او این افعال مکروه خواهند شد
 سوم آنکه نزد قبر رفته قبر را سجده تحمید نماید یا کرد قبر طواف سازد یا نزد او رقص و ضرب آلات الهی
 و سول و دهم و یکی سازگی و ستاره و در باب و جمیع فرامیر و معارف و نوبت نوازی و غذای قبر
 بجهت تعظیم و پشاندن باین طور رفتن بسوی قبر حرام است چرا که اگر این چیزها فی نفسه در غیر مقام
 حرام اند و در مقام متبرکه که متعارف بر آن زیاده حرام خواهد شد چهارم آنکه نزد قبر رفته سجد و عبادت
 نماید و آن صاحب قبر حاجت خود مثل طلب ولد و طلب شفا می بربض طلب رزق و کشف مصائب
 و بلاد دیگر حاجات خود و بلا استقلال یا بطریق مشارکت دانسته یا تصرف در عالم پذیرفته نماید این
 قسم رفتن بوجوب کفر و شرک است انتهى المخص ایجاب معناه غرض زیارت قبور را چهار
 قسم می نمودند اما از مکروه حرام شرک و کفر و در سال هم اهل نوشته که درین قسم زیارت کردن

قبر ولی و شهید و غیر شهید و فاسق و غنی برابرست این کلام محل نظرست بچند وجوه اول که زیارت قبر را بنیایم داخل همین اقسام اربعه هست یا نه اگر نیست تقسیم ناقصست و اگر داخلست پس در کدام قسم اگر در قسم اولست پس آیا انهم با قبر فاسق برابرست که مقتضای عموم کلام بحسب ثانی است که در جواب سوال سبست و پنجم بروایت قدوسی عالمگیری احتیاج نموده الاصل فی هذا الباب الانسان لئلا ان يجعل ثواب عمله لغيره عند اهل السنة والجماعة صلوة کان اوصوا

او جبا او صدقة او قربة القرآن والا ذکار و زیارة قبور الانبياء و الشهداء و الاولیاء و الصالحین و کفین الموتی و جمیع النواع البرکة فی غایة السرحی پس زیارتیکه مثل صوم و صلوة و حج و قرة قرآن و غیره داخل انواع برست که در ان ثواب انسان بدیگری میرسد یا در همین قسم اول داخلست یا چیز نیست سوا می و اگر داخل قسم اولست پس برابری با قبر فاسق در انهم مقبرست یا نه اگر نیست پس وجه تخصیص انبیاء و شهداء و صالحین چیست تا نشان در بیان قسم سوم می نویسد که مقام متبرکه که مقابله چه معنی دارد و در برکت مقبور را هم داخلست یا نه اگر نیست پس قبر صالح و فاسق چگونه برابر باشد و اگر نیست بلکه بجز مقبرت ارض قطع انجال مقبور متبرکست پس وجهش چیست بدانیم مبادی این اشتراء و مناشی این اشتراء نیست مگر ابتداء بدعت و اعراض از طریق سنت تا عامه مردم را در چاه ضلالت و غوایت انداخته امتیازی باین ایشان حاصل نماند چنانچه در قلت تدبر وادی تفکر واضح و روشن میگردد جواب نظر اول یعنی قوله که زیارت قبور انبیاء علیهم السلام انما انست که زیارت قبور انبیاء علیهم السلام داخل قسم اول از همین اقسام اربعه است که باز تا زیارت قبر فاسق در جواز و عبرت گرفتن بی رنجی نکردن از دوا و دنیا و یاد کردن آخرت برابرست نه در دیگر امور و این مطابق مضمون حدیث شریفست که آنحضرت فرمود نه تنکیم عن زیارة قبور فرور وادین حکم حمله قبور را برابر ساخته تخصیص قبور انبیاء و اولیاء و شهداء نموده و در بیان فائده آن یعنی فائده آنکه فی الدنیا و تذکر الاخرة هم مساوی فرموده جواب

کند بهتر است عبارت که افضل ایام زیارت اربعه ایام الاثنین والخمیس والجمعة والسمت
 انتهى را آنچه در روایت میوهی وارد شده من زار قبر ابو یوسف و اسامیها فی کل جمعة غفر له و کتب
 له زکایس مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه شیخ عبدالحی محدث دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ ذکر
 همین معنی بیان فرموده اند **معنا الطمة** تمحیر و تارین فن بعد استقراء تام و تفحص تام هم در
 همچو حکم نفی ثبوت جبر است نمی کنند غایت الامر همین که نیافتیم و ندیدیم پس آنچه گویند نظران ناواقف
 که بطلب تمام کتابیکه از آن نقل کنند نرسند هرگز نمی زیداری امریکه آن کار را مانع از
 جرأت ست فرقه محدثه را از آن نصیب نداده اند و آن دیانت ست در مراد از کل جمعه هر
 هفته حواله ترجمه مشکوٰۃ نمود و کاش آنرا هم اگر دیدی که در آن مذکور است زیارت روز
 جمعة فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصاً در اوایل و در جمعة النحر بدر ایام شریفه
 باین الفاظ نیست مگر عدم توجه تمام کلام محیب چه تحجب خود را عالمگیری افضلیت بعضی
 ایام بیان کرده است مگر این افضلیت چنان نیست که کسی بقرار این ایام لازم شود و بر این
 اهتمام سازد و محیب نفی ثبوت افضلیت بهمین طور کرده است در بصورت سزاوار معترض آن بود که
 چنین را آیات می آورد که در آن افضلیت بعضی ایام بهمین طور مصرح می بود پس حرج بر محیب خطا
 صریح است زیرا که چون کوششیم آئینه را دیدن نتواند قصور آئینه دار نباشد و اگر زنگی روی خود در
 آئینه زبون بیند گناه آئینه نبود و نعم ناقیل **م** گزید بیند بر روز شپشیم چشمه آفتاب را
 گناه **سوال** برای زیارت قبور اعیان الدان از کابل هند وستان و از اینجا تا
 چه حکم دارد جائز یا گناه که ام گناه **جواب** درین مسئله علماء اختلاف است بعضی جاز
 دانسته اند و بعضی حرام نوشته اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری و ترجمه مشکوٰۃ شیخ
 عبدالحق مسطور است و فی الترجمة للشیخ **الک** کور که از امام مسافر برای زیارت قبور صالحین
 و رسیدن بمواضع تبرک خلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند انتهى و فی القسطلانی
 و اختلاف فی شد الرجال الی غیره کالدیاب الی زیارة الصالحین ایضا و امواتا و الموضع الفاضل

و بیان شد حال
 سوال

لاصلوته فيها والتبرک بها فقال وبمحمد الحجة بی یحرم علما بظاهر الحديث واختاره القاضی حسین
 قال به القاضی عیاض وطائفة وأجمع عند امام الحریین وغيره من الشافعية الجوز انتهى وانی
 شرح المشکوته للأعلى قال بی ذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع من الرحلة زیارة
 المشاهير وقبور العلماء والصالحین انتهى عن ابیهرة رضی الله عنه قال لقیته بصرة بن ابی
 بصرة الغفاری فقال من این اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادرکتک قبل ان تخرج
 الیه ماخرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تقبل الملعون الا الى ثلثة مساحه
 الى المسجد الحرام والى مسجدی هذا والى مسجدی الیمیا او بیت المقدس یشک رواه مالک بن
 الموطا وانی حجة الله البالغة قوله صلی الله علیه وسلم لا تقبلوا الرجال اقوال کل ان اهل الحائمه
 یفصدون مواضع معظمتهم یزورونها ویتیمون بها وفیہ من التخریف والفساد والایحقر
 فسد النبی صلی الله علیه وسلم الفساد والکذب یلحق غیر الشعائر بالشعائر وکذا لا یصیر ذریعة لعبادة
 غیر الله والحق عنده ان القبر محل عبادة ولی من اولیاء الله والطور کل ذلك سواء فی انہی
 انتهى مع الحاشیة الکتاب بر نفس اختلاف در جواب نمودن سائل را بمقصود غنی رساند بلکه
 در درجہ تجریدی اندازد و محل آن نیست مگر اینکه از کتب که نقل نموده در آن کتب منصفین آن
 از مستندین موافقین بنسب بر بیان اختلاف اقتصار کرده باشند و در اختلاف
 هیچگونه کلام ننموده و جانبی را ترجیح نداده و تصریح باختیار نکرده و مذهب خود ننوشتہ باشند
 و در صورتیکہ آن کابر در آن کتب هرگونه قول مخالف و موافق نقل کنند و در آن کلام تمسید
 نمایند و قول مخالف را رد سازند و تصریح بنسب محتار خود نکنند پس از آن کتب و نقل
 الکتاب بر بیان اختلاف بخند کلام سابق و لاحق بل بسقاط اجزای حمل همان مثل است
 که بر لا تقریر الصلوٰۃ عمل کرد و اتم سکاری را ترک نموده علاوه برین این امر بخوبی بودن
 اختلاف در اکثر مسائل جزئیة فقهی جاریست کم مسئله بلک یک مسئله هم از فروع نخواهد بود
 که تبوسع مذاهب مختلفه در آن اختلاف نباشد پس همین یک فقره بر اجواب تمام مسائل

فقه کافی است و تقلید که در خطر نیان شهو است است آید که فقیه می وقت موت از سیر جابل
 نمود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تعبیر نسی ظاهراً نگر و در خود را بی تکلف
 فقیه ظاهر کنی و آن اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از تو پرسد در جواب بگو که درین اختلاف
 است و حریفه اینکه در همین کتاب، اکثر جاد در مسائل خلافیه بین الحنفیه با وجود هر وجهیت یک تن
 را اختیار نموده بلکه بعضی جایی اثر محض حکم کرامت و حرمت و جواز نوشته و اصلاح اخیال اختلاف
 بنحویط خطر نکر و این مسئله از کتب فقه که نقل نموده در آن صاف بیان جواز مدلل نوشته اند
 و چون اختلاف یا دماند باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط که لازمه دیانت است نیست و کتاب
 بر او مقدم و ذکر کتب صرف برای تعلیط پس درین صورت هر چه کند بجا است عبارت شرح
 ملا علی قاری این است قیل نفی مغایه نهی ای لا تشک و الی غیره لان ماسوی التلث
 متساوی غیر متفاوت فی الفضیلة فکان الرجل الیه ضائعاً و عیثاً و فی شرح مسلم للنووی قال
 ابو محمد یحیی الرحل الی غیر التلثه و هو غلط و فی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال
 علی المنع من الرحلة زیارة المثلث بقبور العلماء و الصالحین و ما یتبعن لی ان الامیر
 كذلك بل زیارة مأمور بها تخبرت بیهک عن زیارة القبور الاخر و رواه الحیث اما
 و در دهنیا عن اشد لغیر التلثه من المساجد تماماً بل لابل الا و فیها مساجد فلاحاجة
 للرحلة الی مسجد او اما المشاهد فلا تنس او لی بل بركة زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله
 ثم یمیت شعری بل يمنع هذا القائل من شد الرحل لقبور الانبیاء و الاولیاء و فی معناه
 فلا یبعد ان یکون ذلك عن اغراض الرحلة كما ان زیارة العلماء فی الحیوة من المقاصد
 و عبارت شیخ عبدالحق چنین است اما در مسافت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن موضع
 متبرکه که اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند کذا فی جمیع البحار و الله اعلم
 و بعضی گفته اند که قصد بطریق نذر بخیر است جاد است نباشد اگر نذر کند در غیر این مساجد
 واجب نمی گردد و فای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجد

دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر نیز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و
 گفت بنده مسکین کاتب محمود بن عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه و ما که مقصود این
 اتمام نشان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که قبران ترین مقامات است یعنی
 اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن گرانی مشقت کشیدن نمیکند نه اینکه سفر بجز این مواضع
 درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر اختلاف نوشته الا الی ثلثة
 مساجد الاستننا و مفرغ و التقدير لاثثة الرجال الی موضع و لازمه منع السفر الی
 کل موضع غیر ما که زیارة صالح او قریب او صاحب او طلب علم او تجارة او ترهته لان المستثنی
 فی المفرغ بقدر باعم العام لکن المراد بالعموم ههنا الموضع المخصوص و هو المسجد کما تقدم تقریره
 پس جمیع که ازین سه کتب نقل نموده در هر سه کتاب محقق و ثابت نزد مصنفین آن حوزات
 و شیخ عبدالحق در جذب القلوب می نویسد و اما حدیث لاثثة الرجال الا الی ثلثة مساجد
 مراد بدان منع شد در حال و از تکاب سفر برای مسجد غیر مساجد ثلثة است چنانچه قاعده خود
 که وجوب جنسیت مستثنی منه است مستثنی را در مستثنی مفرغ اقتضای آن میکند پس
 منع مطلق سفر بغیر این مساجد لازم نیاید و چگونه منع کنند از سفر بغیر این مساجد الا که سفر
 برای حج و جهاد و هجرت و تجارت و سایر مصالح دنیاوی جائز است باتفاق بازمی نویسد بآ
 مسافرت سلف از جهت زیارت سید کائنات بسیار آمده و از انجمله حکایت آمدن بلال مؤذن
 در زمان خلافت عمر رضی الله عنهما از شام بمدینه الی آخر القصة آورده اند که چون امیر المومنین عرض فتح
 شام کرد با اهل بیت معتمدین مصالحه نمود و کعب احبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر با
 الخطاب را با سلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت رجوع بادی گفت یا کعب
 خواهی که با ما مدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلوات الله علیه سلم گفت نعم یا امیر المومنین انا فعل
 ذلک باز سیلوید عمر بن عبد العزیز از شام برینه منوره برید و فرستاد تا سلام او را بجناب سیالت
 پناه عرض نماید و این فعل صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض و مشهور است

انتهی قسطلانی در مواهب له نیه نوشته و ملا شیخ تقی الدین ابن تیمیة ههنا کلام شیخ عجب
 میضمن منع شد الرجال زیارة القبوة المحمدية وانه ليس القرب بل یبعد ذلك و رد علیه شیخ
 تقی الدین فی شفاء الاسقام شفیع صدور المؤمنین مع حل شیخ ولی الدین السبکی ان والده کان
 معاداً للشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی فی التوجه الی بلد الخلیل علیه السلام
 فلما دنی من البلد قال نویت الصلوة فی مسجد الخلیل بحزر عن شد الرجال زیارته علی طریق شیخ
 الحنابلة بن تیمیة قال فقلت نویت زیارة قبر الخلیل ثم قلت لا اما انت فقد خالفت النبی صلی
 الله علیه وسلم لانه قال لا تشدد الرجال الا الی ثلث مساجد و قد شدت الرجل الی رابع و اما
 انا فاتبعت النبی صلی الله علیه وسلم لانه قال زوروا القبور فاقال الا قبور الانبیاء قال فیهت بدیه
 که این ابن تیمیة شخصست بد مذہب از اهل ابو اخرج از امام سنت و جماعت قائل بجهت هم گزیده
 و در مذہب اهل سنت و جماعت کتابی تصنیف نموده که سبکی روان نموده در طبقات سبکی
 به حال مذکور است ابن فرقه محدثه را با نسبتی تمامست و مجیب که حدیث مؤطا ذکر نموده حاج
 از بحث است و آنچه انچه البالغہ نقل نموده حجت نیست چه صاحبش از معتمدی نقل نموده بلکه
 مخالف معتمدین گفته بعد از این عرض مجیب از بیان باختلاف آنست که در چنین محل که
 اختلاف باشد عمل بالاحتیاط اولی است و بسیار مسلمات است که در آن اختلاف خفیه
 نیست و هر چند مذہب قسطلانی و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق مجوز شد رجال زیارت
 قبور متبرکه که شد مگر چون مذہب مختار مجیب نبوده لهذا حاجت نقل کردنش ندید چنانچه در
 مجمع البحار اختلاف نقل نموده حجت قائل اختلاف فی شد الی قبور الصالحین و المواضع الفاضله
 فحرم میخ تمی و با اینهمه قول قسطلانی و الصیحیح عند امام الحرمین و غیره من الشافعیة المجوز بوجوب
 نقل کرده و در آن تصریح بخارج بودن قول جواز صریح موجود تمام عبارت قسطلانی
 و ارشاد و ساری اینست اختلاف فی شد الرجال الی غیره کالذکر اب الی زیارة الصالحین
 اخیار و امواتا و المواضع الفاضله فیها و التبرک بها فقال ابو محمد الجوزی بحرم علایط ارض

واختياره القاضي الحسين قال به القاضي عياض وطائفة والجميع عند امام الحرمين وغيره من الشئ
 الجواز وخص النهي عن قصد الصلوة في غير الثلاثة واما قصد غير ما يغير ذلك كالزيارة فلا يدخل
 في النهي وخص بعضهم النهي فيما حكاه الخطابي بالاعتكاف في غير الثلاثة لكن قال في الصلح
 ولم ار عليه دليلا انتهى ودر خطو المع لا اذ ار حاشية في تحت زك كورست ونقل امام الحرمين عن
 شيخه انه اتي بالمنع قال ربما يقول كره وربما يقول كان يحرم وقال السبكي ويمكن ان يقال
 ان قصد بذلك التعظيم فيمنع لانه يعظم ما لم يفعل به الشرع وان لم يقصد معه امر اخر
 فهذا اقرب من الاجتهاد انتهى ودر شرح جامع صغير مناوي از قاضي اور وكمه مني ان لا يغل
 الا باقية صلاح ونيوي او فلاح اخروي ولا كان مانعا الثلاثة متساوية الا قدر في الشرف
 والفضل و كان الارتمال لاجلها عشا نهى الشارع عنه والمقتضى شرفها انها اجبة الانبياء
 ومنعده اتم انتهى ودر فيض الباري شرح بخاري نوشته يعني لاشد ولا احوال الا الى ثلثة من
 وثلثة العدول من النهي الى النهي لانها الرغبة والاهتمام التام في وقوعه ولهذا قال الطبراني
 النهي بلغ من صريح النهي كانه قال لا تقصد الزيارة الا هذه البقاع الثلاثة المذكورة لا تحصى
 باختصت انتهى ودر تصنيف شرح مولانا قومست باب لاشد الرجال الا الى ثلثة مساجد بسته
 نشود بالانهار لثيت شتران يعني سفر کرده نشود مگر بسوی مسجد مالک عن مرشد بن عبد الله
 بن الهادي عن محمد بن ابراهيم بن الحارث البستي عن ابي سلم بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال
 لقيت بصرة بن ابى بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لم تدر
 قبل ان تخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يعجل المطى الا الى ثلثة
 مساجد گفت ابو هريره ملاقات كرم بالبصرة ابن ابى بصرة غفاري پس گفت را از كجا آمد
 گفتم انطور گفت اگر می یافتم ترا پیش از آنکه برائی سوی طور میرود نمی آمدی بسوی آن
 یعنی ترا نمی گفتم که بیرون آمدی شنیدم از رسول خدا که میفرمود که یا لان بسته نشود
 شتران را یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی مسجد نبوی گفته است که تخصیص این مساجد را

بزای آنست که این مساجد انبیاء علیهم الصلوات والسلام است و مرا امر کرده اند بآنست که ای شیخ
 یس اگر کسی نذر کند که نماز کند در مسجدی ازین مسجد سه گانه لازم می آید که برود پس اگر
 ندارد در غیر این مساجد خارج نمیشود و از عهده نذر خود ترجم گوید و بعد تخصیص بخارج آنست
 که در جاهلیت سفر میکردند و به این منع متنبه که غیر این مساجد لقبه خصوصیت تبرک بآن موضع
 منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد یا غمی بینی که بصره بن ابی بصره غفاری نبی را شامل
 نمود داشت و امپریه رفر را از طور منع کرد انتهای شاه عبدالغفر بنی هروی در شرح حدیث
 لا تشد الرجال تعلیقاً علی البخاری نوشته و المستثنی منه المحذوف فی هذا الحديث اما
 قریباً و جنس بعید فعلى الاول تقدیر الکلام لا تشد الرجال الى المساجد الا الى ثلثة مساجد
 صحیح ماسوی المساجد مسکوت عنه و علی الوجه الثانی لا تشد الرجال الى موضع یتقرب به الا
 الى ثلثة مساجد الى اخره فیمیز شد الرجال الى غیر المساجد الثلثة المعظم منهن عن اظهار سیاق
 الحدیث و یؤید ما روی البوریة عن بصرة بن ابی بصرة الغفاری جین راجع عن الطور
 و تمامه فی الموطأ و هذا الوجه قوی من جهة مدلول حدیث بصرة و الله اعلم بالصواب استه
 و در تفسیر عزیزی تحت آیت کریمه و ذجلنا البیت مشابة للناس می نویسد تحقیق آنست
 که قبله گرفتن را این دو چیز لازم است اول آنکه بحکم او تعالی باشد زیرا که ظهور الهی در رجاست
 لیکن این ظهور عام صحیح توجیه عبادت نمی شود باجماع عقلا پس لابد از ظهوری خاص باید و
 میزان معرفت آن ظهور از حد عقل بشری خارج است بدون توقیف شرعی فهمیده نمی شود
 پس نص شارع درین باب ضرورست و دوم آن مکان را بوجهی از وجوه علاقه بیچ مخلوق
 نباشد و الا در وقت توجیه به آن مکان شائبه شرک لازم خواهد آمد و توجیه صرف در آن عبادت
 نخواهد انداخته و نیز در همین تفصیلت این قسم کافی که محض برای توجیه الی الله مقرر باشد
 در اقطار زمین غیر از خانه تعبیه و منجوقه بیت المقدس یافته نمی شود و لهذا همین دو مکان را
 بیاقت قبله بودن حاصل شد پس آری معابد کفار اگر مشابیهتی دارند با قبور اولیا و صلی یا چنانکه

ایشان دارند که کعبه و صخره شتان بینها و ازین جا واضح شد سترگید بلیغ که در حدیث تفسیر
 در نهی از زیارت قبور و از شد رجال بسوی موضعی غیر از مساجد ثلثه و از آنکه قبور را بنیاد
 مساجد سازند و از شده مدعیان است که درین عمل اکثر جهال را اعتقاد می که مشرکین
 در بزرگان خود بهر سببیه هم میرسد و توجه الی الله محض باقی مانند مکرر زپرده حجاب آن
 ارواح انتہی و در بعضی سائل که در تحقیق این مسئله ترتیب یافته مسطور است و فی فتح القدر اذا
 نوی زیارة القبر فلینویعه زیارة مسجد رسول الله ص فانه احد المساجد الثلاثة التي تشهد
 الیه الرجال فی الحدیث لا تشهد الرجال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام و مسجدی نبوی
 المسجد الاقصی و مکه فی العالمگیری و الدار المختار فیه ثابت ان المستثنی منه المحدثون فی
 حدیث شد الرجال جنس بعید لا قریب و هذا هو الموافق لا تقر فی موضعه ان الاصل فی
 المخرج ان یقدر باعم العام انتہی و در تفسیر الوصول مختصر جامع الاصول مرقوم است عن ابی
 سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تشهد الرجال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام
 و مسجد الرسول صلعم و المسجد الاقصی و الشیخان و الترمذی المراد لا تقصد موضع من الموضع
 بقیة العبادة و التقرب الی الله الاله الا ما لکن الثلثة تعظیمات بها و تشریفها انتہی الغرض
 ظاهر اندر باب اکثر شافعیان و از شد رجال بشاهد متبرکه برای نفس زیارت معلوم می شود چه
 قسطلانی شافعی و امام نووی و غزالی شافعیان که ملا علی قاری از ایشان صرف نقل کرده و
 از طرف خود تصریحی نه نموده مصرح این بجا آورده اند و از کلام جمیل بن بصیر مصرح
 صحابی و سکوت الی بریره و قول ابو محمد جوینی و شیخ امام الحرمین و امام سبکی و قاضی بیضاوی
 و قاضی حسین قاضی عیاض و صاحب فیض الباری شرح صحیح البخاری و مؤلف تفسیر الوصول
 و مصنف مصنفی و شاه عبد العزیز دهلوی و طائفه دیگر اکابر علمای متقدمین و متأخرین و ترمذی
 بیانی ابن همام و صاحبان مختار و اصحاب فتاوی عالمگیری اینی شد رجال موانع متبرکه و
 مشاهد صلی بخولی ثابت گردید اما صاحب تفسیر به نیت عبادت و تقرب منع شده حال

سوال

با و برای اماکن تشنه نمیده و دیگران مطلق در شسته اند پس این اکابر را نسبت بربوبی گردون تشنه
 موطار خارج از محبت فهمیدن و قول شاه ولی الله محدث را که در حجت الله الباقیه مرقوم فرموده
 مخالف مقدمات گفتن جز جنون و باطلو نیست **سوال** دعای زیارتی این طور که یا رسول
 الله در جناب الهی از طرف این کس عرض کنید که حاجت من بر آید یا ولی الله از طرف این
 کس جناب الهی بگو که حاجت من بر آید جائز نیست یا گناه که ام گناه **جواب** این صورت
 که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف الغطاء تصنیف شیخ الاسلام
 واضح میشود پس این مسئله مختلف نیست و آن این است که استمداد نزد قبر غیر نبیا منکر شده
 اند از آنها میگویند که نیست زیارت قبر مگر رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای
 ایشان پس استمداد نمودن از غیر نبیا نزد قبر ولی یا شهید ممنوع است و محظور مگر بعضی فقها
 که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف
 و در ترجمه مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و شرح عربی ایشان مرقوم است فمن شاء فلينظر في ترجمة
 الشيخ و عبارته بکذا و اما استمداد بابل قبور در غیر نبی یا غیر نبیا و صلوة الله علیهم منکر شده
 اند آن را بسیاری از فقها گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا
 و استغفار و قائل گشته اند آن بعضی از ایشان و ظاهرا نیست که از فقها آنانکه قائلند بحکم
 و ادراک میت قائل بخوارند و آنکه منکرند آن را این را نیز انکار کنند و نیست صورت
 استمداد مگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل ببنده مقرب
 درگاه و الا گوید خداوند ابریکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت
 مرا یا نه کند زیرا آن بنده مقرب و مکرم را که اسی بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا
 و بخواه ارضا بی تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر
 و معطی و مسئول بروردگار است لغت نامه انتهی و فی شرح مشکوٰۃ العزلی للشیخ عبدالحق
 و الا استمداد بابل القبور فی غیر النبی صلی الله علیه و سلم فقد انکره کثیر من الفقهاء و قائلو

ليس الزيارة الا دعاء للموتى والاستغفار لهم وايصال النفع اليهم بالدعاء وطلاوة القرآن و
 اثبات المشايخ الصوفية قدس الله اسرارهم وبعض الفقهاء رجموا المنتهى ودر رساله ماله ماله
 كه تصنيف قاضي شفاء السدباني يتي ستم رقوم ست سجده كردن براي قبور اديبا و طواب
 دعا از آنها خواستن نه براي ايشان قبول كردن حرام است، بلكه بعضي خيرا بكفر ميرسانند
 و در كتاب شجرة الايمان مرقوم است گور را سجده كردن و بوسه دادن و برودست دادن
 طواف كردن و از قبر حاجت خواستن در قبرستان چراغان افروختن همه مكروه تحریمی است
 انتهى **معالم** در نجواب انواع خيها از مجيب بر روى كار آمد اول آنجا كه گفته نشد
 فليست الى ترجمه الشيخ و عبارت كه اذا ما استمداد باطل قبور تا انتهى اقترائى است صريح بربوخ
 زنها ركل اين عبارت در ترجمه نوشته و عبارت شيخ از ترجمه نقل خواهم نمود از ان واضح خواهد
 شد دريم درين جواب ترشيد خود نقل نموده كه خداوند ابركيت اين بنده حاجت مراد
 برآورده گردان گفتن هم استمداد است استمداد از غير اينها نزد قبرولى يا شبيه ممنوع پس چنان
 سواييكه قبل از انست چگونه صحيح خواهد شد چه در ان مى نويسد كه دعا با نيطور كه اى آخرت
 بنى دولى خود حاجت مراد و اكن جائز است سيوم انكه ماخذ مجيب بن جواب نيست مگر
 ترجمه مشكوة و شرح مشكوة از شيخ عبدالحق و كشف الغطاء و شيخ عبدالحق در ترجمه هم در
 شرح عربى اين سلكه را در باب زيارت قبور مجدداً بيان كرده و التفصيل بر كتاب الجهاد
 نموده و در انجا بتفصيل تمام تراداف نموده حاصل بن هر كس كتب اثبات جواز استمداد و رد
 منكرين استمداد و غايت محض دكوش بر انكار استمداد است چنانكه بيايد پس متسكب اين كتب
 را در جواب نوشتن كه استمداد نزد قبر از غير اينها منكر شده اند آن را فقهاء انچه پريچاست
 چهارم و رخانه جواب گفته مگر بعض فقهاء كه قليلند بطوريكه در سوال مرقوم است جائز نوشته اند
 انتهى پس اثبات دعائى خود با نيطور نمود كه فقهاء منكرند و بعضي كه قليلند جائز نوشته اند
 و قليل در مقابل فقهاء اعتبار ندارد و بحال حرجت حواله بر كتب مذكوره نموده حالانكه در كلام

یک اذن مسطور نیست که بعضی که قلیل اند جائز داشته اند و ماده تغلیط مجیب مهم
غریبانش درین باب آنست که شیخ در باب زیارت در ترجمه نوشته منکر شده اند از آنجا
از فقها و در باب مذکور در شرح عربی نوشته انکه کثیری من الفقهاء پس از کلام شیخ
ثابت شد که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم آمد که بعضی مثبتین قلیل باشد فقط و
این امر یا از محض جهالت است یا صرف برای تغلیط عوام یا تلخیص هم خوانده که در آن
نوشته المجاز العقلي فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته امی فی نفسه لا بالاضافة

الی مقابلہ حتی یكون الحقیقة العقلیة قلیلة و در مروج می نویسد فالمتشرک ما وضع لمعنی کثیر
بوضع کثیر و معنی اکثره ما یتقابل الوحده لا ما یتقابل القلة و این استعمال در بزرگ
جاری است و مراد در کلام شیخ از بسیار و کثیر همین است یعنی منکرین بسیار و منکرانیکه
نسبت مثبتین بسیارند و مثبتین قلیلند و در این دفعه حیف اول آنکه معترض
در بنیام خطائی کرده که مرجع ضمیر عبارت را با وصف مذکور ضمیر ترجمه شیخ فهمیده

حال آنکه مرجعش کشف الغطاءست و اینهمه عبارت در آن موجود من شاء فلیستر
فیه و جوابه حیف ثانی آنکه صورت استدلال که مجیب نقل نموده بیان کرده شیخ است
نه بیان کرده فقهای منکرین و چون انکار فقها نبود مگر در استعانت از اولیاء الله
باینطور که از ایشان دعا طلبند پس طرز توسل مخالف ایشان نیست لهذا مجیب نظر الی

صورة انکار هم بخوان آن فتوی داد و در صورت اعتراض بر مجیب حیفی است صریح و
سجافتی است ففیض و جواب حیف ثالث آنکه تسک مجیب بترجمه شیخ و غیره که عند الحوزین
هم خیلی مستند است در باب ثبوت اختلاف است نه در اثبات نفس مسئله پس در حق
آن باکی نیست زیرا که تسک در امری دیگر است و این امری دیگر در دفع حیف رابع آنکه حضرت
معترض در بنیام تکلفی غریب کار میفرماید و جمله عجیب پیش می آرند و میگویند که یا بنصر
هم خوانده که در آن نوشته المجاز العقلي فی القرآن کثیر الی آخره ما قال سبحانه ان نه فهمیده

که در عبارت تلخیص دلالتی و اشارتی بر قلت حقیقت عقلیه نبود بخلاف محل متنازع فیه که بحاجت
مقابل لفظ بعضی و ال بر قلت مثبتین است حیث قال الشیخ و انتم المشیخ الصوفیه قدس
الاسرار بهم و بعض الفقهاء رحمه الله علیهم السلام قیاس بر آن نیست مگر قیاس مع
الفارق و آنچه شیخ در همین کتاب در باب اسرانی نویسد اما الاستمداد باطل القبول
فقد اکره بعض الفقهاء منافی ما قلنا نیست چه اضافت در بعض الفقهاء در باب مذکور
بیانی است و فائده اضافت اقتنان در عبارت است و معینا عدم منافات بعضی بالکثیر
اضافی از کلام مقرر ضعیف است که از کثیر مقابل بعضی کثرت فی نفس مراد می گیرد و در غیر
مقرر ضعیف از نقل عبارت تلویح سوامی اراده کثرت مقابل وحدت از لفظ کثیر معلوم نمی شود
پس درین پنج خنکی چشم محبت زیر که چنانکه در اینجا مقابله در کثرت و وحدت است همچنان است
مقابله در اثبات و انکار و چون کثرت مقابل وحدت بجانب انکار منسوب است ضرورت
که وحدت نیز منسوب با ثبات باشد پس منکرین استمداد و مجدی کثیر خواهند شد که خبر یک فرد
احدی از مثبتین نخواهد ماند و اگر از کثرت مقابل وحدت مراد مقرر ضعیف است که اطلاق این کثرت
بر زیادت از اقل درجه مافوق واحد که اثنین است نباید پس سخافت این کلام بر کسی که اولی
فهم هم داشته باشد پزنا هست علاوه برین غرض صاحب تلویح ازین تکلف صرف ادخال
مشترک بین المعینین فقط است نه اخراج مشترک بین المعانی پنا آنچه خود صاحب تلویح
بعد از مقرر ضعیف نقل نموده همین امر تصریح کرده حیث قال فیه خل فیه المشترك بین المعینین
فقط انتهی عبارت اربعین در جواب مسئله چهارم استغانت
استمداد از اهل قبول به پنج که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در تفسیر عم مشکوٰۃ
شریف که بزبان عربی نوشته می آید و اما الاستمداد باطل القبول فی غیر البنی الانبیاء
علیهم السلام فقد اکره کثیر من الفقهاء و قالوا لیس الزیارة الا الدعاء و علموا و الاستغفار
هم و ایصال النفع الیهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمۃ و العفو

چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ممانعت استعانت و استمداد است
از اهل قبور استثنائی اند بطریق اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر انرا
سوائی شهیدانی نسبیل الله ثابت نیست و حال اینکه حیات آنجا ماثل حیات دنیا نیست
بلکه احکام حیات دنیا و دیگر است احکام حیات آنجا و دیگر بنا بران این استناد نیست نمی آید
و حق آنست که انکار فقها عام است از آنکه استمداد از قبور انبیاء کنند یا از قبور غیر ایشان
هم جائز نیست چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده میشود واضح
خواهد گردید بخمده آن صاحب مجمع البحار آورده من قصد زیارة قبور الانبیاء و الصالحین
بصلی عند قبورهم و یدعو عندها و یسئلهم الخ و فی هذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین بان
العبادة و طلب الخیر و الاستعانة حق الله و حده انتهى قال البغوی فی المعانی
الاستعانة نوع ثلثه و العبادة الطاعة مع التذلل و الخضوع و سبى العبداء بالذلّة
و النیابة یقال طریق متبدا می تذلل انتهى و فی الحدیث عن ابن عباس قال کنتم
رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما فقال یا غلام احفظ الله يحفظک احفظ الله یحفظک
تجاهک و اذا سئلت فاسئل الله و لو استعنت فاستعن بالله و اعلم ان الامة لو جهت
على ان یفعلوا بشئ لم یفعلوا الا بشئ قد کتبه الله لکم و لو اجتمعوا على ان لا یفعلوا بشئ
لم یفعلوا الا بشئ قد کتبه الله علیکم فعت الاقلام و ثبت الصحف رواه احمد و الترمذی
کذا فی مشکوٰۃ معنی لفظه درینجا که دعوی جائز نبودن استعانت و استمداد از اهل
بهینج که باشد بی تفصیل قولاً و احداً بخلاف مائتة مسائل خوده قطع نظر از آنکه شیخ
عبدالحی مذہب منکرین را روموده و برایشان غایت فکر کرده و از کثیرین الفقهاء کثرت ایشان
فی نفس مراد است کاری عجیب نموده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبدالحی
در شرح مشکوٰۃ می آورد در نقل عبارت در آنچه باین مسائل نقل نموده هم اقتصار کرد تا که
جینة گان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذہب بحسب مطابق مذہب شیخ است

و ظاهر است که از کلام شیخ دعوی بحسب ظاهر و طرفه تر اینکه کلام را برای استناد دعوی خود
آورده و باز آنرا خود رد میکند بقول خود که میگوید این عبارت شیخ علیه الرحمة و الغفران
الح و رد میکند بقول خود مالا که حیات آنجهان مثل حیات دنیا نیست بنابراین این تشبیه
درست نمی آید بجهان الدنیا قدر نه فهمید که شیخ نقل نموده است و بر نقل منع توجه نمی شود
اتخاذ مذہب هم نموده که جای کلام باشد و آنچه گفته که حیات آنجهان مثل حیات دنیا نیست
این از کجاست که برای استناد حیات دنیا شرط است چنانکه در آن جهان است کفایت میکند و در
نبودن حیات برزخ ماثلی حیات دنیا که انبیاء و شهداء را یکسان قرار داده از کمال بدنزهایی

شیخ در شرح سفر السعادت در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض ان تا کل
اجساد الانبیاء و نوشته است عدم اکل اجساد را کنایت است از حیات و اسلامت بدن
در زمین بی اعاده روح چه فائده دارد و این منی است بر مسئله حیات انبیاء که حیات جسمی نبود
موصوف اند بالاتر از حیات شهید که این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را
از علماء امت خلاف نیست انتهى و عجب و غریب از همه اینها گفته که حق آنست که انکار فقها
عام است چه این امر یعنی انکار فقها ندیده مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدهد
و بالاتر از همه مخالف این کتاب با مائت مسائل نه درین که آنجا اختلاف نقل نموده
اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در هر دو کتاب کمی بیشی نموده
که این خود سهیل است و نه اینکه در اینجا یک قسم استمداد را جایز نوشته و اینجا پنج را ناجایز
نه اینکه در اینجا استمداد از غیر انبارا ممنوع نوشته و اینجا استمداد ملا انبیاء را هم ناجایز گفته چه
اختلاف مسئله باختلاف قیمت دیگر علماء و حقانی را هم میشود که وجه تمایز که علماء را بسبب
عدم اطلاع بر دلیلی یا بر رسیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر ذیل یا بر رسیدن روایتی
او حق برت و دیگر و مثال آن و این فرقه محدثه را هوای نفس بلکه این فرقه را دجی
دیگر هم هست چه ادعای شان اینکه مد یقین بر وجه مقلد انبیاء هم نمی باشند چنانچه

مولوی انبیل رح در صراط المستقیم نرفته که صدیق من وجه مقلد انبیای باشد و من حق
 محقق و شرائع اگر زکی اغلب احکام جزیه شرعی بدو وجه معلوم می شود یکی بشهادت قلب
 و این تحقیق است و دیگر سبب اندراج او در کلیات شرع عموماً و این علم تقلید است و اگر زکی
 العقل است پس علوم کلیه شرعی او را بدو وجه می رسد بوساطت توحیلی و بوساطت انبیایم
 بسلام پس کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را تا گرد انبیایم میتوان گفت و هم استاد
 انبیایم و نیز طریق اخذ انهم شعبه است از شعب حی که آنرا در عرف شرع بنفش فی الروع
 میفرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می نامند و نسبت ایشان بانبیای مثل نسبت آن
 صغار باخوان کبار یا نسبت ابناء کبار با بای خود است و نیز میگوید لابد او را بجا فطرتی مثل
 منی فطرت انبیا که مسمی بعصمت است فائز میکنند پس نسخ هم درین طریق گنجایش دارد بلکه با
 غایت غریبه تر نسخ در اخبار هم راه یافته خود در اینجا نقل نموده که بعضی فقها مشیت احمد و انری
 منکر از احمد و در غیر انبیا و در اینجا میگوید که انکار فقها عام است ان انذار الشی عجائب و زیادت
 قبور در قول او که قبور انبیا از اهل قبور متشی اند و هم چنان در قول و انکار فقها عام است از آنکه
 از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بجز کثرت میرساند کمالاً بخفی هدایه انچه عجیب
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی که درین باب نزوفه هوائیه هم خیلی معتد است آورده مقصود از آن
 اخبار کثرت فقهاست بجانب منع استمداد از کلام شیخ نه بیان مذہب و همین قدر عبارت که
 عجیب مختصر نقل نموده برای افاده این معنی کافی است فلذا داعی الی التطویل و بظاہر است که کثرت
 ایشان جانب منع استمداد موجب جانب عدم جواز استمداد است چه اتباع عامه فقها و جماعت ایشان
 واجب است زیرا که امام احمد در سند خود از معاذ بن جبل آورده قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 ان الشیطان یحب الانسان کذب اللغف یاخذ اذ ذة و القاصیة و الناجیة و ایاکم و انشعاب
 و سبک بالجماعة و السامیة و ابن ماجه در سنن خود از انس رضی اللہ عنہ می آرد که قال قال رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اتبعوا السوالم الاعظم فانه من شئ فی النار و ابوداؤد در سنن خود از ابی ذر

روایت می کند که قال قال رسول الله صلعم من فارق الجماعة شبرا فمات فمات من دونه الاسلام
من عتقه شيخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بذیل معنی حدیث اول می نویسد انتشار نداشت آئینه
معتبر اتباع اکثر وجه درست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست انتهى و در شرح حدیث تا
حسین بن عبد الله طیبی نقل از عن المفردات للامام الراغب فی البیضاء السواد یعبر عن الجماعة الکثیرة
انتهی و ابن ملک در مفتاح حاشیه مصابح می نویسد السواد الجماعة انتهى حسین بن عبد الله طیبی
تفسیر فجاءت از شرح السنه نقل نموده الجماعة عند أهل العلم أهل الفقه والعلم انتهى و نیز در شرح السنه
نوشته قال سیفیان فی تفسیر الجماعة لو ان فقیها علی راس جبل لکان هو الجماعة انتهى و ابن ملک
در مفتاح شرح حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة می گوید الاجتماع اجتماع علماء المسلمين ولا اعتبار
لا اجتماع العوام لان قول الامام لا یمکن عن علم فلا عبرة به انتهى پس ازین مذکور ضابطه واضح شد
که اتباع کثیر و جماعت لازم است و از جماعت مراد فقهاست نه غیر ایشان در اینصورت عبارت شیخ همان
که بحیب آورده مثبت عدم جواز استغناء از اهل قبورت زیرا که در آن مذکور است که کثیر فقها از
استمداد اهل قبور انکاری کنند و از آن منع می نمایند و اتباع کثیر ایشان لازم است پس نظر بر این
که لازم الاتباع مذکور است و همانست غرض مجید و با سبق ثابت کردم که در کلام شیخ از اکثر
کثرت اضافی مراد است نه کثرت فی نفسه کما توهم المتعوض و آنکه نوشته بسبح الله انقذ الفهمیه که
شیخ نقل نموده است و بر نقل منع متوجه نمی شود گوئیم که اول شیخ از کسی نقل نموده بلکه بلا
نقل از کسی خود فرموده که کثیر فقها در غیر انبیاء انکار استمداد نموده اند تا نیا با انقض اگر نقل هم
مسلم بود تا هم مخدور بحیب لازم نمی آید زیرا که غرض وی تحفه الله علیه اندین کلام در اینصورت
آنست که برای نقل تصحیح نقل باید و آن در اینجا درست نمی شود بلکه مخالفی افتد بکلام فقها
انکار ایشان عام است از انبیاء و اولیا بر دو بهر پنج تخصیص غیر انبیاء خلاف نقل است و آنکه نو
این از کجا که برای استمداد حیات دنیا شرط است چرا که در آن جهان است کفایت میکند گوئیم که بر
استمداد توهم بحال استمداد ضرورت دارد و از این جهت اشتغال عبادت رب حقیقه

و استغراق بکفیت آن اتفاقات با کوان و حوادث این عالم ندانند درین صورت توجه بحال ایشان
محال است و آنها را بدون توجه لغو است و عمت پس ثابت شد که برای استمداد حیات دنیا شرط
و آنکه محیب حیات شهید را در برزخ لبسان حیات انبیا قرار داده آن در نفس حیات ابدی به در
کیفیت و نوعیت آن و حیات ابدی را عبارت از همیشه ماندن روح است در ترقی و تضاعف اجز
توابع و دائما متع و متولد شدن است با کولات و مشروبات و فی الواقع درین امر انبیا و شهیدان
اند و دیگران را این امر حاصل نیست و بر پناه هست که نظر الی الاحکام الدنیویة حیات انجا بهرجه
باشد شامل حیات دنیا نیست زیرا که احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات انجا دیگر کما لا یخفی
علی اللیب و شیخ عبدالحق رحمه الله علیه که در حیات انبیا و شهیدان تفرقه کرده باعتبار کیفیت و نوعیت
ست نه در نفس حیات ابدی هر چند بعضی گویند که شهید را هم حیات مثل انبیا بحت مگر این قول
مختار اهل تحقیق نیست آنچه تحقیق است این است که حیات انبیا بسلامت جسد و روح هر دو است
و حیات شهیدان صرف به بقای روح است بلکه تخصیص به انبیا نیست لغو است زیرا که ارواح را مطلقا
خواه روح شهید یا روح عامه مومنین یا روح کافر یا فاسق یا نفعی مرده توان گفت مرده
صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلل روح با وی از وی ظاهر
و حال انی شوند که انی التفسیر العزیزی و بعضی گویند که تحقیق همین است که شهید را هم حیات مثل
انبیا بجمه است چنانچه در تفسیر روض الجنان تحت آیه کریمه لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله مرد
یا حیادی نویسد علامه در تفسیر آیه و احوال شهید اخلاق کردند عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما ایشان زنده اند بار و اجماع و اجساد هم با دوشبانه نگاه روزی بایشان می رسد و
ایشان خرم اند چنانچه خدا بایشان می دهد چنانچه در دیگر آیه فرمود من قوله یرزقون فی جنین با
آیه هم الله من فضله و بعضی دیگر گفته اند ارواح ایشان زنده باشند و روزی بر ایشان عرض
کنند یا باد و شبانه نگاه چنانکه بر ارواح آل ذیجون آتش عرضه میکنند فی قوله تعالی و انما یعرفون
علیها نجه و او عشیاء و علمای محققان بیشتر بر قول اول انداخته اند و شیخ عبدالحق دهلوی نوشته

که درین مسئله بحکس از علای امت خلاف نیست مرادش آنست که در حیات جسمانی دنیاوی
 حقیقی بودن برای انبیا بیچگونگی از خلاف نیست نه آنکه در حیات اخروی بودن برای شهادت
 بودن حیات ایشان از حیات انبیا بیچکس خلاف نیست چنانچه معترض فهمیده است و مل هذا الا
 جهل صریح شیخ عبدالحق محدث در ترجمه مشکوٰۃ بذیل حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء
 ی نوسید حیات انبیا متفق علیست هیچ کس در آن خلافتی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی
 نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهید ابراست انتهی و قول حصر ملاحظه انکار فقها در کتاب شیخ
 دعوی بلاد دلیل محکم صحیح است بلکه از عبارات مجمع البحار و مالا بد منه این و هم خود قط است و
 حکم عدم جواز بصراحت و کنایت در مائت المسائل و اربعین مسائل هر دو بموجب انکار کثیر فقها
 نه بقول احد و اختصار در نقل از محاسن نقل است و تطویل بیرون از داب محققین و در مقامی
 که امی قسم است و مختلف فیہ را مجیبان نه نوشته البته توسل را در مائت المسائل جائز داشته اند
 در اربعین عدم جواز آن تحریر نموده اما مخالف لازم آید و مجیب در مائت مسائل بر حیات مضمون
 اختلاف منقول کشف الغطا و ترجمه شیخ عبدالحق عدم جواز استعانت بیان فرموده و در اربعین
 مسائل بطرز تحقیق بلا رعایت کلام احدی حال انکار فقها بیان کرده که علی العموم است و آنکه
 معترض عبارت صراط المستقیم نوشته هر آنکه از حال حضرت خضر و حضرت عمر و غیره با اطلاعی
 باشد نزدش در آن استبعادی نیست و در اینجا مولانا محمد اسماعیل صاحب اثبات عصمت انبیا
 بعد از فرموده بلکه منیر مآینه که محافظت انبیا که مسیح عصمت است بعد یقین هم میرسد مگر تا و با
 در انبیا عصمت نامند و در غیر ایشان محافظت و این همه تحقیق صوفیه صافیة سابقه است
 و اشعار بجز از عبارت جز سخافت نیست که لایحقی عبارت مائت چنانچه از عبارت
 دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود و واضح خواهد گردید انتهی متعالی محض
 بی اصل و جواب عبارت یک کتاب فقه هم نقل نموده که دعوی از آن واضح گردد و در عبارت
 مجمع البحار را که بلفظ منقول نقل کرده هر چند که بلکه متبع عسری است نه منجمه دعوی از آن نیز ظاهر

چه حاصلش آنکه نماز خواندن نزد قبور انبیا و اولیا برای عبادت شان و طلب حاجت و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی جائز نیست چنانچه از تعلیلش ظاهرست و این حق است متین احمد و همین طور نوشته اند چنانچه منصفان خواهند آمد و این امر از مسئله استمداد و سجده هیچ تعلق ندارد و نیست در آن عبارت که استمداد از انبیا و جابر نیست در

همان مجمع البحار و باب السین مع الحکم نوشته و چنانچه ماکره من اتحاد المسجد علی القبر

را و به تسویه القبور مسجد ایصلی فیہ و قبل ان یعنی عنده مسجد ایصلی فیہ الی القبور و اما

بمقبوۃ الدائرة اذا بنی فیها مسجد لیصلی فیہ فلا بأس لان المقبرة وقف کالمسجد و اما

اتحاده فی جوار صالح لقصد التبرک بالقبر لا للتعظیم له فلا یدخل تحتہ و اگر مرد صاحب

مجمع البحار نه آن باشد که گفتیم بلکه چنانچه مجیب قرار داده است پس در کذب قول او که

فہذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین هیچ شک نیست چه جواز استمداد و سجده از صحابه و تابعین

و تبع تابعین ائمتہ مجتہدین و فقہا و محدثین متقدمین و متاخرین بخوبی ثابت چنانکہ می آید

بلکہ می گوئیم کہ جواز آن نزدیک کس از معتدین بنی الجہویم تا حال مخالفین ثابت نکرده اند اما

قول اہل اہوا و بد مذہبان اعتبار ندارد و علاوه بر آن آنچه مجیب در مائتہ مسائل نوشته

کہ این مسئله مختلف فیہ است برای تکذیب قول مجمع البحار کافیست و مجمع البحار کتابیست در

حدیث نہ در فقه و مصنفش شیخ محمد طہار ساکن بطن گجرات قوم بھرہ پس آوردن عبارت

در استمشاد دعوی خود چنانچه از عبارت دیگر کتب فقہا کہ در پنج اب ایراد کرده می شود

واضح خواهد گردید خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل مجیب از تفسیر معالم القنزل

قول او الاستعانت نوع تعبہ مفید مدعی نیست چه استعانت کہ تعبہ ست چیزی دیگر و

سجود عنہ امری دیگر است عابد الغریز صاحب در تفسیر غریزی در ذیل ایاک تعبہ لایا

نستعین نوشته اند لیکن اینجا باید دانست کہ استعانت از غیر یوحی را اعتماد بران غیر باشد

و او را منظر عین الہی نہ اند حرامست و اگر اتفاقات محض بجانب حقست و او را یکی از منظر

عون دانسته و نظر بکارخانه حساب و حکمت او در آن نموده بغیر استعانت ظاهری نماید و در نزد
 عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و رواست و انبیاء و اولیای این نوع استعانت بغیر کرده اند و در
 حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا بغیر اشیی و همچنان نقل
 حدیث ابن عباس رضی الله عنه از مشکوٰۃ محض بی محل چه این حدیث در باب توکل و مقصود از آن
 اعراض از اسباب دنیا و عوائلق آن و قطع التفات از علل آن که اعلی رتبه توکل است حصا نهاییه
 و در شرح بیوکلون نوشته اند من صفات الاولیاء المعروضین عن سباب الدنیا و عوائقها الذین
 لا یلتفتون الی شیئی من عللها و تلک درجۃ الخواص لا یبلغها غیر رحمہ و اما العوام فرخص لهم فی
 التداوی و المعالجات و باز گفت الاتری ان المصلیق رضی الله عنه لا قصد فی جمیع ماله
 ثم یکره علیہ رسول الله علیه سلم علما منه ثبقت و جبره و لما اتاه الرجل یسئل بیضۃ السحاح من الله
 قال لا ملک غیره فضر به حیث لو اصابه عقره و قال فیہ ما قال و در تفسیر بیضاوی می نویسد
 فالتساه الشیطان انشی یوسف ذکر المصطفی استعان بغیره و یؤیدہ قوله علیہ السلام رحم الله
 انشی یوسف لو لم یقل ذکر فی عند ربک ما لبث فی السجن بعد الخمس الاستعانة بالعباد فی
 کشف الشدائد و ان کانت محمودة فی الجملۃ لکنها لا یایق بمنصب الانبیاء و طایرست که اگر
 محل حدیث نه آن باشد که گفتیم پس از آن نهی سوال و استعانت بحسب فهم محیب علی الاطلاق است
 شامل اجبار و اموات را پس بر تقدیر تغییر محل هم درست نمی شود الغرض معاملات تکمیل محاسن
 را تعمیم بر عامه نمودن و رخصت را از غریب شناخته فتوی نوشتن در حلال احرام کردن فتنه
 در دین انداختن است ابن ماجه روایت نموده انه باجع ناسا من فقراء المهاجرین علی ان لا
 یبوا الناس شیئا فکان احدهم لیسقط سوطه فینزل عن فرسه فیأخذہ و لا یسأل احد او در
 شرح نوشته و کان منهم ابو بکر الصدیق کما درونی الروایات طایرست که این بیعت مخصوص
 بود بجاعت خاص حکمش عام نیست تعلیم اعلی رتبه توکل را بر عدم جواز درست نمودن خود بیشتر
 واقفان رسوا ساختن است گویند و ان بها وید ضلالت اقتصد و یجیر الخیر در کتاب سوخ

مائمه مسائل از مالابد منه و شجره الايمان نقل نموده افاده مدعایش نمیکند از قبر حیات
 خواستن و از انبیاء و اولیا دعا خواستن چیزی دیگر و استناد از انبیاء و اولیا امری دیگر بر این
 مجیب از مجمع البحار شجره الايمان که از کتب فقهاست نقل نموده مگر مقروض بجهت عناد و ظنی
 نمی آید **س** که چند روز پیش چشم چشمه آفتاب را چه گناه و تخصیص استعانت در قول
 مجمع البحار بقبرینه تعلیل به استعانت استقلالیت یکی از معاطات مقروض است ندانسته که استعانت
 مطلقا سوای ما استثنای الشرع جواز نامخصر مختص بذات احد است غیر را در آن خللی نیست و جواز
 استعانت بچون آنها هرگز از شرع ثابت نشده پس در این مورد این استقامت و حشمت استعانت بآنها و استعانت بآنها
 عدم دخول در نهی اتخاذ مسجد در جوار صالح بقصد تبرک از کلام صاحب مجمع البحار مفهوم شده آن
 مقصد جواز استعانت نیست زیرا که تبرک باین معنی است که چون مقابر صالحی محل نزول برکات است
 لهذا اختیار کنند جوار این مقابر نیز بسبب قرب آن مورد برکات خواهد شد نه بعضی توجه الی القبر
 للفیض و البرکة و الاستعانت به باین پس مراد این ظاهر نیست که اتخاذ مسجد جوار صالح بقصد دخول
 در مورد برکات و منازل حیات داخل تحت اتخاذ المسجد علی القبر نیست نه اینکه بقصد توجه
 و استعانت اتخاذ مسجد جوار صالح داخل تحت آن نیست و یونید نه مافی النحر الجاری نقل عن
 العینی و هو نقل عن البیضاوی فاما من اتخذ مسجدا فی جوار صالح و قصد التبرک بالقرب منه
 لا اله الا هو و لا اله الا هو فلا یخل فی الوعیه المذكور انتهى و جواز استعانت انما موقوف بقول یکی
 از صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین تا حال به ثبوت نرسیده چنانچه تحقیق این مجتهدین
 می آید و چون حق غائب باشد در کتاب طبع و طبع شده که جوار آن نزدیک کس از معتدین
 بین الجمهو هم تا حال مخالفین ثابت نموده اند انتهى و بعد از آن قول ما قول اهل بیرو و بدیهان
 اعتبار ندارد انتهى ایماشی لطیف دارد کمالا بخفی و اختلاف مسئله را دلیل کند قول صاحب
 مجمع البحار گردانیدن محض جهالت و قلت مهارت بعلم بلاغت است ندانسته که صاحب کتاب
 مذکور را با علم مثبتین اعتداده نموده فرموده اند و لا يجوز عند احد من علماء المسلمين ان یأمن فی العلم

منهم و این امر شایع و ذائع است و برخوانندگان علم معانی پوشیده نیست چنانکه گویند
 زیدن اشجاع امی الکامل فی الشجاعة کانه لا اعتد او بشجاعة غیره کذا فی المطول مختصره
 و عبارت معالم پیشک مفید مدعاست زیرا که استعانتی که غیر مستثنی جواز آن از شرع است
 قسمی است از عبادت و استعانت بموجبت عنها از شرع مستثنی نشده پس داخل عبادت
 و آنکه در فتح الغریر استعانت را غیر دور از عرفان نوشته و گفته که انبیاء و اولیا این نوع استعانت
 بغیر کرده اند و از این استعانت باجاست در حوائج ضروری و آن مستثنی از شرع است
 باموات: حدیث ابن عباس بر روایت امام احمد و ترمذی که درینجا مجیب آورده بود عام است و
 تخصیص آن بخواص که مقرر است کلامی یکی از شرح حدیث این حدیث را مختص باین اختصاص
 نکرده و این اعلی مرتبه توکل نیست بلکه ادنی درجه همینست و آنچه از نهاییه جزری بخلاف این عبارت
 و من صبر و انظر الفرج من الله تعالی بالذی عاودکان من جملة الخواص و الاولیاء و من لم یصبر
 رخص له فی الرقیة و العلاج و الدواء که نوعی مخالف مدعا بود نقل نموده آن در شرح حدیث
 دیگرست پس آوردن آن در شرح این حدیث جز خط و جنون نیست و غنی بینی که صاحب
 نهاییه در علاج و دوا و رقیه رخصت برای عوام نوشته و در استعانت از اموات رخصت
 نداده و در تحت همان حدیث که صاحب نهاییه با هو الذکور نوشته امام البیضا را بجای نووی
 در شرح صحیح مسلم می نویسد قال لازری الخج بعضهم به علی ان التداوی مکرره و معظم العلم
 علی خلاف ذلک و احتجوا بالاحادیث الواردة فی منافع الادویة و بانه صلی الله علیه و سلم
 تداوی باخبار عائشه عن کثرة تداویها عنم الاستشفاء برقاها فافاد ثبت هذا فی ما فی تحت
 علی قوم یعتقدون ان الادویة نافعة بطبعها و لا یفوضون الامار الی الله انتهی و طبیعی هم
 کلام امام نووی را بعد کلام جزری نقل نموده است و اول حدیثی که مجیب رمنع استعانت آورده
 صرافت اختصاص است زیرا که در آن امر است بر عایت حقوق الله و تخری رضای او و آن
 عوام و خواص همه واجب است حسین بن عبد الله طیبی در شرح مشکوٰۃ می نویسد قوله

احفظ الله امی راع حق الله ورضاه وبتجانبك امی مقابلك وخذ اهلك والتنا وابدل من العباد
 كفى ثقاة وحقه امی احفظ حق الله تعالى بحفظك الله من مكاره الدنيا والاخرة انتهى ورايچه
 از تفسیر سیدنا و محمودیت استعانت به عباد و کشف شد اند نقل کرده مراد قرآن عباد و ایاء
 اند نه اموات چه استعانتی که خدمت یوسف کرده بودند بنده بود نه برده پناهی آیه کریمه و قال
 لا تدعی ظلمی انما ینال منی عند ربک نفس صریح است بران و استعانت با جی که در بعضی
 از شرایع ثابت شده ازین صرح خارج است پس تخصیص این حدیث بجماعت خواص مجرود دعوی و
 تحکم است و اینکه قاضی صاحب شجره الایمان و مالایه منده گفته از تفرج حاجت خواستن در انبیاء و اولیا
 و عا خواستن چیزی دیگر و استدعا از اولیا و انبیاء امری دیگر محض غلط است استعانت بهمین است
 که از صاحب تفرج حاجت خواهند و یاد خواست دعا از ان کنند و آوردن عبارت قاضی ثناء الله
 پانی پتی از رسائل دیگر مبنی بر عدم تفرقه در معنی امداد و استدعا است و آنکه از شیخ محمد حق
 و شیخ الاسلام آورده البته مذہب ایشان جواز استعانت است و از دیگران که نقل کرده
 از ان جواز استشفاع به آن حضرت ثابت می شود و الا آن معتمد علیہ و مفتی به نیست بسبب
 عدم ورود اثری صحیح در ان ثانیاً آنکه نزد بعضی به نظر حیات النبی جائز است که استعانت
 از اجداد به امور غیر مستحیده در شرع ثابت شده است و چون غیر نبی را جیاً مثل نبی نیست
 لهذا از ایشان استعانت جائز نخواهد بود و نزد مجیب محقق همان بود که نوشته و حکایات تجار
 که نقل نموده این چیز از حجج شرعی نیست و بعضی روایات که از کتب احادیث طبقه را نقل
 نموده و الا آن چنان نیست که در اثبات عملی یا عقیده بآن سند جویند ثانیاً آنچه از ان
 روایات ثابت می شود همین قدر است که بعضی مردم چنین کرده اند و سوامی آنحضرت و خلقت
 را شدین فعل کسی حجت نیست کما بین فی اصول الفقه و حدیث احوالی و روایت مستقایی
 شخصی بقبر آنحضرت صلاحیت حجت بودن ندارد و علاوه ازین خود آنحضرت فعل مستقیم را
 قبح دیده و غایباً فرمود که استشفاع از غیر نخواه یا بجمعه آنچه معترض درین باب آورده صلاحیت

حجت بودن نمی دارد و استفتای شاه عبد العزیز و هوی که معترض نقل نمود بهعارض
 با استفتای دیگرست که نیز از جناب شاه صاحب است و آن نزد بعضی علما و دلی موجود
 و معتبر نقل کرده خواهد شد و در آن میان انکار از تاثیرات ارواح درین عالم است و استفتای یکبار
 نهاد مولوی عبدالحی معترض نقل نموده سنده آن چیست ظاهر آن زن جناب نیست کسی دیگر نیست
 با آنجا کرده باشد و آنکه معترض فرموده که حدیث اعینونی یا عباد الله موقوف نیست بلکه مرفوع
 است بر زبان ارباب و از عباد الله ایامی موجودین گرفتن تصرف است در معنی و خود برای اثبات
 این غرض عبارت ملا علی قاری آورده و در آن تصریح است بآنکه از عباد الله ملائک یا اجنه است
 یا رجال الغیب مستون به ابدال مراد اند نه اموات و نیز مرفوعیت حدیث بر روایت بزار در آن مرفوع
 البته صریح بر روایت ابن سنی مرفوع بودن آن مسطور است و معترض عوی مرفوعیت آن بر او
 بزار کرده پس دلیل مفید مدعیان نیست فقیر گوید که اولاً حدیث مفید استمانت از اموات نیست
 ثانیاً در سند این حدیث بن حسان راوی ضعیف است کما قال الهیثمی و دیگر راوی درین حد
 عقبه بن خروان مجهول الحال است کما ذکر فی التقریب من کتب اسما و الرجال پس بنا بر ضعف و مجهول
 الحال بودن راوی این حدیث قابل اعتماد و احتجاج نیست قال فی فیض القدر شرح جامع
 الصغیران لمد ملائکة فی الارض لیسون الحفظة یمکتون بالرفع فی الارض من ورق الشجر فاذا اصاب
 احدکم جرقة او احتاج الی عون بفلاة من الارض فلیقل اعینوا عباد الله حکم الله فانه یحصل الشاء
 الله تعالی رواه ابن سنی و الطبرانی حدیث الحسن بن عمر بن حسان عن سعید بن ابی حمزة
 عن قتادة عن ابن بريدة عن ابن مسعود قال ابن حجر حدیث غریب و معروف و قالوا فیه منکر
 الحدیث و قد تغرر به و فیه انقطاع علی بن بريدة و ابن مسعود انتهى و قال الهیثمی فیه معروف بن
 حسان ضعیف قال و جاء فی معناه خبر اخرجه الطبرانی بسند منقطع عن عقبه بن خروان و
 اذا اصاب احدکم شیئاً او اراد عوناً و هو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی
 علیما فان الله عباد الاثر اتم الی آخر ما فی فیض القدر و در میان استعانت و توسل با عباد

معنی لغوی نسبت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار معنی عرفی نسبت تباین پس در ترجمه
باب بخاری لفظ استعانة باعتبار معنی اول مستعمل است و آنکه گفته که ما بین اینها تفاوت نیست
مراد شمس عدم تفارش کلی است باعتبار معنی لغوی چون مراد اصل خدشات مقترض در این مقام
طی شده اینها الآن اقدام در زیاده چند روایات از کتب معتبره ضرورت ناکثرت منکرین استخوان
کاین معنی منقوش خاطر و مطبوع طبع گردد و در مدارج العالمین می نویسد من اقباح العقائد طلب الحجة
من المروءی و الاستعانة بهم فان المیت لا یبلیک بنفسه لفقاد الاثر و او هو احوج الناس الى الاجابة
لله عا و الاستغفار و الصدقة علی نهج الشریعة انتهى سید عبد الصبور دولت آبادی در نتائج المرام
گفته قال الشيخ الامام الاجل ابو صالح محمد بن ابراهیم الشیرازی یاتقع فی بلاد العجم من خرس
المبسط و ضرب النجاشی عند مقبره الاولیاء المرام و العوام یستعدون بهم و یخشعون و یتقرعون الیه
فکله مکروه و المکروه اقرب الی الحرام انتهى و در کاشف الاسرار در مقصد ثانی می نویسد قال الشيخ
الامام علی بن ابی اسحاق بن منصور النیشابوری لا یجزان یدور الرجل حول ضريح الاولیاء
الکرام تقر یا الیهیم و لا یس التقر و لا یقبل و الاستعانة بهم غیر مستحسنة بالا جماع انتهى ابو بکر بن ابی
در مصنف خود نوشته حدثننا زید بن حباب حدثننا جعفر بن ابراهیم بن ولد ذی الجناحین قال
حدثنی علی بن عمر عن ابيه عن علی بن حسین انه رأى رجلا یحیی الی فرجة كانت عند قبر النبی ص
فیدخل فیها فیدعو فداءه فقال الا احذک بحديث سمعته عن ابی عن جدی عن رسول الله ص
قال لا تتخذوا قبری عیدا و لا یوتکم قبور او صلوا علی فان صلوتکم و تسلیکم تبلغنی حیث کنتم و علامه
ابو الجاس احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام در کتاب خود نوشته ان علی بن الحسین بن علی بن
ابطالب یفر رأی رجلا یحیی الی فرجة كانت عند قبر النبی ص فیدخل فیها فیدعو فیها فناءه
فقال الا احذکم حدیثا سمعته من ابی عن جدی عن رسول الله ص قال لا تتخذوا قبری عیدا
و لا یوتکم قبور فان تسلیکم تبلغنی انما کنتم انتهى و ابو کمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض
در باب کبیر در آخر باب الحادیه می نویسد رایت الشیخ الامام الاجل بابا القاسم منصور بن

علی النجاشی فی القبر سید علی محمد عبدالقادر الجیلانی طالب السیرة را ائمه رجلا و تحقیقی مستقیماً
 و یقبل الارض من تحت السید طالب فخرج یقول یا سیدی خدیجی الی حضره العبد تعالی فر
 الشیخ من بین یرید فقال رجل یا ایها الشیخ السلام علیک فرد السلام فقال انک
 مبتدع فوافوا و قالوا یا ایها الرجل هذا یروی عن اصحابنا البیاضی العبد علیه وسلم و اما فعلک
 بتقبیل الارض اقول الی سید فجمع فقلت الکفر انک انت السجدة علی وجه التیجیه فقال انک انت
 علی وجه العباد فافندتک انها کفر ان کانت علی وجه التیجیه لا یکفر و لکن یصیر مکتباً للکفر
 فتور و غراب فی حق هذا یرای نویسد رأی الامام ابوخیفۃ من یاتی القبر یا اهل
 فیسلم و یحلم و ینکل و یقول یا اهل القبر علیکم من خیر و علیکم من شر انی ایتکم و
 تا یتکم من بعد و الیس و الی منکم الا الدعاء فهل در یتیم ام غفلتم فسمع ابوخیفۃ یقول یحلم
 بهم فقال اهل ابواب الک قال لا فقال له سحفاک و تربت یداک کین تکلم اجابوا
 یتسبیحون جواباً لا یملکون شیاً و لا یسمعون صوتاً و قرأ ما انت بسمیع من القبر
 انتهی و در رجال السیاح البین می نویسد من القبل یحلم صاحب الحاجة من الموتی و الاستغاثه
 بهم و الله جالهم یشهدوا انی شیخ عیسی بن قاسم سندی و یتنبیه المرام می نویسد لا یحز
 الاستغاثه اهل القبر و علیه الجمهور انتهی ملا عبد الله سمرقندی هم عصره ملا علی قاری
 در انجیر السیاح می نویسد حرم الاستغاثه بالقبر و لکثیر من القبور انتهی قاضی عبد الرحمن صیبا
 نصیر رحمه الله من هم عصر صاحب هدایه و احوال الاخره می نویسد و کبره الاستغاثه
 بالموتی ابن ابی العلاء اسمعیل قرشی در روضه البیاد می نویسد لا یجوز الاستغاثه بالان
 السلی بعد موتهم انتهی و در نافع المسلمین می نویسد کبره الاستغاثه بالمقبرة انتهی و در مطالب
 السیاح من می نویسد کبره الاستغاثه بالقبر انتهی شیخ عبد الحق دهلوی و جندب القلوب الی
 و را و الحروب می نویسد ابو محمد مالکی گوید قصده ان یخرج بیت بدعت مکرور زیارت مصطفی
 صلی الله علیه و سلم انتهی و در عبد العزیز دهلوی در جواب تنقید که بعضی مردم در جوار و علم

جواز استعانت از اولیای نوزده و مرده کرده بودند می نویسد در شرع شریف انسان چون در
شیاطین ارواح ثابت کرده اند و کار آنها تدبیر ابدان خود و احساس حرکات ارادی است
و تصرفات شایان آنهاست خواه پاک باشند خواه ناپاک آری ارواح جن را نسبت به ارواح
انسانی تصرفات خارجه العاده مثل طی المسافه الکثیره فی الدّه القلیده و حمل الاثقال الثقله
و الدخول فی جوف الانسان و همچنین شیاطین تصرفات عجیبه داده اند مثل التقای دو من حضرت
در دل و تشکل با شکل مختلفه و تحریف در مقام و علی هذا القیاس تدبیر امور عالم چیزی می گیرست
خلقت دیگر ثابت کرده اند که ملائکه از گویند و تدبیر امور عالم موکول با ایشان است لیکن نه با افعال
بلکه بتبعیت محض لا یعصون الا ما امرهم و یفعلون ما یأمرون و ما یمنزل الا ما یرکب له
باین ایرینا و ما خلقنا و اینها بمنزله قوی مدینه اند که تابع نفس ناطقه می شوند و ارواح دیگر برای افعال
موکول کسب یا ارواح مطلقه که آنها را سائر و دایره گویند ثابت نفرموده اند آری افلاک را و کواکب را
بلکه جبال و بحار را ملائکه تعیین فرموده اند مثل ملک ابجبال و البحار و فلسفی مشربان از اثبات
ملائکه غافل اند و نفوس بت می کنند و کسانیکه در میان شرع و فلسفه جمع کرده اند هر دو ثابت
میکنند نفوس ارواح می نامند و ملائکه را ملائکه عبارت تفسیر کبیر را از ما سبق تخریر باید کرد
تا واضح شود که مراد از ارواح شرحی عرفیه عالیله ملائکه مقدرین اند یا نفوس فلیکه و کوبیه و آری و اجکه از ابدان
مفارق شده اند و تاثیر آنها در عالم اصلا در شرع نیامده هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم
اصلا در نمی آید زیرا که فلاسفه ارواح مفارقه را یا مشغول بلذات روحانی میدانند یا گرفتار آلات
روحانی آنها تصرف در امور عالم کجایس آنچه مذکور شد خلاصه شس آنکه از حدیث ابن عباس و
قول حسن بن علی که در مصنف ابن ابی شیبّه و کتاب ابی العباس احمد بن عبد الحلیم مذکور است
و قول امام ایچینه کوفی و امام ابی القاسم منصور بن علی بخاری و شیخ علی بن اسحاق غشیا
و امام ایصالح محمد بن ابراهیم شیرازی و کلام محی السنه لغوی و این ظاهر صاحب مجمع البحار و
سید عبد الصبور دولت آبادی و ابو کمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض و عیسی بن

قامم سندی و محمد المد سمرقندی و قاضی عبد الرحمان هم عصر صاحب هدایه و ابوالعلاء
اسمعیل قرشی و ابومحمد مالکی و قاضی ثناء الدینی تپتی و مولانا شاه عب العزیز دهلوی و کتاب
شجره ایمان مدارج العالمین و کاشف الاسرار و غایب فی تحقیق الدلائل و مجالس العابدین
و نافع المسلمین و مطالب المؤمنین بخوبی ثابت شده که استعانت از مردگان بی‌بهری که باشد
مکروه و بدعت است پس خلاف تصریح این قدر علماء اعلام و فضلاء فواید الاحتمال
فقوی بر جر از آن دادن از اصحای فهم و فراست و ارباب عقل و کیمیاست غایت بعید و متنا
غریب است اکنون باید دانست که ندایه ارواح مقدسه از مقام غیر قبر و قسمت عاشقانه و
استمدادی اول جائز است چه درین ندا اجتماع منادی مقصود نبود بلکه از قبیل انمیصرع باشد
۲- اسی نسیم سحر آرا مگر یار گجاست و قسم ثانی غیر جائز است بلکه اگر گمان حضور ارواح
باشد از قبیل شرک است در صفت مختصه بآب باری چه حضور در امکانه متخالف با اتحاد زما از
صفات خاصه حضرت جل علاست و آنچه جهال عوام درین زمانه می کنند ای استمدادی
بهین گمان می کنند در تفسیر کبیر و نیش پوری مرقوم است العلم المحیط لیس الا له تعالی

انتهی و در قنای نزاریه می نویسد من قال ان ارواح المشايخ حاضرة وتعلم بكفرا تبي
وملا حسين خباز در مفتاح القلوب می نویسد و از کلمات کفرستند کردن اموات غالباً
را بگمان آنکه حاضرند مثل رسول الله یا عبد القادر و مانند آن انتهی قاضی ثناء الله پاشی
در ترجمه فارسی کتاب ارشاد الطالبيين که عربی است می نویسد نهاده عبارتست مسئله جهال می گویند
که شیخ عبد القادر جیلانی شیا الله یا خواجہ شمس الدین ترک پانی تی مشی الله جاکو
و اگر گوید یا الهی بجزمت خواجہ شمس الدین ترک پانی تی حاجت من رواکن مضایقه ندارد
حق تعالی می فرماید الذین تدعون من دون الله عباد و مثال لهم یعنی از کسانیکه شما دعا
میخواهید سوای خدا آنها بندگان مانند شما اند آنها را چه قدرت است که حاجت کسی آریند
اگر کسی گوید که این در حق کفار است که بتان یا و میگردند گفته شود که لفظ عام است و عموم

لفظ معتبرست نه خصوص محل و آنچه در حدیث آمده که ذکر الانبیاء من العبادۃ و لو کره
 الصالحین کفارة و ذکر الموت صدقة و ذکر القبر یقربکم من الجنة رواه صاحب نه القدوس
 بسند ضعیف عن معاذ و ذکر علی عبادۃ رواه صاحب نه القدوس عن عائشة بسند ضعیف
 ابنی و ذکر علو منزلتشان و ذکر احوال اخلاق و سیرت ایشان که اقتدا کنند بآن و از مخالفت
 او خضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد رسول الله با ذکر خدا تعالی در اذان و اقامت
 و تشهد و مانند آن عبادت است لقوله تعالی و رفعنا لک ذکرک یس اگر چه لا اله الا الله
 محمد رسول الله گوید و با وضو کند علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله بگفته شود و ذکر محمد رسول الله
 هم بر وجهی که در شرع وارد شده است چنانچه کسی بطور ذلیف یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد و یا
 نباشد انتهی و قاضی حمید الدین ناگوری در توضیح می نویسد منهم الذین یدعون الانبیاء
 و الاولیاء عند الموت و المصائب باعتبار اذان و اجماع حاضره سمع الله و تعلم الخ و
 و ذلک شکر قیسم و جهل صریح قال الله تعالی و من اضل ممن یدعون من دون الله الالهة انتهی
 و خاتم محمد ثنین مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی در فتح الغرر تحت آیه کریمه و قل القرآن ترسلنا
 می فرماید درین نوع تقرب بمقرب الله را دو چیز می باید اول احاطه علمی با ذکر و تلبیس آیه کریمه
 با وصف مخالفان ممکنه و از منکره و السنه تا ذکر قلبی لسانی بر ذکر را معلوم کند و دوم قوت
 نزدیک شدن و در مدار که او در آمدن و آنرا پر کردن و حکم صفت او پیدا کردن که در عرف
 شرع آنرا دلت و تدلی و نزول و قرب خوانند و این بر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است
 هیچ مخلوقی حاصل نیست آری کفره در حق بعضی از معبودان و بعضی پیر پرستان از زمره
 مسدودین حق پیران خود و اول را ثابت می کنند و در وقت احتیاج به همین اعتقادها آنها
 استعانت می نمایند اما مطلوبی یابند و در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن
 اشتباه درین مقام جنبی است و نیز تحت همین آیهست فرماید که مخلوقات بر چند روحانیات
 باشند اول علم محیط اندازند که بر ذکر بر ذکر مطلق شوند و دوم هستی لای و ایمنی بر روح ذاکر می

تواند کرد انتهى در قاضی خان در شرائط نکاح می نویسد رجل تزوج المرأة بشهادة الله و
رسوله کان باطلا لقوله صدم لانکاح الا بالشهود فکل نکاح یکون شهادة الله ورسوله فهو
فی الشرع لغو و بعضهم جعلوا ذلک کفرا لانه یعتقد ان الرسول صلعم لعلم الغیب و هو کفر انتهى
و در مختار انصاری می نویسد فی البدیعی لو تزوج امرأة بشهادة الله ورسوله لا یجوز الکلام
وقال الشیخ الامام ابو القاسم الصفار هذا کفر محض لانه اعتقاد ان سول الله صلعم لعلم الغیب انتهى
و در بحر الرائق مرقوم است لو تزوج بشهادة الله ورسوله لانیقصد نکاح و یکفر لا اعتقاد ان
ابنی صلعم لعلم الغیب انتهى و همچنین در عینی عالمگیری و تحف القلوب و عقائد سنیه مذمیه
از رساله اسرار المحیة مستفاد است ندای عاشقانه است نه ندای استمدادی پس از ناخن فیه
نباشد و آنچه از قادی خیریه جواز گفتن اند دنی یا شیخ عبد القادر جیلانی شیأ الله بیان
کند اولاً جواز از ان مستفاد نیست ثانیاً مراد از ان عند القبرست نه مطلقاً ثالثاً ما را قادی
را تبریح دادن بر دیگر کتب چه ضرورت بلکه ارجح و اوثق درین باب کتب دیگرند چه تجریداً
قادی بی دلیل است و ما بیل احد الدلائل مستلزم بطمان عا نباشد و وجود ندای غائب
بعور استعانت مرج کفرست کما لا یخفی و توجیه تکفیر قائل یا شیخ عبد القادر جیلانی شیأ الله
طوری ممکن است که همیشه متوسل الیه اعلی باشد و متوسل به ادنی و در اینجا متوسل به خدا تعالی
ست پس تحقیقش لازم آید و آن کفرست صریح مگر نزد بعضی ازین وجه تکفیر مرجع است
ارجح آن است که درین صورت خشیت کفر بیشک است و در در مختاری نوید کذا قول شی
سد قیل کیف رویا حاضر یا ناظر لیس یکفر انتهى و در طواع الانوار نوشته هذا البیت مجموع من
بتین حذف الشارح لفظ کل منها و بها شتم حسن قال شیأ الله بعض یکفر بخشی
علیه الکفر بعض یقعد و یا حاضر یا ناظر لیس قویها عن سد کفر حفظ او تحرز و او
حاصدان النظم ذکر خلافا فی مسئله مر قال شیأ الله فی بعضهم جزوا بالکفر و بعضهم قال
بخشی علیه الکفر و قد علمت ان الراجح عدم الکفر انتهى و در بلاغ المبین می نویسد

درین مقام منزله الاقدام بسیاری افتاده اند و در شافع و موقوف فرقی نگرفته اند و میگویند
 یا شیخ عبد القادر جیلانی شیا گند یعنی امی پیر عبد القادر ساکن جیلان از برای خدا چیزی
 بده درین کلام خدا را شفیع گردانیده اند و حضرت شیخ را دهنده و حقیقت بالعین می یابیم
 مردی از اعراب نزد حضرت صلعم آمده عرض کرد یا رسول الله خدا را به پیش تو شفیع آورده ام
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بجنب چهره مبارک سرخ شد و فرمود خدا بزرگ ترست از آنکه
 پیش احدی شفیع آورده شود از اینجا دریافت شد که بواسطه خدا از مخلوق حاجت خود را
 خصوصاً از عالمیان غیب گویا خدا را بیچاره دانستن و مخلوق را دانا و توانا پنداشتن
 معاذ الله من ذلک انتهى و ندانمیکه در قصیده شاه ولی الله محدث دهلوی است مدح
 ست برای نبی بزرگ و کما ایشهد بقوله و صلی علیک الله یا خیر خلقه و این جائزست و آنکه از
 شرح ملا علی قاری مقوله قاضی نقل نموده آنرا بروایات معتبره برگزیده موافقتی نیست بلکه مخالفت
 صریح با حدیث صحیح دارد و قوی که چنین باشد و محض ناشی از واهمه باشد اقطالا اعتبار است
 مقام غور است چون حال صلوة و سلام نسبت آن حضرت چنان شد که از بعد نشوند مگر
 بواسطه آنکه حال آنرا استمدادی نسبت غیر آنحضرت چگونه زیاده از آن متصور بود ابو بکر احمد

بن حسین یهقی در شعب الایمان از ابو بریره رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رسول

الله صلعم من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نائیا بلغته و ابن حجر مکی در شرح عمر

می فرماید از اصلی و سلم علیه عند قبره سمعته سمعاً حقیقیاً و یرد علیه من غیر وسطه و ان صلی

وسلم علیه من بعد لا یسمعه الا بواسطه تدل علیه احادیث کثیره انتهى و شیخ عبد الرحمن

محدث دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ می فرماید سخن در آن ماند که این افضلیت و سلام از آن

حضرت صلعم مخصوص آنرا از آن قبر شریف اوست صلی الله علیه و سلم داخل در مجلس

سلام گوید یا عام است بر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر این

ست الا آنکه سلام از آن بنفس شریف خود بی واسطه ساء فرمایند و در سلام نایند

و دیگران بواسطه ملائکه سیاحین بود انتهى و آنکه از عبارت مرقات سماع سائر امور
 سلام و کلام بر او عرض اعمال اقارب بر آنها و بعضی ایام آرد و جوایش آنکه مراد از سلام و کلام
 سلام و کلام زائران است نه دیگران و اعمال اقارب در بعضی ایام پیش ایشان معروف نمی
 شوند مگر بطرز اجمال و آن افاده مطلوب مقصود نمی کند و علامه طائزین در حدیث عرض حال
 اقارب محدثین را بسیار کلام است که در مقام خود مصرح در همین ه فافهم و لا تکلم بالجمله از حدیث
 ابو هریره و تفسیر کبیر و تفسیر شیخ پوری و فتاویٰ نزاریه و تحف القضاوی و عالمگیری و حجب القلوب
 و عقائد سنیة خبر راننی و عینی شرح کثیر و کلام قاضی جان و ایام زاهد صغار که مقصود خود در بیان
 تلقین معدود بودن ایشان از طبقه ثانیه و مجتهدین فی المسائل نوشته است و قاضی حمید الدین
 ناگوری و ملاح حسین خباز و ابن حجر مکی و شیخ عبدالحق و هلموسی و قاضی ثناء اللہ پانی پتی
 و مولانا شاه عبد الغفر زیدیهوی بخوبی ثابت شده که نذایع خدا از او کلمه بعیده ناجائز است بلکه در
 صورت کفر و شرک و نیز از در تحقار و طواعی الاوار و ارشاد الطالبین و مبالغ البین واضح گشت که
 شیائمه گفتن نزد بعضی کفرست و نزد بعضی خست کفر نیست تجویز چنین امور جز مقصود کار احد
 نیست **سوال** سماعت موتی کلام احیاء در شرع جائز است یا گناه که ام گناه **جواب**
 عادت و تکیه کلام سائل آنست که در هر جامی پرسد جائز است یا گناه که ام گناه و بنا بر تکیه
 خود اینجا نیز می پرسد که جائز است یا گناه و الا این مقام پرسیدن باین عبارت نمی خورد
 زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق با جواز است که این عمل ثابت است یا
 پس جواب این است که نزد اکثر خفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانکه از کتاب کافی
 شرح وافیه و فقه القدر یا شیهه بدایه صراحت و اشارت که قریب به تصریح است و از مستخلص
 شرح کثیر و کفایه شرح بدایه معلوم میشود و چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود و در دیگر کتب هم
 موجود و بنا بر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب اکتفا نموده شد فی الکافی شرح الکوا
 فی بیان احکام الله فی الضرر و القتل و غیر ذلک رجال قال ان ضربتک او کسرتک الکتاب

حک

او دخلت عليك او قال لامرأة ديتك او قبلتك فبعدى حريقه بالحياة حتى لو فعل به
الاشياء بعد الموت لا ينجث لان الضرب اسم لفعل مو لم والميت لا يتالم بضرب بنى آدم
وانما ذلك ما يتفوه به الله تعالى كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيها
بينهم فقال بعضهم فمن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب علينا التصديق ما
ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنؤمن به ولا نشغل بكيفية وعند العامة يوضع فيه
الحياة بقدر ما يتالم بالحياة المطلقة وقيل يوضع فيه الحياة من كل وجه ومعنى كسوتك ملكك
عند اطلاق يقال كسى الامير فلانا امى ملكه وهو الم او بقوله تعالى وكسوتهم التليين
انبت لا يتحقق لان الموت ينافي الملك فلان ينافي ابتداء اولى الا ان ينوى الترفع
يصدق لان فيه يد او قيل ان كانت يمينه بالفارسية ينجث لانه يزاد به الالباس
والمقصود من الكلام الالفهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى انك
لا تسمع الموتى فان قيل وي ان قتل يد من المشركين لا القوم في القليب قام رسول الله
صلى الله عليه وسلم على راس القليب فقال بل وجدتم ما وعدكم حقا فقال عمر رضي الله عنكم انكم الجحش
فقال ما اتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لا يبلغ هذا الحديث مما شئنا رضي الله عنهما قال
كذلك على رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وقال الله تعالى
ما انت بسمع من في القبور وعلى انه عليه الصلاة والسلام كان مخصوصا به والغرض من الدخول
عليه الكرامة العظيمة او امانته بتحقيقه او زيارته ولا يتحقق الكل بعد الموت لانه لا يزور الميت وانما
يزار قبره قال نهنيكم من زيارة القبور فزوروها ولان الميت كالغائب من طاف بباب
رجل لم يعد زيارته فهنا اولى والغرض من الوطى بالتقبيل قضاء الشهوة وذا لا يتحقق بعد
الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والتفصيل وغير ذلك قوله وكذلك
الكلام يعني اذا حلف لا يكلمه اقهر على الحياة فاوكله بعد موته لا ينجث لان المقصود منه الالفهام
والموت ينافي لانه لا يسمع فلا يفهم واورد انه عليه السلام قال لا يل قليب بدر بل وجدتم ما

وعدكم حقاً فقال عزّ القلم الميت يا رسول الله قفل عليه الصلوة والسلام والله تقي نفسي
 بيده ما أنتم بأسمع من هؤلاء الا قول منهم واجب بانه غير ثابت يعني من جهة المعنى والا
 فهو في الصحيح وذلك بسبب ان عائشة رضي الله عنها روتة بقوله تعالى وما انت بمسمع
 من في القبور وانك لا تسمع الموتى وبانه قاله على وجه موعظة للاحياء والا فلا فهم الموتى
 كما روي عن علي رضي الله عنه انه قال السلام عليكم وارقوم مومنين امانساءكم فمكثت
 واما اموالكم فقسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندها فاخبرنا عنكم وبانه مخصوص
 باولئك تضعيفاً للمحنة عليهم لكن بقي انه روي انه عليه السلام قال ان الميت ليسمع خلق
 نعالهم اذا انصرفوا لينظروا في كتاب الجنائز من هذا الشرع انتهى ايضاً في فتح القدير في كتاب
 الجنائز هذا عند اكثر مشايخنا وهو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان
 في باب اليمين بالضرب لوجده لا يكلم وكلم ميتاً لا يثبت لانها تنفخ على احيث يفهم والميت ليس
 لك لعدم السماع وادور قوله عليه السلام في اهل القليب ما انتم بأسمع لا اقول منهم واجابوا
 تارة بانه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والعدا
 يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصصة بيته عليه
 الصلوة والسلام مخوفة زبادة حسرة وبانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه
 يشكل عليهم ما في مسلم ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان ينفوا ذلك باول
 الوضع في القبر مقدمة للسؤال جماعينه وبين الاليتين فانها تفيد ان تحقيق عدم سماعهم فانه
 تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة بعد سماعهم وهو قرع عدم سماع الموتى استنبه
 وفي العيني شرح الكنز جازته بهذا اليمين في الضرب والقفل من غير ذلك ولو قال رجل ان
 ضربك فبدي حردان كسوتك فعلى كذا وان كلمتك فامرأتى طالق وان دخلت
 عليك فامتنى حرة تقيديمينه بالبحيرة امي بحيرة المخاطب حتى لو فعل به هذه الاشياء لجه
 وت المخاطب لا يثبت لان هذه الاشياء لا تحقق في الميت لان الضرب ايقاع اللطم

وبعد الموت لا يقصور من يندب في القبر يمنع فيه الحياة على الصحيح وان اختلفوا في قضيتها
 الى ان قال الكلام للافهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه
 وسلم قللي بدر من المشركين بل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت لؤنه عاثتة رضي الله عنها
 قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور ولان ثبت فيه
 يخص بالنبي صلى الله عليه وسلم ويجوز ان يكون ذلك لعظم الاجاءد لا على سبيل الخطاب
 للموتى انتهى وفي المستخلص شرح الكثر لوقال ان كلتنك فبعدى حر وكلمة بعد موته لا بحث
 لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق في الميت فان قيل قد روى ان النبي صلى
 الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من اهل البدر من الكفار حين القاهم في القليب قام
 على راس القليب وقال عليه السلام بل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر انك لم بالميت يا رسول
 الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا هذه غير ثابت نقول انك لا تسمع
 الموتى وقوله وما انت بمسمع من في القبور وان ثبت فهو بحجة لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 وقيل بل المقصود من ذلك وعظ الاجاءد للافهام للموتى انتهى وفي الكفاية شرح الهداية
 قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يزل دار فلان لان المقصود من الكلام
 الافهام وذا بانه سماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لا
 القوا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم براس القليب وقال بل وجدتم ما وعد ربكم حقا
 قال عمر لم بالميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه ما بلغ
 هذا الحديث عاثتة رضي الله عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
 بمسمع من في القبور ثم لوصح كافي ذلك بحجة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود بذلك
 وعظ الاجاءد للافهام للموتى ونظيره ما روى ان ابن عباس رضي الله عنه كان اذا اتى المقابر
 قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين انا نسألكم فقد نجت واما امواكم فقد قسمت واما وادكم فقد
 ساكنت فهذا خبركم عنده فاما خبرنا عندهم وكان ذلك على سبيل الوعظ لا حيلة

لا على سبيل الخطاب بالجمادات والموتى يزار قبره ولا يؤمنون من طاعت
 بيابا امير لم يغير الاثر انتهى معاملة محب به نقل عبارات طولية مغالطة راغب في
 داهه که ازین قدر کتب ثابت است حالانکه از چهار پنج کتاب حکم اکثر خفیه بمعنی مخرج محب
 ثابت نمی شود چه کثرت اضافی را هم حدیث طویل و غریب اگر آنکه از کثرت فی نفس اراده کند
 و آن مفید نیست و درین کتب مذکوره هیچ یک این معنی نیست که این مذهب اکثر خفیه است بلکه مذکور
 بودن صفا آن کتاب هم ثابت نمیکرد بلکه از بعضی آنها صاف واضح که نزد صاحب کتاب آن
 صحیح نیست و تذکره آن در ضمن استدلال بر عدم حث بطریق بحث واقع گردیده و در حقیقت این
 مسئله از علم فقه هم نیست چنانچه محب نیز در اینجا اقرار نموده و ماده تغلیط علم که عبارت فتح القیام
 است اگر اثر خلاف طریقه ملزم خود را اول تا آخر مطابق اصل نقل میکرد تا فساد مغالطه ظاهر میگردد
 حالا تمام عبارت فتح القیام را اول باید دید در کتاب الایمان فتح القیام در عبارت منقول محب
 هم حواله کتاب اینجا بطور مستقیم است عبارت آن این است و اما التلقین بعد الموت و هی فی القبر

فقیل لا یعمل حقيقة ما رویا ونسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المعتزلة وقيل لا يؤثر به
 ولا ينهی عنه ویقول یافلان بن فلان اذ کوردیک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة
 ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخر اجبه بن حقیقه "لا یملک
 فیهب تعینه و ما فی الکافی من انه کان مات مسلما لم یخرج الیه بعد الموت والام لیه یکن جعله
 الصارف یعنی ان المقصود منه التذکر فی وقت تعرض الشیطان هذا الایض بعد الموت و قد
 اشق الاول والاحتیاج الیه فی حق تذکر نقیشت الجنان عند السؤال فنقی الفائدة مطلقا
 ممنوع نعم الفائدة الاصلیة متفقہ و عندی ان مبنی ارتکاب هذه الجازمه عند اکثر مشائخنا
 هو ان الیت لا یسمع عند هم علی ما هو حوالی کتاب الایمان فی باب الیمین فی الضرب لوجلث
 لا یکلم فکلمتها لا یجث لانها یتعقد علی ما یجث یتفهم والمیت لیس كذلك لعدم السماع و
 اور وقوله علیه السلام فی اهل القلیب انتم باسمع لا اقول منهم و اجابوا بآثاره بانهم یروون

من عاشه رضی الله عنها قالت کیف یقول علیه السلام ذلک وابد تعالی یقول و ما
 انت بمسمع من فی القبور وانک لا تسمع الموتی و تارة بان تلک خصوصیتہ علیہ السلام متجوزة
 و زیادة حسرة علی الکافرین و تارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رضی الله عنه یسئل
 علیهم فی سلم ان المیت یسمع فرج نعاهم اذ انصرفوا الیهم الا ان یخصوا ذلک بآول الضحی
 فی القبر مقدمة للسؤال جماعیة من الایمین فانها تفید ان تحقیق عدم سماعهم فانه تعالی
 شبه الکفار بالموتی لا فائدة بعد سماعهم و هو فرع عدم سماع الموتی الا انه علی هذا ینفی
 التلقین بعد الموت لانه ینکون حین ارجاع الروح فیکون لفظ موتکم فی حقیقة و هو
 قول طائفة من المشائخ او هو مجاز باعتبار ما کان نظرا الی انه الان حتی اذ لیس معنی
 الحی الان فی بدنه الروح و علی کل حال یتحاج الی دلیل آخر فی التلقین حاله الاحتضار
 او لا یراد المعنی الحقیقة و المجازی معادلا مجازیان و لیس یظهر معنی تعمیم الحقیقة و المجازی
 یعتبر مستلزما لیه لیکون من عموم المجاز و شرط استماله فیها ان لا یتضاء و انتهى حاصله
 انیکہ تلحقین بعد موت گفته شد که باید کرد و بنا بر حدیث لقنوا موتا کم چه موتی و در حقیقت بعد
 موت است و نسبت کرده شد این مذہب بابل سنت و جماعت و خلاف آن بسوی معتزله و
 گفته شد که نه امر کرده شود بان و نه نمی کرده شود از ان و شک نیست که از لفظ معنی حقیقة
 نگرفتند بی دلیل جائز نیست و معنی حقیقی نیست مگر بعد موت پس همان متعین یعنی مانعی
 از ارااده معنی حقیقی در اینجا نیست و آنچه در کافی نوشته که اگر مسلمان مرد بعد محتاج تلحقین
 نیست و اگر نه مفید نیست پس اینست که صارت از معنی حقیقی بشه یعنی غرض از تلحقین
 بعد موت تذکیر است در وقت تعرض شیطان و این بعد موت مفید نیست که مسلمان
 محتاج نیست و غیر مسلمان را فائده نیست و گاه اختیار کرده میشود شق اول یعنی آن
 بود و احتیاج هم هست بسوی تلحقین در حق تذکره بنا بر تشبیه دل در وقت سوال پس
 نفی فائده مطلقا ممنوع است آری فائده اعلی مستفی است یعنی گفتن او کلمه طیبہ و رجاء

در ختم کلام بر دو نزد من آنست که اختیار کردن اکثر مشایخ ما مجاز را در اینجا یعنی در لغز
 موتا که از موتی قریب موت از ده کردن مبنی بر آنست که موتی نزد آنها فی شش و حیاطه
 تصحیح کرده اند بآن در کتاب الایمان پس ملخص کلام این همام اینکه ترکیب مجازی یعنی مافعیین
 بعد موت همان کسانی که مشایخ سماع میت اند و این همام در سابق دلیل ثانیه ملحقین بعد موت
 را رد نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسو معتزله و آنچه منشای منع شان ترویج این همام
 قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در مالحی رد نموده پس استشهاد و مجتنب بقضیه
 بشمول دیگر کتب بخلاف اول و آخر و فصل موصول تعلیلی پیش نیست بلکه برای
 دیگر کتب هم کافی است که کسی از ایشان در تحقیق و استناد بر تریه این همام نیست باقی
 ماند لفظ اکثر مشایخ آنکه با تقلید است چنانچه لفظ کثیرین الفقهاء در استحداد و فطام
 که مراد این همام از اکثر مشایخ مستندین و معتزین و از اکثر مقابل اقل نیست که این تقدیر
 مناسب بر دو تضعیف نیست و لفظ اکثر مشایخ آنکه مجیب فیه مفید و ثبوت
 و افاد و این معنی نمیکند که همان قول مختار حنفیه شد یا ناقص همان مذکور و یا از
 از ان سلف صالح اند که اتباع شان جشن یا مقبولین ترویج ناقص یا جمهور حنفیه باشد
 این همه شبهه عدم مهارت کتب فقه و آثار شنائی از طریز بیان است در همان فتح تقدیر
 در کتاب الحج در فصل خرا و صیدی قوی قال شمس الائمة ثم الجسوط اکثر مشایخ اهل
 تاویل نه السیئه انه اذا كان مع الحرم القاتل سلاح یقتل لانه ممکن من قتل فای اذا لم
 ما یقتل به فیهی ان يجب الحرا لان التمكن باعادة والی هذا اشار فی السیه قال شمس
 والاصح عنده ان لا يجب الحرا علی الغیر علی کل حال بوجهین ثم شمس الائمة قول اکثر
 مشایخ نقل نموده مسلم نداشت پس مراد این همام از اکثر مشایخ معتزله اند که منکر اند
 سماع موتی را و هم ملحقین بعد موت را چنانچه در احوال کلام صاف گفته که منع تعیین نسبت کرده
 شده است بسوی معتزله و امام زاهد صغار که در طبقه ثانی از مجتهدین فی المذهب در کتاب

تلخیص الاثر نوشته وینبغی ان یلقن الیت علی نذهب الامام الاعظم والمقتدی المکرم ومن
 لم یلقن فهو علی نذهب الاعتزال وعلما و اهل سنت که حدیث نقلوا موتا کما رابر تلقین
 محض حمل کرده و در لفظ موتی مجاز اختیار نموده اند نه نشان وجه اختیار مجاز عدم سماع
 موتی نیست بلکه امری دیگر است و آن اینکه مقصود تلقین که بودن لا اله الا الله آخر کلام
 میت است حاصل نمی شود چنانکه در عینی شرح بدایه مذکور و افراد الذی قرب من الموت
 بطریق المجاز باعتبار ایلول البیه و ذلک لان التلقین باطوار و اللقن حصول لک المیت
 محال فاما ناه حقیقه کیون امر اللعاجز عنه والعقل یا یاه فوجب حمل علی هذا المعنی فان قلت
 عند اهل السنه هذا علی الحقیقه لانه یجب علی ما جاءت به الآثار فلم یحمل علی المجاز قلت لان
 المقصود من لک ان یکون آخر کلام المیت کما فی الشهاده فالتلقین فی تبره لا یشاعده المقصود
 وقد قال علیه السلام من کان آخر کلامه قول لا اله الا الله دخل الجنة و رواه ابوهریره و ما عین
 تلقین بعد دفن بسبب عدم سماع نیستند مگر معتزله و اختلاف اهل سنت در استحباب و
 عدم استحباب آن راجع است بصحت خبر و عدم صحت آن تحقیق این امر در محل خود خواهد آمد
 باقی ماند متبعان این امر که از مشایخ حنفیه معتزله چگونه مراد شدند یا حنفی معتزله را چگونه
 خود قرار دادند این متبعان محض از ناه واقعی و جهالت است حنفیه باعتبار دیگر و اعتزال باعتبار دیگر
 بدایه مجیب از چند کتب عدم سماع موتی ثابت کرده از انجمله در فتح القدر و اول نوشته که
 بناء منع تلقین نزد اکثر مشایخ مابر عدم سماع موتی است و در آخر گفته که مخالفین مشایخ
 در حدیث تلقین قائل بحقیقت بدین وجه شده اند که وقت تلقین مقام ارجاع روح است
 برانی سوال جواب و این وقت موتی را بجهت عود روح سماع حاصل است پس این طایفه
 هم منکر سماع موتی است و در وقت سوال جواب همه قائل سماع اند و نیز می بیند از عبارات
 فتح القدر معلوم میشود که نذهب همه فقها انکار سماع موتی است و از اکثر کتب فقهیه
 مستفاد است که عدم سماع موتی قول متفق علیه است چه در جمله کتب بر حاشا بودن

جالف کلام بعد سماع موتی استدلال میکنند و بر قول غیر متفق حجت قائم نمی شود پس معلوم
 شد که این مسئله متفق علییه و از اکثر مشائخی که این مباحث را نسبت بخود کرده
 معتزله مراد گرفتن از نفس تبعیت و در کلام کلامی اهل سنت چنین واقع نشده و این مباحث
 را معتزلی قرار دادن کار معتزض است. آن مسئله خلاف عقیده حنفیه اهل سنت باشد
 در آن برگز علی الاطلاق خواهند گفت که این قول علما حنفیه است کما لا یخفی علی من له أدب
 رجوع الی الکتاب پس ما دامیکه وقوع لفظ الترتیب یا حتی در کلام اهل سنت و مراد بودن از آن
 معتزله ثابت نه کنند چگونه این توجیه معروض تسلیم در آید و انکار تلقین را نسبت بمعتزله بعض
 علما شافعیه زعم کرده اند نه حنفیه چنانچه بر چند می نوشته و لا یلقن بعد الف من عندنا و عندنا
 یلقن و زعم بعض اصحابه انه مذہب اهل السنة والاوّل مذہب المعتزلة و ایشان انکار تلقین
 را مطلقا نسبت بمعتزله کرده اند نه انکار بخصوصیت این وجه که سماع موتی را نیست کار معتزض
 و انکار سماع موتی بطوریکه ما میکنیم مذہب معتزله فهمیدن محض غلط است زیرا که مذہب بعض
 معتزله نیست که میت جماعت در آن حیات و ادراک نیست پس تعذیب آن محال است
 و اهل سنت گویند که هر چند در میت حیات نیست مگر باینست که خدا تعالی در آن نوعی از
 حیات بقدر ادراک الم عذاب و لذت تنعم عند الایلام و التغذیب پیدا کند و آن مستلزم
 سماع نیست علامه سعد الدین نقاش از او شرح عقائد نسفیه می نویسد و انکر عذاب القبر بعض
 المعتزلة و الروافض لان الميت جماد لا حیوة و لا ادراک له تعذیب بحال الحجاب انه يجوز ان
 یخلق الله فی جمیع الاجزاء و بعضها نوعا من الحیوة قدر ما یدرک الم العذاب اوله التثنم
 و هذا لا یستلزم اعادة الروح الی بدنه انتہی و در شرح مناصد می نویسد اتفاق اهل الحق
 علی ان الله تعالی یعید الی میت فی القبر نوع حیوة قدر ما یدرک و تشهد بک الکتاب
 و الاجار و انما انتہی و در تفسیر رحمت روم است الله یوفی اشی فیض بالحقیقة الا
 حین موتها من مفاقرها الابدان باطل تعذیبها بالکلیة و یتوفی الی میت

لم يدخل وقت موتها في منامها بابطال تحريفها بالحواس الظاهرة ولان اللذات والآلام
 في القبر كاللذات والآلام في النوم انتهى وورد ارك نوشته توفيقا ماتتها وهو ان يسلب
 ما هي جنة حسنة وركه والتي لم تمت في منامها وتوفى لانفس التي لم تمت في منامها اي
 يتوفى هاجين تمام شبيهها للمؤمن بالموت حيث لا يمينون ولا يتصرفون كما ان الموتى كذلك
 انتهى واما ما رغب في مناداته كفته الموت زوال القوة الحساسة انتهى ودر شرح مقاصد
 ما قال ابن الراوندي من ان الحيوة موجودة في كل ميت لان الموت ليس ضد الحيوة بل هو
 آفة كقوله تعالى في حكاية علي بن ابي طالب لا يوافق اصول اهل الجنة انتهى ودر شرح مواقيف
 فوسيد الشافعي قوله تعالى حكاية علي بن ابي طالب لا يوافق اصول اهل الجنة انتهى ودر شرح مواقيف
 هو اي المراد بالهاتين والاحياء في هذه الآية الامواتة قبل ارا القبور ثم الاحياء في
 القبر ثم الامواتة فيه ايضا بعد مسئلة منكر ونكير ثم الاحياء للحشر ثم الهوان ثم
 اصحاب البقيع انتهى وعني در عدة القاري شرح بخاري نوشته فان قلت بعد فراغ الملكين
 من السؤال ما يكون قلت ان كان سعيدا فروح في الجنة وان كان شقيا ففي سجين على
 صحفة في الارض البقية انتهى وبعض معتزلة كهذا آية كرمه واما انت بمسمع من في القبور ودر
 انكار غضب استدلال ميكردند عني در همین شرح جواب ایشان نوشته كه عدم اجماع
 مستلزم عدم ادراك نسبت عبارت كه ادا اما الجواب عن قوله واما انت بمسمع من في القبور
 فهو ان عدم اجماع اهل القبور لا يستلزم عدم ادراكهم انتهى وحسين بن عبد العظيم در
 شرح مشکوٰۃ بذیل ان المدحرم اجساد الانبياء والصحابة نوشته فان قلت ما وجه الجواب
 بقوله ان المدحرم على الارض اجساد الانبياء فان المانع من العرض السماع هو الموت
 وهو قائم بعد قلت لا شك ان حفظ اجسادهم من ان يرم حرق للعادة المستمرة فكما ان
 المدحرم عليها منه لك يكن من العرض عليهم والسماع منهم صلوة الامة ويؤيده ما مر
 في الحديث الثالث من الفصل الثالث قوله فبني المدحرم يروق وانما علم انتهى وسيد

جمال الدین محدث در حاشیه مشکوٰۃ نوشته محصل الجواب ان الانبياء احياء فی جبریم فیکون لهم
 سماع صلوة من صلی علیهم انتهى و آنکه گفته که مبنی ایمان بر عرف است پس نفی سماع عرفی است
 نه نفی سماع حقیقی گویم که هر چند مبنی ایمان بر عرف است مگر مقصود فقها از نفی سماع درین
 مقام نفی سماع عرفی و حقیقی بر دوست زیر که فقها نفی سماع مطلق کرده اند نه تنقیص عرف
 و اگر نفی صرف سماع عرفی نه حقیقی مقصودی بود حاجت جواب دادن از مسئله عذاب قبر و حج
 ایون دیگر و قانع که بر سماع موتی دال است نبود فلهذا لا لا توجیه بالا بر صی به قاطعه و آنچه از
 ملا علی قاری شیخ عبدالحق آورده همه ما از شرح صدور نقل میکنند و بایه تصانیف شیخ
 جلال الدین سیوطی کتب احادیث طبقه رابعه است و این احادیث قابل اعتماد نیستند
 که در اثبات عقیده یا علی آنها تمسک کرده شود کما ذکر مولانا عبد العزیز الدلموسی
 فی العجالة النافعة علاوه برین از تفسیر ابن عباس که شیخ جلال الدین سیوطی ذکر
 آن در درویش شور کرده صریح عدم سماع موتی مستفاد است چنانچه عبارتش عنقریب بضم
 عبارات دیگر کتب قلم بندی شود و در سماع انبیاء علیهم السلام کلامی نیست که ایشان را حیاً
 حاصل و معترض عبارتهای طویله که برگزیده بطلب شنائی ندارند برای زیادت حجم کتاب
 نقل نموده است و بیکره قطع تخشیش الرطب من غیر الحاجة من جمله آنهاست باید دید که
 این عبارت را از ساعت موتی چه مناسبت الحال چون از جواب خاتماً معترض فرغت
 است و او لهذا تحقیق این مسئله بطور دیگر ضرورتاً و ابقا و اود و نسائی و ابن ماجه و داری
 و بهقی از اوس مشقی روایت کند که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل
 ایکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة و اکثروا علی من الصلوة فیه
 فان صلوتکم معروفة علی قالوا یا رسول الله و کیف تعرض صلوتنا علیک و قد ارمیت قال
 ان الله حرم علی الارض حسابا و الانبياء یعنی گفت اوس صیابی که فرمود رسول خدا
 الله علیه وسلم بدرستی که از جمله فاضلترین روزهای شمار و زجعه است در وی پیمیده کرده شد

آدم و در وی قبض کرده شد روح وی و درین روز است نطفه ثانیه هلاک پس بسیار
گویند بر من از در و درین روز زیرا که بدرستی که در و در شماعرض کرده می شود بر
من گفتند صحابه یا رسول الله چگونه عرض کرده شود در و در و حال آنکه تحقیق استخوان
پوسیده شده باشی کنایت است از موت و زوال و در آن ای مرده باشی فرمود
آنحضرت بدرستی که خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران را کنایت است
از حیات یعنی ایشان را موت نیست و امام احمد در سند خود از ابی الدرداء روایت

نشد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة فانه شهيد
شهادة الملائكة وان احدا لم یصل علی الا عوضت علی صلوة حتی یفرغ منها قال قلت

وبعد الموت قال ان الله تعالی حرم علی الارض ان تا کل اجساد الانبیاء ونبی المصی
حتی یرزق یعنی گفت ابو الدرداء که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار گویند
در و در بر من روز جمعه زیرا که بدرستی که جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوید و در آن روز
رحمت و بدرستی که هیچ کس در و در نمی فرستد بر من مگر آنکه عرض کرده می شود بر من در و
آنکه تا آنکه فایده شود از صلوة گفت ابو الدرداء که گفتم بطریق استفهام و استبعاد که پس
از موت نیز عرض میکنند فرمود بدرستی که خدا حرام گردانیده است بر زمین خوردن تنهای
پیغمبران را پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده می
شود و درین امر دو حدیث دلیل است بر آنکه موتی را سماع نیست و بدانکه این امر مستقر
نزد صحابه زیرا که ایشان بر عرض و سماع در و بعد موت استعجاب کرده استفسار
نمودند آنحضرت جواب داد که چون انبیاء را حیات دنیاوی حاصل و جسد ایشان نیز باقی
ست ایند محل استبعاد و سماع و عرض نیست تو را نشینی در غیر مصابیح تحت حدیث اول

نشد فان قلت ما وجه الجواب بقوله ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء
فان المانع من العرض السماع هو الموت و هو قائم بعد قلت لا شک ان حفظ اجسادهم

من ان ترمى للعادة المستمرة فكما ان الله تعالى حفظها منه كذا لك ثمين من الحسن عليهم
 ومن الاستماع بهم صلوة الامة ويؤيده ما سير في الحديث الثالث من الفصل الثالث قول
 فبي النبي يزدق والله اعلم انتهى ودر جامع صغير نوشته وكد لك الكلام لان معناه
 الا فهم والموت يتا فيه الا ترى الى قوله وما انت بسميع من في القبور ودر به ايه نوشته
 من قال ان خرتك فبعدى حركات فضر به فهو على الحيوة لان الضرب اهم لفعل ولم
 يتصل بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يعذب في القبر وضع فيه الحيوة في قول
 العامة وكذا الكلام والداخل لان المقصود من الكلام الا فهم الموت يتا فيه انتهى ودر
 صيني حاشيه به ايه نوشته قوله لان المقصود من الكلام الا فهم اى فهمه فلانا والموت
 يتا فيه اى يتا في الكلام لان المراد من الكلام الاسماع والميت ليس باهل الاسماع الا ترى
 الى قوله تعالى انك لا تسمع الموتى والى قوله تعالى وما انت بمسمع من في القبور فان
 قيل قد روي انه صلى الله عليه وسلم كلم الصحاب القليب يوم بدر حيث ساء بهم باسماهم
 فقال يا وحدثكم ما وعدكم حقا فقد وجدت ما وعدني ربي حقا قلت اجاب الاكلان
 كان محجة له عليه الصلوة والسلام وقال الا ترى انهم لما قالوا يا رسول الله انهم يسمعون فقال
 انهم يسمعون كما تسمعون وما اراد بهم انهم يعلمون ان الذي قلت لهم حقا وبنال السكاك
 فان قيل قد روي ان قتلى بدر لما التقوا في القليب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على
 راس القليب وقال بل وحدثكم ما وعدكم حقا فقال عمر الكلام الميت يا رسول الله فقال
 عليه الصلوة والسلام ما اتهم بجمع من هؤلاء قتلنا هو غثاب فانه لما بلغ هذا الحديث
 رضى الله عنها قال كذبتم على رسول الله فانه تعالى قال انك لا تسمع الموتى وما انت بسميع
 من في القبور على الله عليه الصلوة والسلام كان من خصوصاته محبة له وقيل المقصود غط
 الاحياء والا فهم الله على كل روى عن علي رضي الله عنه اذا اتى الى المقابر قال ديا قوم منين
 انا نساؤكم فقد كذبت وانا اسوالكم فقد قسمت واما وعدكم فقد سلكت فهذا خبرهم عنه

فاجترنا بعدكم كان ذلك على سبيل الوعد للحياء لا الخداع للموتى ودرغايه من نوسيه
 قوله وكذا لك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام
 الاضمار وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل روى ان قتلى بدر مشركين
 لا انقروا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على راس القليب وقال بل
 وجدتم ما وعد ربكم حقاً قال عر انكم الميت يارسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انتم يا بهر
 من جهنم لا وقتلنا غير ثبات فانه لا يبلغ هذا الحديث عاقبة قالت قال الله تعالى انك لا تسمع
 الموتى واما انت تسمع من في القبور ثم ان موضع ذلك كان ذلك سجدة لرسول الله صلى الله
 عليه وسلم انتهى ودر غير الفائق نوشته احسن ما يجيب به انه كان حجة له صلى الله عليه
 وسلم انتهى ودر شرح مواقف نوشته که تجزیه قیام علم و قدرت و اراده و جمع و صبر
 بیست ندرست و ترجمه صابحه از معتزله است عبارتش اینست الست الصالحه اصحاب العلم
 و در وجههم انهم حوز و قیام العلم و القدرة و الارادة و التسمع و البصر بالمیت و یلاهم
 جواز ان يكون الناس مع الصالحين هذه الصفات امواتا وان لا يكون اقبار
 تعالى جیانی انتهى ودر شرح مقاصد علامه سعد الدین نقض ازانی مرقوم است اما قوله
 ما انت تسمع من في القبور فتشيل حال الكفرة بحال الموتى ولا نزاع في ان الموتى
 لا تسمع انتهى ودر غرائب فی تحقیق المذاهب نوشته رأی الامام ابو حنیفه من یاتی
 القبور بابل الصلاح فیستخرج ما یطلب ویکلم و یقول یا اهل القبور هل لكم من خبر و هل
 عندكم من اثر الی ان اتیکم و نا و یتکم من مشهور و بیس سواد منکم الا الله و نهل و یتکم
 ام غفلتم فسمع ابو حنیفه یقول مخاطبة لهم فقال اهل الجاهل انک قال لا غفلت ام غفلت
 و تربت یداک کیف لک احسن و الا یستطیعون جواباً و لا یلکون شیعاً و لا یسرون
 صوتاً و قرأ ما انت تسمع من في القبور انتهى ودر فضول فی علم الاصول می نویسد
 لوحظ لا یفهم فلانا و کلمه بعد الموت او ضرب بعد الموت لا یحکم لعدم معنی الاضمار و

السلام انتهى ودر نظم الدلائل فی نویسه ان الذين فی القبور لا یسیدون بما یورثون من
 اتی ودر مش شی یسید من جلف لا یکر فلانا فکرم بعد موتہ لا یجث لعدم الاسلام
 اتی ودر تفسیر ودر مشوری نویسه انخرج ابو سهل السدق بن سهل النخعی القشیری
 فی الخ مسر من حدیثه من طریق عبد القدوس عن ابی صالح عن ابن عباس عن قولہ
 انکم لا تسمع الموتی ومانت بسمع من فی القبور قال کان البنی مسلم یقف علی القبر
 بدر و یقول اهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً یا فلان یا فلان انکم تفر ربکم انکم تذبذبکم
 انکم تقطع ربکم فقالوا یا رسول اللہ صلعم السیمون ما تقول قال ما انتم با سیمونهم لا اقول
 فانزل اللہ انکم لا تسمع الموتی ومانت بسمع من فی القبور ودر تفسیر مضادی نوشتہ
 انما یتجیب البین یسمعون ای انما یتجیب المذنبین یسمعون یفهم وامل کقولہ تعالی اولی
 السمع و هو شهید و هو لا یرى الا الموتی الذين لا یسمعون ودر جامع القرآن تحت آیه کریمہ
 و الموتی یعلمون ای نویسه ای الکفار کالموتی لا یسمعون اتی ودر صلا ینجحت و الموتی
 می نویسه ای الکفار شبہ بهم بهم فی عدم السماع اتی ودر غیشا یوری و کشان تحت آیه
 کریمہ انما یتجیب البین یسمعون می نویسه یعنی ان الذين تحرص علی ان یسمعوا
 بمنزلة الموتی الذين لا یسمعون واما یتجیب من سمع اتی ودر تفسیر مدارک تحت آیه
 کریمہ و الذين یکرهوا یا اتنا صرکم می نویسه المعنی انهم فی حال کفر هم وکنندہم کمن
 لا یسمع و لا یتکلم فلہذا شبہ الکفار بالموتی لان المیت لا یسمع و لا یتکلم کذا قال ابن الخ
 السدوقی الشافعی فی تفسیرہ لباب التاویل فی معنی التفتیل اتی ودر معالم التنزیل
 تحت جین آیه می نویسه انهم لفظ اعراضهم عما یدعون الیہ کالمیت الذی لا یسمع
 ساجد و الصم الذی لا یسمع اتی پس انچه مذکور شد خلاصہ اشش انکہ ایکت جینات
 انکم لا تسمع الموتی ومانت بسمع من فی القبور و غیر ما در شان تذکر این در دو آیت مفسر
 ابن عباس برایت ابی صالح مخرجه ابی سهل صدی و احادیث اؤس و ابوالدرداء

و غیرها و کلام امام ایچینفند و امام محمد بن و عینی و طیبی و سید جمال الدین یث و نورشتی
 و امام راغب و سید شریف جرجانی و شرح مواقف و علامه نقاشانی و شرح مقاصد و شرح
 عقائد و عبارت جامع صغیر و کانی شرح وافی و هدایه و فتح القدر و کفایه و عنایه و عینی
 حواشی هدایه و مستخلص نهج الغائی و عینی شروم کنز و غرائب و فصول فی علم الاسماء و
 نظم الدلائل و مشاشی و در مشهور و بیضاوی و جامع القرآن و جلالین و کشاف و تمییز
 و مدارک و معالم التنزیل نص است بر آنکه موتی را سماع نیست و فیه صلیه از معتزله جائز است
 که علم و قدرت و اراده و سمع و بصر همه بیت قائم است با بطلان کتاب سنت و اجماع امت ثانی
 که موتی را سماع حاصل نیست **سوال** دعا و از امر از جناب الهی باینطور که الهی بجزمت
 نبی و ولی حاجت مراد و اگر بجزمت یا نه جواب دعا باین طریقه که الهی بجزمت نبی و
 ولی حاجت مراد و اگر بجزمت چنانچه از شرح فقه کبیر ملا علی قاری مفهومی میشود و نیز در
 قواعد الایمان فی علم الکلام و معرقة الایمان تصنیف ملا علی قاری مذکور است عبارت دیگر
 اگر بجزمت مصطفی گوید شایده در دعای استفتاح بجزمت الشهم الحرام و المستطیع العظیم
 و تبریک علیه السلام ماثور و مروست اما بجزمت فلان گفتن نشاید معنی لفظ قواعد الایمان
 و معرقة الایمان انبوت موجود نیست فاما شرح فقه اکبر موجود از دیدنش واضح می گردد
 که استشهاد بجزمت واجب بر اوست برای تغلیط و غلط است چه ملا علی قاری بعد نقل از استباحت
 فلان و غیره و نقل اختلاف در معقده الغری نو سید قلت در و ایضاً اللهم انی استسئلت
 بجزمت السالین علیک و بجزمتی الیک فالمراد بجزمتی الحزمته او استحق الذمی و عده مقتضی
 الرحمة یعنی منع که برای بجزمت گفتن در و بیل آن نوشته که از لیس لاحد علی المدحق پس
 مراد است که حق و جوبی بر خدا کسی را نیست پس بجزمت فلان باین معنی مراد است و بجزمت
 فلان که مراد است مراد در اینجا از حق رحمت است یا حق تفضلی مسئله بجزمت نبی و ولی در آن
 مذکور نیست و ذکر رحمت در ضمن بجزمت است یعنی از حق رحمت مراد است پس بجزمت گفتن مراد

س

و غیر مکرر و شد در سراجیه می نویسد و جاسمی الآثار ماول علی الجواز و تفسیر عزیزی
نوشته است آنچه در روایت توبه حضرت آدم یعنی اسلک بحق محمد آمده است محمول است
بر حق تفضلی که مذهب اهل سنت است و آنچه در کتب فقه ممنوع است حق حقیقی است بر کفر
معتزله که افعال عباد را مخلوق می دانند پس جرای آن افعال حق حقیقی بندگان است و
از بسکه در زبان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ در مذهب
ایشان گشته فقها از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب نرود
بدانیه کلام متعرض بین مقام مثل تقدم فی اول الکلام است که زلیلی اینوقت میگوید
نیست مگر اعتقاد از نقل مجیب مرتفع سبحان الله چه مردمانند که عدم واقفیت خود را
دلیل بی اصلی شده امی گردانند آمل کتاب که مجیب از آن ناقل است نمی بیند قانونی
لهم و لمن قلد هم و مستشهاد و مجیب برای جواز بجزمت گفتن از شرح فقه اکبر صحیح است که
ناویل کردنش حق و آورده آثار را بجزمت و دلیل جواز بجزمت گفتن است و مجیب همین
نوشته که از شرح فقه اکبر مفهوم می شود و آنکه در آن بالتقریح این مسئله مرقوم است
و هر چند که از وقوع کلمه بحق در بعضی آثار جواز شش ظاهر است اما اکابر سلف در آثار مذکوره
تجوز را بکار برده نظر االی الحقیقه استعمالش جایز ندارند تا به پیوسته حقیقتی بر خدا
تعالی در خاطری محظوظ نگردد زیرا که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که حق کسی بر
خدا تعالی ثابت نیست از همین جا است آنچه ابو عبد الله محمد بن زبید بن ماجه قزوینی در سنن
خود از ابی نجیب می آرد که گفت ابی بن کعب و لوان الله عذاب اهل سمواته و اهل ارضه قلوبهم و
هونهم طالم بهم و لو رحمهم کانت له حنن خیر الهم من اعلمهم در تفسیر بحر موالج تحت آیه که میه قلعی آدم من
ربه کلمات الایه مرقوم است از جهت اختصار در هم ثبوت حق حقیقی مردمان را در حق خدا
منع کرده اند و از جهت تحقیق حق تفضلی در دعا و آدم بحق محمد آمده انتهی و در دایه میبوسید بکوه
ان یقول فی دعائه بحق خدا ان یسألک و در سلسله لانه لاهق للمخلوق علی الخالق

انتهى ودر قایم نویسد که قوله فی دعائه بمقعد الغرین و عرشک و بحق رسلك
 انبیاءک لانه یوم تعلق غیزه بالعرش للاحق لاحد علی المد و عند الی یوسف رح یحوز
 الاول للدار الماثور انتهى و در مختاری نویسد و کده قوله بحق رسلك و انبیاءک و اولیاءک
 و بحق البیت لانه للاحق المخلوق علی الخالق انتهى و در نصاب الاحتساب می نویسد لا یبسع لاحد
 ان یقول سئلتک بحق فلان و بحق انبیاءک و رسلك و نحوه انتهى و در عالمگیری می نویسد
 بکده ان یقول فی دعائه بحق فلان و کذا بحق انبیاءک و اولیاءک و بحق رسلك و بحق
 البیت او المشعر الحرام لانه للاحق المخلوق علی المد تعالی کذا فی التبین انتهى و در مختار الفتا
 می نویسد بکده ان یقول اعطنی بحق فلان کذا و بحق محمد لانه للاحق لاحد علی المد تعالی
 انتهى و در قنای عجیب نویسد بکده ان یقول فی دعائه بحق فلان و بحق رسلك
 و انبیاءک کذا و کذا فی تحفید رکن الدین ابی الفضل الکرمانی انتهى و در قنای غریب می
 نویسد بکده ان یقول اعطنی بحق فلان کذا و بحق محمد کذا لانه للاحق لاحد علی المد تعالی
 انتهى و در قنای سراجیه می نویسد بکده ان یقول فی دعائه بحق فلان و بحق رسلك
 انبیاءک انتهى و در جامعه العلین الشریفین می نویسد بکده سئلتک بحق رود عامق الغرین
 و عرشک و بحق رسلك و انبیاءک که میست تعلق عز و را بعز و سئلتک بحق رسلك
 و نزد ابی یوسف اول جائز است برای دعا و ما توره قال علیه السلام فی دعائه اللهم انی
 اسألك بمقعد الغرین و عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسئلك الاعظم و جدک الکامل
 و کلماتک الثامنه ما میگوئیم که این خبر واحد است پس احتیاط در امتناع است انتهى و حاصل
 از تفسیر سراج و بدایه و شرح و قایم و در مختار و نصاب الاحتساب و عالمگیری و مختار الفتا
 و قنای عجیب و قنای غریب و قنای سراجیه کتاب جامعه العلین الشریفین بخوبی است
 که برای احتراز و هم ثبوت حق تحقیقی در دعا بحق فلان گفتن بکده است و نشاید سئوال
 اگر اهل مشرق بگویند یا رسول الله یا اولیاء الله اگر اهل مغرب بگویند یا رسول الله یا

او بپایه آمد بر اینها اهل شرع چه حکم فرمایند مشرک یا کافر یا صغیره یا کبیره یا مکروه یا حرام حواء
 درند کردن غائب میان نبی و غیر نبی فرق است اگر نبی را ندانند خواهند نمود برای صلوات
 یا سلام ظاهر آواز است بدو وجه یکی آنکه در حدیث شریف وارد است که ملائکه از طرف
 حق تعالی مقرر اند هر که بر نبی صلی الله علیه و سلم صلوة یا سلام می فرستد ملائکه نزد پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم میسازند دوم آنکه در التیحات خطاب بر آسانیدن سلام وارو شده
 پس بنابرین اگر کسی یا رسول الله بگوید پس برای آسانیدن درود یا سلام جائز است
 و در حق دیگر انشی خاص ای نبی انقسم دارد نشده پس اندر حق غیر نبی ممنوع و محظوظ
 بود مطلقا تخصیص نداشت برای ایصال درود و سلام محض غلط آری نداشت برای ایصال
 درود و سلام هم جائز است و برای استمداد هم جائز است نبی باشد خواه ولی چنانچه سابق
 مفصلا در بحث استمداد گذشت و تمام می گردد این نزاع بآنکه خود موجب جواب
 هشتم نویسد که برای انجام حاجت صلوة استحاجه ثابت شده و در کتب حدیث
 مرقوم و مذکور است انتهی و در آن نداشتن برای استمداد موجود که در بحث استمداد از
 حصن حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده شد انچه هدایه جواز نداشتن برای
 نبی مخصوص با ایصال درود و سلام به انبیا چه رسیدنش بواسطه درود به انبیا کما
 است لما بغیر ایشان بلا و لا تخبری معتمدا و عا رسیدنش اعتباری نداشتن درود و صلوة و سلام
 بالاستقلال مخصوص به نبی است و بر غیر انبیا جائز نیست مگر بالتبع کافی کثر العباد و لا یصلی
 علی غیر الانبیاء و الاملاکة الا بطریق الشیخ انتهى و در سراجیه مینویسد کیره ان یقول
 صلی الله علیه و سلم ان الاعلی طریق تبهیة النبی صلی الله علیه و سلم انتهی شیخ عبد الحق محدث
 دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ می فرماید اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و سلام بر غیر
 انبیا بالاستقلال یا نبی و محتار نزد جمهور آنست که مخصوص است به انبیا انتهی و در فاضلین
 می نویسد کیره ان یصلی علی غیر النبی صلی الله علیه و سلم و حده انتهی و در مختار نیز

لا یصلی احد علی احد الا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انتہی درشفای قاضی عیاض مسطور
 قال سیفیان کبره ان یصلی الا علی نبی وجدت بخط بعض مشائخ مذہب مالک لا یجوز ان
 یصلی علی احد من الانبیاء سوی محمد صلی اللہ علیہ وسلم ویزاعیر معروف من مذہبہ وقد قال
 مالک فی المبسوط لیحیی بن سحاق اکره الصلوة علی غیر الانبیاء انتہی و نیز درہمین کتاب
 رقوم ست قال القاضی المص والذی ذہب الیہ المحققین و امیل الیہ ما قالہ مالک
 رسیفیان رحمہما اللہ تعالی و روی عن ابن عباس و اخرہ غیر واحد من الفقہاء و یطکیز
 انہ لا یصلی علی غیر الانبیاء عند ذکرہم بل ہو شیء یختص بہ الانبیاء و توقیر الہم و تغیر احوالہ
 اللہ تعالی عند ذکرہ بالتذنیہ و التقدیس و التعظیم و لا یشارکہ فیہ غیرہ کذلک تجب
 تخصیص النبی صلی اللہ علیہ وسلم فساائر الانبیاء صلوات اللہ علیہم جمعین بالصلوة
 و التسلیم و لا یشارکہ فیہ سواہم انتہی و نیز درہمین کتاب مسطور ست ہوا مر لم یکن معروفا
 فی الصدر الاول کما قال ابو عمران و اما احداثہ الرافضیۃ و المتشیعۃ فی بعض الامم
 انتہی و رسیدن صلوة و سلام بعالجین غیر انبیاء از ہر جا ہرگز ثابت نشدہ و آنکہ از
 روایت ابن مسعود اصابت سلام ثابت نمودہ مراد از ان رسیدن اثر سلام
 نہ رسیدن نفس سلام چنانچہ شیخ عبدالحی محمد ث دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ قولہ علیہ السلام
 فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السما والارض راہمین ترجمہ فرمودہ اند
 حیث قال لیس بدستی و قیکہ بگوید بندہ این دعا را بر سبیل عموم میرسد اثر ان بر بندہ
 صالح کہ در زمین و آسمان است انتہی ملا علی قاری در مرقات بعد قولہ اصاب تو مشتمل
 قاعلہ ضمیر لک ای اصاب ثواب ہذا الدعاء او برکتہ انتہی پس ضرور ست کہ ندا در
 غیر نبی محظور و ممنوع باشد و نہ آنکہ در صلوة الحاجۃ واقع شدہ نیست مگر ابقاء علی
 اصلہ مثل آنکہ شیخ عبدالحی محمد ث دہلوی در وجہ خطاب در التحیات در ترجمہ مشکوٰۃ
 نوشتہ وجہ خطاب با آنحضرت بچند نقل و دین کلام ست بر آنچہ در اصل بودہ در شب

معراج از جانب پروردگار تعالی بر آنحضرت ص خطاب بسلام آمد پس آنحضرت ص درین
 تعلیم است نیز بر همان لفظ اصل گذاشت انتهى و نیز شیخ عبدالحق و ملوی در رساله ای
 هشتم تحصیل البرکات فی بیان معنی التجات میفرماید اگر گویند که خطاب در حاضر است و آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم در مقام حاضر نیست پس توجیه این خطاب چه باید باشد آنست که چون در وقت
 این کلام در اصل یعنی در شب معراج به حقیقت خطاب بود دیگر تغییرش ندادند و بر همان اصل گذاشتند
 و در شرح صحیح بخاری میگوید که صحابه در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصیغه خطاب
 میگفتند و بعد از زمان حیاتش همچنین میگفتند السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته نه بلفظ خطاب
 انتهى و نیز شاید که بواسطه درو باشد که از گفتن یا شنیدن نام آنحضرت البصا در وقت
 می شود و ابو عیسی ترنذری در جامع خود از ابوهریره می آورد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 رغم انف رجل ذکر عذره ولم یصل علی و امام احمد بن حنبل شیبانی در مسند خود از حذیفه
 بن علی می آورد که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل من ذکر عذره ولم یصل
 علی بحر العلوم ملا عبد العلی در ارکان اربعه می نویسد یجب الصلوة علیه صلی الله علیه وسلم
 عند ذکر لفظ بحر عینه صلی الله علیه وسلم و سماعه و الواجب لا یشترک اصلا خصوصا واجب هو
 منبغ الخیرات و الکرامات انتهى و در کتاب بدایع البین فرستاده باید دانست که مضعیف البصر
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله تخاب الی دعا کنید تا او تعالی بصارت
 من باز دهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود وضو کن و دو رکعت نماز بگذار ده بگو اللهم
 انی اسالک و التوجه الیک به بنیک محمد بنی الرحمة یا محمد یا نبی الله انی التوجه الیک الی الله
 فی قضاء حاجتی لیقضیها اللهم شفعه فی کس خیرا دعا کرد و خدا تعالی بروی بصارت
 باز از انی فرمود درین حدیث و در این صحیح بخاری است یکی اسلم از دقوع در شرک و سلم
 از ان اسلم آنست که مخصوص بزبان سیات آنحضرت بود و ممکن است که آن ضریر البصر تریب
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد نبوی دو رکعت نماز گذارد و در دعا خود بعد از نماز

خان بن اسم مبارک یا نبی الله تد اکروتا آنحضرت را بر وترجم آمد و دعا کرد چنانچه کلمه اللهم
 مستفعله فی مصافح و دلالت بر این معنی می دارد و از اینجا است که بعضی این جزوق عادات را در
 حجرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم شمرده اند و نیز میوید این معنی است آنکه عمل احدی
 از اصحابی در حاجتی از حاجات بدین دعا منتقل شده است و بسا حدیث است که چون
 صحابه بر آن غل کرده اند حکم آن جاری نماند و نیز آنحضرت صلی الله علیه و سلم این
 دعا را علی العموم ارشاد نه کرده اند و گفته هرگز حاجتی و مصیبتی در پیش آید این دعا بکنند
 اگر در عیارت این حدیث از اول تا آخر ملاحظه کرده شود هیچ مندر لازم نیاید گو یا سلسله
 بجناب اوتقانی عرض میکنند که سوال من از آنست نه از غیر تو و آنکه پیغمبر را کنی الرحمة
 است سویی تو متوجه میگردد انم محض برای شفاعت است پس این عرض کرده آنحضرت
 را که در آن حال زنده بودند و نزد او حاضر بروی خطاب کرد و گفت ای پیغمبر خدا متوجه
 میگردد انم ترا بسوی پروردگار خود در قضای حاجت خاص من تا که روا کنندش پس
 هرگاه بیکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم متوجه شفاعت شدند سائل بجناب الهی عرض
 کرد ای بار خدا یا شفاعت او قبول کن در حق من مثال این قصه آنست که عیسی را از
 پادشاه گزند می رسیده پیش وزیرش التجا آورده گفت چه کردی من تعیم کن که گزند
 این گزند از من بردارد وزیر گفت من مزاج دان او هستم که بزدانکسار ترا بسیار دوست دارد
 تا وقتی که تو عاجزی نخواهی کرد و التجا بجانب او نخواهی برو سفارش من در حق تو اثری نخواهد
 کرد خبر دار هرگاه بیکه در حضور او دانی بیکه بی التجا نه دانی مگر بدین مجتبی که با من داری بروی
 ظاهر سازی و گویی که ای پادشاه وزیر بر من خرد مهر بان هستی و من با او هستم با من
 بسیار در حضور تو رسیده ام و آن وزیر هم بحضور تو در حق من سفارش میکند اینک
 انگاه من که ای وزیر پادشاه من بروی عجز دانکسار بوسیله محبت تومی آورم
 بسوی پادشاه خود در انجام مطلب خود که بر تو معلوم است به امید آنکه بارش نه چست

در این
 سه جز
 در این
 در این
 در این
 در این
 در این

من رواه اندر آنگاه در حق تو شفاعت خواهم کرد لیکن تو هم غافل نباشی و زود گوئی
 که ای بادشاه سفارشش زبیر خود در حق من قبول فرما که بی اقبال تو کشود کار نا
 ممکن است پس این معنی بعینه همان مفهوم است که از فعل حضرت عمر رضی الله عنه در استخاره
 که توسل بحضرت عباس رضی الله عنه عم بنی صلی الله علیه وسلم کرده بود روشن میگردد
 یعنی حضرت عمر رضی الله عنه در حالت طنب باران حضرت عباس رضی الله عنه را پیش
 کرده بجناب الهی عرض کردند که بار خدا یا اولی اساک باران توسل به پیغمبر میبریم
 بحال عم پیغمبر ترا وسیله گردانیدم یعنی دعا را به فرستادن باران قبول فرما که با همه
 بجهان پیغمبر تو را اینجا ثابت میشود که زندگانی از بهر طریق که مذکور شد وسیله ساختن
 در قبول دعا خود را که غیر از شمول بنده مسلمان در دعا چیزی دیگر نیست مباح است
 بلکه مسنون صحابه کرام و اگر گوئیم که سنت پیغمبرست نیز رواست زیرا که آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم غیر البصر مذکور را این طریق توسل تعلیم فرموده بود و طریق سالم از وقوع شرک
 جلی است که اشاره النص این کلام را مخصوص بذات پاک آنسرور صلی الله علیه وسلم دانست
 اندر ظاهر است که در حالت غیبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندای آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم مجاز است و اطلاق مجاز را علاقه محازی ضرور و آن علاقه این است که ذات
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف نبوت که مؤمنین به پروردگارند در این گویا
 که داخل قلب هر مسلمان است پس مثل بجناب الهی به این ندا ظاهر می سازد و وسیله نبوت
 دعا و من این من است پیغمبر ازینجا است که آن سرور صلی الله علیه وسلم بعد لفظ یا محمد یا
 بنی الله هم تعلیم فرمودند لطافت این معنی و حقیقت این مجاز را اهل مذاق شعر خوب
 یا بند حافظ شمس الدین شیرازی رحمه الله علیه میگوید **س** ای نسیم آرام گیر
 کجاست حاصل آنکه بیشتر اوقات آدمی در حضور ایزد تعالی برای حدود مرادات
 اضطرر به تخیلی میکند و آن اضطرر را ما دیم که منجر بشرک نیست موجب فرید قبول میگردد

لیکن چون بین تحلیل عوام را کشان کشان در درجه شرک می اندازد و به حضرت صلی الله
 علیه و سلم علاج آن فرموده اند هم در جای دیگر و هم درین حدیث چنانچه کلمه انهم مشفق
 فی دلیل واضح است بر آنکه این خطاب تحلیلی است و لا حاجت به این دعا و
 افتاد که باز خدا یا پیغمبر را در حق من شفیع گردان بلکه چنان می بایست گفت که ای
 پیغمبر در حق من شفاعت کن شخصی درین مقام نیکو گفت که خیمه منصوب غائب در شفق
 فی غایت به پیغمبر است اگر خطاب حقیقی در یا محمدی بود شفع نه الا بنی میگفت اگر چه پیغمبر
 ام مجاز است اما از پیغمبر غائب حاف و دلیل است بر آنکه ذکر نام آنست و در بعضی برای
 لحاظ دینی است نه آنکه ذات پاک آنست و در صلی الله علیه و سلم مقصود بالند باشد
 فالطریق الاول سلم و انجی قدر بر اینی عجز است مانده پس نه در حق غیر
 ممنوع و مخطوط خواهد بود دلیل عموم آیات قرآنی که عنقریب تلاوت نموده خواهد شد
 معاً لطف این فقره عند التامل محض یعنی است چه آنچه ظاهر از آن مستفاد
 میشود همین که از آیات مذکوره حرمت نداعمو ثابت مگر بسبب در و خبر ندای
 نبی برای رسانیدن سلام خاص است از آن و این معنی درست نمی نشیند چرا که محجب
 در مانعی مفاد آیات کفر و شرک بودن ندای غیر خدا قرار داد و خاص در عام پس
 ندای نبی هم در ندای مفاد آیات داخل باید پس حاصل اینکه یک قسم شرک و غیر که اندک
 نبی برای سلام رسانیدن است خاص جائز باقی اقسام شرک ناجائز و بل نه الا
 جنون علاوه بر آن عام را هرگاه که خصوص لاحق میشود قطع و یقین باقی نمی ماند
 این امر در اصول مقرر و مسلم است حسامی خوان هم میدان پس قباحی بدتر از اول
 لازم شده بلکه باید مطلب بحیب آنست که اگر ندای ندای بزرگی باین اعتقاد کند
 که ملائکه این باب خدا اقرارند چون بنده ندای میکند خبر آن نزد بزرگی می رسانند پس
 نه باین مکان در حق نبی اگر بدر دست ظاهر جائز معلوم میشود زیرا که در احادیث آمده

شده که ملائکه برای رسانیدن صلوة و سلام مقررنند از هر جا که صلوة و سلام خواهم
 زستاد خواهند رسانید و چون این امر در غیر نی ثابت نشده لهذا در حق ایشان ندانم
 بحاجات ممنوع و محذور است بدلیل عموم آیات در تقسیم ندای غیر الله در حاجات و ندای
 نبی و در بقیاس در و ازین عموم خارج است و اگر اعتقاد دارد که این بزرگ را علی
 غیب حاصل است و هر وقت که من ویراندا میکنم می شنود یا قدرت مستقلة در انجام حاجات
 میدارد یا در عالم تصرف است پس ندای این اعتقاد برای هر یک خواهد نبی باشد خواهد
 ولی شرک و کفر است و چون عام را خصوص تخصیص اصطلاحی الحق میشود البته قطعی
 نمی ماند مگر احتیاج بآن باقی ماند چنانچه در سائر نوشته فان بحق العام خصوص معلوم و مجهول
 لایق قطعیتها لکنه لا یسقط الاحتیاج اثباتی و در اینجا اولاً کلام در تخصیص اصطلاحی است
 چنانچه بر شاش خوان هم پوشیده نیست و ثانیاً عموم آیات و منع و حذر ندای غیر الله
 است و در منع و حذر دلیل ظنی هم کافی است پس حقوق خصوص قباحی ندارد و عیسایست
 مآته و اگر کسی غیر خدا را باین اعتقاد ندای کند که من برگاه که فلان کس را ندا میگویم
 شنود یا قدرت مستقلة در انجام حاجات میدارد یا در عالم تصرف است یا شرکست یا
 در کار خانات الهی میدارد پس در اینصورت شرک یک گزینیدن است بخدا غیر خدا را
 و برای رفع همین احوال بنحیض علی السد علیه سلم مبعوث شده اند یکس را در علم خب
 قدرت مطلق و تصرف در امور عالم شرک با خدا متعالی نباید ساخت پس این قسم
 ند کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است معاً لطله حقیقت این است که برگاه
 کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بی اسماع خدا میدنود و عام است که زنده باشد یا مرد
 نبی باشد یا غیر نبی اسمع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستقلة در انجام حاجات
 دارد یا در عالم تصرف است یا شرکست یا در کار خانات الهی دارد پس این اعتقاد
 خود کفر است و شرک اگر چه ندانند سو قرون بر ند کردن نیست پس قول مجیب این

قسم ندادن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی محل است علاوه بر آن از کلامش
ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا باین اعتقاد که من
برگاه فلانی را ندایم کنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را می شنوایند و آن شخص قدر
مستقله در انجام حاجات ندارد و در عالم متصرف است و نه شرک تدبیر و کار
خانیات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت الهی
نسبت بدعای من قبولیتی زائد دارد و این قسم ندادن غیر خدا را شرک و کفر نیست
و همین صورت مطلوب سائل بود که مؤمن از ولی الله بجز این اعتقاد نمی داند و این
تقسیم اغماض نموده محض برای تخلیط ندای نبی را برای سلام جائز نوشته مابقی را
داخل شرک کرده و ادو حال آنکه این امر خلاف عبارت خودش هم هست غایت الامر
اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش می گفت که این قسم شرک است و سواي آن شرک
نیست و آنکه شرک نیست از آن ندای نبی برای سلام دارد و ندای نبی برای
اعتقاد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد دارد نیست اول مستحب
یا جائز و ثانی مباح یا ناجائز و ظاهر این تخلیط آن است که اعتقاد این فرد چنان
که ذکر آن امور از دور با اعتقاد استماع شان اعتقاد نمودن علم غیب است امور
را گو با سماع خدا اعتقاد کنند و این امر که صریح البطلان و ابطال آن معلوم بر که در هر
است لهذا آنرا در پرده دامنه اول معنی علم غیب را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد
شاه عبد العزیز در تفسیر سوره جن می نویسد غیب نام چیزی است که از ادراک حواس
ظاهره و باطنه غائب باشد نه حاضر باکشتاده و بوجدان دریافت شود و کسباب
و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا بداهت و استدلال دریافت شود و این
غیب مختلف می باشد پیش کور مادر از او عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات
و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و پیش فرشته المگر سنگی و شنگی

غیب است و مخرج و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت
 به همه مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه
 و شرعیه باری تعالی در هر روز در هر شریعت و مثل حقائق ذات و صفات او تعالی است
 علی سبیل التفصیل این قسم را غیب خاص و تعالی نامند فلان ظهر علی عیبه احدی یعنی پس
 مطلع نمیکند غیب خاص خود و یکس را بوجهی که رفع تلبیس اشتباه و خطای کلی و در آن
 اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلاً نماند و همین اطلاع دادن کذائی است
 که او را آنها بر شخص غیب توان گفت بخلاف اطلاع بنحین و اطباء و کاهنین و رمالان و
 جفریان و فال مینان که علم ایشان ببعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامت
 ظنیه با خبر محتمل الصدق و لا کذب جنیان و شیاطین تخنیتی و دومی میباشد نه یقینی و
 اولیا را هر چند علم الهامی یقینی ببعض حقائق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل میشود
 اما تلبیس اشتباه جمیع الوجوه از آن مرتفع نمی گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا
 بر آن تحقیق گردد بلکه اظهار غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان
 و لهذا تکلیف عام بر آن تحقیق نمیشود الی آخر تا قال پس اظهار بر غیب هیچ کس نمی دهد
 مگر کسی را که پسند میکند و آنکس سولی باشد خواه از جنس ملک باشد خواه از جنس
 بشر و هم در تفسیر مذکوره می نویسد در اینجا باید دانست که صاحب کشف بنا بر
 اعتزال خود در تحت این آیت گفته است فی هذا ابطال الکرامات لان الذی یضاه
 ایهم وان كانوا اولیا و مرتفعین فلیسوا برسل الی آخر تا قال لیکن باوجود ادعای
 این حروف از بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیت نفی اطلاع بر غیب نه بلکه
 رفع تلبیس اشتباه کلی در آن حاصل شود از غیر سولان سکنند نفی اطلاع غیب
 چه بجای آنکه کرامات و بیکر ابطال نماید و در تفسیر گذشته که اظهار شخص غیب
 چیز دیگر است و اظهار غیب بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و الی

را اگرچه آنها بر غیب حاصل نیست اما آنها را غیب بر ایشان جائز و واقع است الی یاقار
 و ههنا اکثری علما ی اهل سنت و جماعت که فرق در آنها بر شخص بر غیب و آنها را غیب محرم
 نموده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعی است که تکلیف آنها عام بر کلیه
 می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که نبی محض خضر علیه السلام را اطلاع بر
 هیچ امر غیبی حاصل نشود زیرا که در آیت حصر علم غیب بر لفظ رسول فرموده و رسول
 اخص از نبی است آری اطلاع بر احکام شرعی جدید و اون خاصه رسول است که
 در نبی یافته نمیشود و بعضی از ایشان گفته اند که حصر بلا خطه قید اصالت است یعنی
 بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر است و او یا را اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل
 میشود چنانچه نور قمر مستفاوست از نور شمس حصر خبری در آنچه بالاصالت باشد و نفی آنچه
 از آنچه دران به تبعیت و وراثت باشد مجازی است متعارف و مشهور و اصل تبادل
 نیست و بعضی از قدامت مفسرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و
 اطلاع بر لوح یکسراسر است و پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خللهاست الی آخر اما
 دوم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن
 موجودات در خارج حاصل شود گویند بطلان نقوش لوح محفوظ باشد یا بی مطالعه زیرا که مراد
 از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه دران کتاب است و نه دیدن نقوش لوح باشد
 و این معنی او یا را اندر اخیر حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن را بر او باشد سویم آنکه
 اطلاع بر لوح محفوظ بطلان دیدن نقوش نیز از بعضی او یا متواتر منقول است پس
 اختصاص حصر صحیح نخواهد بود الخ هر ایه فی الحقیقت اصل شرک از اعتقاد است
 میکن چون ندای غیر الله دلالت بر اعتقاد اثبات علم محیط بر ای غیر خدا می دارد و این
 ندای غیر الله از جهت مشعر بودن با اعتقاد مذکور شرک شدن فی نفسه در خیال آن
 فیما بین و بین الله در صورت عدم اعتقاد این حکم نباشد مگر با بر شرعیت مقتضی

همین حکم است یعنی ندای غائب شرک لغیره است و ندائی که بعد از اعتقاد حاضره ظاهر بودن غیر
 اله بود و آنرا خود مجیب بنوع و منظور نوشته که موعوم شرک و کفر است و چون برای نبی سرین
 درود و سلام ثابت است ایند اندا برای نبی بدرود جائز است و سماع موقتی ندای احیاء با سلام
 خدا ممکن است و داخل علم غیب نیست مگر این آیه بجزری معتقد بر غیر انبیاء نبوت نرسیده پس
 ندای غائب بر احتمال صرف چگونه درست باشد و آنکه معترض اشارتی کرده که در زنده هم
 سماع موقوف بر سماع خداست حق است مگر در زنده و مرده فرق بین است که سماع در حیات بقوت
 موجوده است و بعد موت با بدع قوت غیر موجوده است و مردمان زمان ماکه ندای اولیه الهیه
 میکنند همین اعتقاد دارند که هرگاه مائذای این نیکویم ایشان می شنوند و علم محیط دارند پس
 بر کلمات ایشان حکم شرک و کفر کردن درست است از اینجا است که در بحر الرزق شرک کفر القانو
 مرقوم است و تروج بشهادة الله و رسول لا یعتقد النکاح و یکفر لا اعتقاد ان النبى صلی الله
 علیه و سلم بعلم الغیب انتهى همچنین است در عینی و قاضیان و عالمگیری و تحف العقاد می
 نجیب القلوب و عقائد سنیة و غیر ما کتب الفقه و آنکه معترض از فتح الغرر معنی غیب بیان
 کرده در نقل عبارتش ثمری عجیب کرده که از ماقبل و مابعد و در میان عبارتی که مخالف
 مدعای خود یافته حذف ساخته و جمله ای موافقه را نقل نموده اول در نصب این عبارت
 عالم الغیب است و غیر این را این علم نیست زیرا که غیب نام چه نیست الخ و در آخر بعد قوله
 متحقق نمی شود این عبارت است خود هم در تحصیل یقین بآن و اعتماد بر آن محتاج خواهد
 کتاب و سنت که اقسام وحی اند می شوند پس اخبار عجیب بچکس انبیهند الا من انظر
 من رسول یعنی مگر کسی را که پسند میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد
 مثل حضرت جبرئیل و خواه از جنس بشر مثل محمد و موسی و عیسی علیهم الصلوٰة والسلام که او را
 انبیا به بعضی غیوب خود می فرایند تا آن غیر را بکافین رسانند و پیشتر از وی
 بکلی دفع نماید تا احتمال خطا و نارسائی اصلا پس امون آن نگردد و عامه تکفیر بدیدن

معجزة تفهیم رسول شیری نموده باشند و در می نیز آمده بران اعتماد نموده در غلط نیفتند
 و در حق گم نکنند و لهذا در انزال می احتیاط بلیغ بکاری بروانتهی و بعد قوله درین کلام
 جلایاست این عبارت است زیرا که اول اطلاع بر لوح بمعنی مطالعة آن لوح و تقو شش آن
 بطریق صحیح و می نیست که متعیر را بوده باشد بلکه در اخبار صحیح اختصا این امر بحضرت
 سرافیل ع و می است و ثابت است و حضرت اسرافیل رسول نمی شدند و هم آنکه مراد از
 اطلاع الفح و بعد قوله حصر صحیح نخواهد شد این عبارت است و مع هذا حمل غیب بر لوح محفوظ بسیار
 بسیار آیت اصلا مناسبی افتد فالوجه بالتقدم فی التفسیر انتهى و در تفسیر پیشاوی نوشته
 و الغیب مصدر و وصف به للمباغاة كالشهادة فی قوله تعالی عالم الغیب و الشهادة و العز
 بسمی المظلمین من الارض و السیخصة التي تلی الکلیة غیبا او غیبا خضف لکلیل و المراد به الخفی الذ
 لا یدر که الحس و لا یفیضه بداته انقضی و هو قسما ن قسم لا دلیل علیه و هو المعنی بقوله تعالی و
 عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و قسم نصب علیه دلیل کالصانع و صفاته و الیوم الآخر
 و احواله و هو المراد فی الایة انتهى و در تفسیر کبیر بذیل آیه کریمه قل لا املک لنفسی نفعاً و لا
 ضرراً الا ما شاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من البخر می نویسد المسئلة الثانية علم
 ان الشوم فاطلبوه بالاخبار عن الغیب و طلبوه باعطاء الاموال الكثيرة و الدولة العظيمة ذکران
 قدرته قاصرة و علمه قلیل و القدرة الكاملة و العلم المحيط لیس الا بدیهی و در تفسیر پیشاوی
 می نویسد ثم امر بنسبه باظهار دلة العبودية حتی لا ینسب الیه نقص و لا ایجاب من قبل عدم علم الغیب
 فقال قل لا املک نفسی نفعاً و لا ضرراً الا ما شاء الله و فیہ ان قدرته قاصرة و علمه قلیل و
 کل من کان عبداً کان كذلك و القدرة الكاملة و العلم المحيط لیس الا الله تعالی قال
 ان اهل مکة قالوا یا محمد الا یجیرک ربک ما سوی الرحمن فیهل ان یخلو قشری فسر و
 بالابغی التي تريد ان تجذب فترحل بها الی ما قد اخصب فانزل الله هذه الایة فالمراد
 بالبحر فی قوله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من البخر هو جلب منافع الدنیا و الدنیا

انحصار الارواح وانا كساب وقيل المراد ما يتصل بامر الدين يعني ولو كنت اعلم الغيب
 لكنت اعلم ان الدعوة الى الدين الحق توثرني هذا ولا يؤثرني ذاك فكيف
 بدعوة هذا دون ذاك ان انا الاعمده مرسل للندارة والبشارة وامنني في ان علم الغيب
 انتهى وخبراه كروا ندين خدا جنة و ملائكة را از فرمودن رسول استفادست بخلاف شنيدن
 نداي مستدين كه ز كلام خدا و رسول هرگز مستفاد نشده پس اين را قهاست كه دن برين
 محض باطل است باقى ماند و در نجا شبهه مخافين باينكه در نجا و عامي عبادت است نه بغير نجا
 پس تحقيق آن است كه امام راغب در مفردات نوشته الدعاء كالنداء انتهى و در قاموس
 نوشته الدعاء هو الرعية الى السد انتهى و در صراح نوشته دعا بالضم والمدم اذ عيده ج
 خواندن انتهى و قد رشیدی نوشته دعا بمعنی خواستن حاجت ار خدايتعالی است و محمود
 عینی شارب بخاری در كتاب الدعوات نوشته الدعوات بمع دعوة بفتح الدال و برأية
 الدعاء يقال عود الدعاء الى الله واندعاء واحد الادعية والدعاء على الشيء المحب على
 فعله و دعوت فلانا الى الله و يطلق ايضا على مجته القدرة لقوله تعالى ليس لهم دعوة
 في الدنيا ولا في الآخرة و يطلق في العبادة ايضا و يطلق ايضا على التسمية لقوله عز وجل لا تجلوا
 وعا و الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا و قال الراغب الدعاء و النداء واحد لكن الدعاء قد يقال
 اذا قيل يا ابا و نحو ذلك من غير ان يضم اليه الاسم و الدعاء لا يقال الا اذا كان مع اسم
 يا فلان قوله تعالى ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون
 جهنم و اخرين الآية و يقال هو الدعاء و الذكر و السؤال و قالت طائفة الافضل ترك الدعاء
 و الاستسلام للقضاء و اجابوا عن الآية بان اخرها دل على ان المراد بالدعاء العبادة
 لقوله ان الذين يستكبرون عن عبادتي اه و استدلوا بحديث النعمان بن بشير عن النبي
 صلى الله عليه وسلم قال الدعاء هو العبادة ثم قرأ و قال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين
 يستكبرون عن عبادتي الآية اخرها الماربعة و هو الحاكم و الترمذي و مشدود طائفة

فقالوا للراوى بالعادة في الآية ترك الذنوب ولها باب جمهور ان الدعاء من اعظم العبادات فهو
 كما حديث الآخر اجمع عرفته اني معظم السج والكن المالك ويؤيده ما رواه الترمذي من حديث ان
 رفعه الدعاء في العبادات وقد تواترت الآثار من النبي صلى الله عليه وسلم بالترغيب بالدعاء
 واثبت عليه حديث امير المؤمنين رفعه ليس الكريم على الله من الدعاء انتهى مختصرا وفي غيره الحديث
 تحت آية كريمة اجيب دعوة الداعي نوشته اعلم ان الدعاء مصدر دعوت ادعوه وقد تكون
 استأقول سمعت دعاء كما تقول سمعت صوتا وحقيقة الدعاء كاستدعاء العبد ربه
 جبل جلاله العناية والاستعداد والمعونة وقال جمهور العقلاء ان الدعاء من اعظم مقادير
 العبودية وانه من شعائر الصالحين وواب الانبياء والمرسلين القرآن طعن بصحة الحديث
 والحدود مشحونة بالادعية المأثورة بحيث لا مسأغ للاعكار ولا مجال للتعلم وقيل الدعاء
 في الآية هو العبادة لا روى عن النعمان بن بشير ان رسول الله قال الدعاء هو العبادة و
 قد راد دعوتي استجب لكم انتهى امام رغب در مفردات نوشته دعوت اذا سالت واستعنت قال
 ادع لنا رب اى سئلك قال تعالى قل ارايتكم ان تاتكم عذاب الله وانتم لا تعلمون فغير الله
 تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون فبينها على انكم اذا اصابكم شدة لم تقرعوا الا الله
 ولا تدعون الا الله تعالى لا تدعوا اليوم تبورا واحدا او تدعوا تبورا كثيرا هو ان يقول
 يا لهفاه يا حسرتاه ونحو ذلك من الفاظ التأسف والدعاء على الشيء الخش على قصده
 قال تبارك وتعالى يا ايها الذين آمنوا ادعوا الى الله بالحق والبر والعدل والى والى والى والى
 انى هو دعواكم الى النجاة وتدعوني الى النار انتهى وقد رادك نوشته النداء بالاسم والاعلام
 قد سمع وقد لا يسمع انتهى وفيه بيان لا بد من الدعاء الى الله واسمكم انتم في دعوتكم الى الله
 اصل من تدعون فاسم من تدعون في دعوتكم الى الله واسمكم انتم في دعوتكم الى الله

بیا لکم سواه ولا تدعون لکشف الا ایه اوصل کل من تعبد و نه من اعانتکم الا الله استعبد
 و در نیشا پوری می نویسد و ان تدعوهن الی الهدی لا یتبعوکم و یجوز ان یکون المولد
 ان یطلبوا منهم کما یطلبون من الذبح لا یتبعوکم الی مرادکم و طلبکم و لا یجیکم کما یجیکم
 الله بدلیل قوله فما بعده فادعوهن فلیستجیبوا لکم ثم قوی هذا الکلام بقوله سواء علیکم او عر
 ضوهم ام انتم هما متون لان هؤلاء المشرکین اذا وقعوا فی هتیم و معضله تضرعوا الی ملک
 الاصنام و اذا لم یجدت تلك الواقعة لغوا کتین جاشین علی الخضا و در مدارک در سوره الفام نوشته
 اعیار الله تدعون انی یخصون اللهکم بالذبحه فیهما هو عا و تکم اذا اصابکم ضرر تدعون الله
 و ونها ان کتم صادقین فی ان الاصنام الله فادعوه فخلصکم بل ایه تدعون بل خصونه
 بالذبحه و ان الاله فیکشف ما تدعون الیه اسی ما تدعونه الی کشفه ان شاد ان یفضل
 علیکم انتم و در تفسیر کبر تحت آیه که مراد عوار یکم تضرع و خفیه می نویسد انه تعالی ذکر الاله الله
 علی القدره و الحکمه و الرحمة و غیر هذا ثم التکلیف المتوجه الی تحصیل المعارف النفسانیة و
 العلوم الحقیقیة تبعه بذكر الاعمال اللائقة بتلك المعارف و هو الکمال بالذبحه و التضرع قال
 الدعاء ثم العبادة فقال ادعوا ربکم تضرع و خفیه فی الایة مائل المسئله الاولی ادعوا ربکم
 فیه قولان قال بعضهم عید و اقال الاخرین بالاول و القول الثانی هو الاظهر لان الدعاء
 مغایرة للعبادة الدعاء یفید معرفه ذله العبودیه و عزة الربوبیه و هذا هو المقصد المأخوذ
 من جمیع العبادات و المسئله الثانیة فی تقریر شرائط الدعاء اعلم ان المقصود من الدعاء
 ان یبصر العبد مشاهد الحاحیه نفسیه و مشاهد انکون مولاه موصوفی اینها کمال العلم و الله
 و الرحمة و کل هذه المعانی دخلت تحت قوله ادعوا ربکم تضرع و خفیه انتهى فلیستجیبوا لکم
 حسینی هر قوم است در دعوة الحق مرخدا اثر است خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله استقامت و
 شری آنکه لعبادات او خوانند یا اور است دعوة مجابهه یعنی چون بخوانندش بجابت کند
 و الذین یدعون و انما انکه بخوانند من و نه بخرومی لا یتجیبون لهم شیء که استجابت

کردن نمیتواند برای ایشان بخیزی از ملوات الالباس کفیه مگر چون اجمابت کسی
 بیکتاده باشد هر دو کف خود را الی الالباسوی آب یعنی نشانه بر سر جای آرسد و
 با او دلو در سن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بتاید و بفراید و زاری و دوما آنرا
 میطلبد سیلنج فاه تا بدین او برسد و نه هو نیست آب بجائحه رسیده بدین او و مادعا
 الکافین و نیست خواندن کافران مرتباً از الانی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نومیدی
 وضائع بودن اثنی و در نیشاپوری تحت همین آیه می نویسد والمراد به جانه بدعی شجیه
 المدعوه اذا اراد فهو حقیق بان لوجه الیه الدعاء لانی دعوته من الجذب النفع بجلان مالا
 فائده فی دعائه نوعی بن عباس دعوت الحق قول الاله الا الله و قبل الدعوة العبادۃ والیز
 یدعون من و نه امی الالهة الذین یدعونهم اولیعبدهم الکفار من دون الله لا یجیبونهم
 بشی الا استجابة کاستجابة الاله من یسبط یدیه الیه لیطلب منه ان یملج فاه والاد جاد لا
 یشعر به اثنی و در جلالین مرقوم است و مادعا الکافین عبادهم الاصنام و حقیقه الدعاء
 الانی ضلال ضیاع اثنی و در تفسیر حسینی مرقوم است و من اضل و کیست گمراه تر من یهو
 از کیبکه بخواند و بپرسد من دعوت الله بخبر خدا می من لا یتجیب له آنرا که اجمابت نکند
 دعای او را الی یوم القیامة تا روز رستخیز هم و بتان عن دعاهم ارضانندن بت پستان
 برایشان را غافلون بخبرند اثنی و در تفسیر نیشاپوری تحت آیه که به قل من یمیکم من
 ظلمات الایة می نویسد والمراد ان الان من عند حصول هذه الشواهد بانی بامور احدا
 الدعاء و الثاني التضرع و الثالث الاخلاص بالقلب و هو معنی خفیه و اکرام الشکر اثنی
 غرض معنی حقیقی دعا نداست و گاه بمعنی عبادت و ندا استعمال شود و آنکه بعضی مفسرین در
 بعض مقامات دعا را به عبادت تفسیر کرده اند شش ان نیست که ندا باستعانت و طلب
 حاجت از انا کن امید به نیز نوعی از عبادت است چنانچه در تفسیر نیشاپوری تحت آیه که
 ادعوا لکم تضرعاً و خفیه می نویسد قال بعض العلماء الدعاء و منها بعضی العبادۃ لئلا یفرم

التكرار والاغتراب على الأصل والحق ان الله لا يورث من العلم العبادات بل هي مخصصة ولا يورث من
 الله من جهة اعتداله للعبادة بانعام تفسيره وانما يخرج من انعام من دون الله انما يستلزم
 بموجب قاعدة اصول العرف عموم الملائكة لا خصوص الموار وبعدهم باقي خواص ما يندرج في
 نوشته قل ادعوا الذين زعمتم انها الهة من دونه كالملائكة والمسحوقين ليرى دعوى هذا القياس
 صاحب الملايين الكثر بما من دون الله من غير الله تعالى فيمكنه وتبين كفاية الله تعالى بانعام و
 دعوى اجماع مقصود نبود بلكه غرض ايشان دعوى انما هو بعباد صور بود واما حاصل عموم لفظ
 دعا و من دون الله در آيات دلالت دارد بر منظور هبوط بودن ندای اموات غائبان پس
 حمل این آيات بر شريك بودن ندای اموات غائبان در طلب حاجات مخالف تفاسير
 نیست بلكه موافق است و تفسير كبري و ايشان بعبادت ازان است كه ندا باينطور نيز
 قسمی از عبادت است پس تفسير دعا به ندا تحريف فهمیدن از جهالت است عبارت
 مآثر و اما احاديث پس ازان جمله اين است قالت احدتهن و فينا نبى يعلم ما فى غد
 فقال دعنى هذه وقولى يا الذى كنت تقولين و نيز حديث شريف من عاثة رضى الله
 عنها قالت من اخبرك ان محمدا صلى الله عليه وسلم يعلم الغيب حتى يقال الله تعالى ان الله عنده
 علم الساعة لا ينفك فقد اعظم الغفلة كذا فى المسند و ايضا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و الله لا ادري و الله لا ادري و اما رسول الله يفعل لى و لا كم كذا فى المشكوة و ديگر
 احاديث مؤيد احاديث مذكوره بسيار ندر بطريق نمونه هيمن قدر ذكر نمودم و اما فقهي پس
 اين است ثم اعلم ان الاخبار لم يعلموا المنجيات من الاشياء و الا ما اعلم الله احيانا و ذكر الحفظة
 فيه نصري بالاضافة اعتقاد ان النبى صلى الله عليه وسلم يعلم الغيب بمعارضة قوله نعم قل اعلم
 من في السموات و الارض انما هو الله كذا فى شرح فقهاء الكبر للاعلى قارى قال فى التبركة
 و غيره من كتب الفقه من قال ان ادوات المشايخ حاضرة تعلم بكفر كذا قال الشيخ فخر الدين
 بن سعيد عثمانى يحيى بن سليمان الحنفى فى رسالته من ان النبى يعرف فى الامور

دوون الله و اعتقد بذلك كفر كذا في البحر الرائق **مسألة** بر کسیکه گویند فهم داشته
باشند نظر هست که حال این لحادیت و روایات فقهیهست مگر اختصاص علم غیب بخدا
و کفر بودن اعتقاد علم غیب بغير خدا و دعوی محیب که بران این لحادیت و روایات سند
آورده چیزی دیگر یعنی ندانیم حاصلی چیزی نیست که جهال اینقدر بدانند که مسئله است
و حدیث و فقه نوشته است حال آنکه محض فی اصل نوشته است و هرگاه یک در جواب
سوالیکه بالای این سوال جواب نوشته عرض اعمال احوال بر اموات و دعای اموات برای احوال
تسلیم نموده بنا بر استبعاد جوازند او حی نمانده و اثبات جوازند او بحث بر بحث و تفصیل
از اینجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرت ندای اموات چه قدر ستوده و در چه
ندائیه کما ینبغی تحقیق این مسئله گردیده چه اید بر بر روی عقل پوشیده نیست که این احادیث
و روایات فقهیه بر شکی بودن ندای اموات غایبات و دلالت صریحه دارند بر آنکه بغیر اعتقاد
ثبوت علم غیب حصول علم محیط برای ایشان ندانستند معنی ندارد پس مطلب
حاجت اند کردن ایشان را مشعر بعقیده اثبات علم غیب است و حدیث عرض اعمال جمیع اموات
منظور نیست و بر تقدیر غیر منظور نیست بودنش نیز عرض تفصیل در وقت ثابت نمی شود
به هیچ جوازند از پس استبعاد است و مولوی رفیع الدین همان ندای عاشقان را نوشته
اند نه ندای استعدا و بعد از پس استبعاد و کلامشان در جواز ندای استعداوی محض نادانی
سوال اذان بر قبر و اذان بعد دفن میت جائز یا گناه کدام گناه **جواب** اذان
دادن بر قبر بعد دفن مکروه است زیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت
نیست بموجب روایت کتب فقه مکروه می باشد و عبارت الکتاب که از یکره عند القبر بالم
بعهد من السنة والمعهود منها ليس الا زیارته والدعاء عند القبر فانما كذا فی فتح القدر
و بحر الرائق والنهر الفائق و الفتاوی العالمیه **مسألة** اول تمام کلام
را باید دید و بعد از آن معنی آن باید فهمید پس اذان اگر بدلالة مطابقت مع مضمون

منطبق باشد بر مسئله تا الوقت نوشتن جواب مضائقه ندارد و مثلاً در جواب نوشت
که مکرره است روایات فقهی آنچنان می آورد که در حکم کراهت اذان هیچ می بود نه اینکه
عجارت را بخند و تصرف نقل نمود و بمعنیش رسیده ناید و دانسته برای تعلیظ
بر محل ریگانه کشان کشان برده راست نمودن از شان فقهی بعید است این مسئله اصل از
فتح القدیر است و بیکران که نامش در ده همه از فتح القدیر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدیر
اینست و بکیر النوم عند القبر و قضا و الحاجة بل اولی فکلام لعید من السنة والمعهود
منها ایس الا زیاده عندنا قانما کما کان یفعل صلی الله علیه وسلم فی الخروج الی
القبور یقول السلام علیکم وارضوا عن موتکم وانا انشاء الله لکم لا حقون اسأل الله لکم
العافیة واخلف فی اجلاس القاری فیقرو عند القبر و انما یجوز عدم الکراهة اصل مذکور
این طائفه آنکه بر قبر رفته بجز السلام علیکم وارضوا عن موتکم هیچکدام ذکر و کلام جائز ندانند
و حقیقت اینست که دعا بمعنی طلب اولی از اعلی بوجه خضوع و بمعنی ذکر هم می آید و اینجا
مراد از دعا ذکر است و هم ظاهر گردید که مراد این همام نه آنست که بحسب تراشیده که مخالف
جمهور و خلاف حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خود شرح بگوید و مقصود این
همام اینست که خواب کردن و قضا و حاجت نمودن بر قبر و جمیع آنچه معهود نیست مکرره
که در آن توهم قبرست و معهود از سنت نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر نزد آن قسطلانی در موار
گفته زیاده القبور تعظیم انتهی لمخصه **هذا** سبب ادو این تعلیظ فحتم قضا عا و زیارت بذكر
و تعظیم سبجان الدان تفسیر است غریب و امر است عجیب شاید تا ایندم فرین
که امی از فقها باین مدعا رسیده باشد و بر چنین امر خیر خست معترض جرأت کسی نیفتد که
باصول مطلب کتاب پی نبرد و اولیات بعیده بل متضاده پیش آر داری **س** خوی بد را
بهانه بسیار کلام ابن همام با علی ندانند اینکند که مرادش غیر مراد معترض است چه اصل
رسول نبود مگر دعا و زیارت بهمین معنی عربی چنانچه قوله کما کان یفعل صلی الله علیه

و سلم و علی است روشن بران و قوله و اختلف فی اجلاس القاری مؤید است بر این معنی که
 موجب اختلاف روایات قرآن نیست مگر غیر معهودیت از همین جاست آنچه صاحب نصاب
 الاحتساب گفته که استخاذا القاری عند القبر بدعة و ذریة قرآن عند القبر که در بعض
 روایات آمده آنهم حکما و عاست چه از دعا چنانکه ایصال ثواب مقصودی باشد همچنان
 از ذریة قرآن عند القبر هم ایصال ثواب مطلوب بود بخلاف اذان که اصل وضع آن بر
 اعلام است نه برای ایصال و آنکه در گوشش بود ثابت شده در آن هم نوعی از اعلام
 است و تیسر میگویم که اذان عند القبر بمعنی لغوی و شرعی هر دو درست نمی آید چه اذان
 لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز با الفاظ مخصوص است
 که ذاتی ترجمه المشکوة للشیخ عبد الحق الدهلوی رحمه الله علیه و در اذان عند القبر هر دو معنی
 منقوض و پس اذان نزد قبر اصلی ندارد و فرض کردیم که مراد از دعا در کلام ابن همام ذکر
 است تا هم مطلب سبب از دست نخورده افتد زیرا که اذان بر قبر از دو حال بیرون نباشد
 یا از معهود است یا از غیر معهود اما اول محتاج دلیل است من ادعی به فعلیه البیان
 پس باقی خانه مگر شوق ثانی و آن غیر معهود است و آن مأمور بکبر است در نیصورت
 نیز اذان بر قبر مکرر باشد زیرا که از ذکر معهود خارج است و غرض قسط گذاری آنست که
 تسبیح و تسبیح و غیره تا عظیم نیست چنانکه جهال گمان برند بلکه زیارت قبور تعظیم است
 فاطمک باطن المعترض امر مکیه بلفظ حذف و تصرف معنی است بر عدم تعمق فهم معنی گذارند
 است علاوه ازین در عبارت عالمگیری و عبارت منقوله جواب تغایر حرفی نیست من شاء
 فلیعمل بقیة و حدیث جابر رضی الله عنه و در حال قبر سعد بن معاذ و لاتی بل شارح
 بر حوز اذان ندارد که خبر تکبیر و تسبیح آن مفهوم نمی شود و آنهم محتمل است که بحسب تعبیر استغفار
 از مشایخه حال سعد بن معاذ باشد که صرح به تسبیح عبد الحق رحمه الله علیه و در شرح مشکوة
 علامه علی قاری مرقوم است تسبیح رسول الله صلی الله علیه و سلم و کس التسبیح گمان للتعجب

للتمتیه لارادة تنزیه تعالی من ان یظلم احداً ترایت ابن حجر قال و مناسبتہ تسبیح
 بشاہدۃ التفسیق علی ہذا العبد الصالح لظاہرۃ اول شہود و ذلک سیحضر الان من مقام
 جلال الہد و عظمتہ و انہ یفعل ہا ئی و لم یکن یلو و ہذا المقام مناسبتہ التمزیه لانه مقام العبرۃ
 الکبری المقتضیۃ لذلک التمزیه قتالہ فسمی ای تبعاً لظاہر یاقید للفعیلین ای زمانا و
 تسبیحاً لظاہر یعنی کثیر اثم کبر و کل التکبر کان بعد التفریح فکبرنا امی عقب تکبرہ اقتدار
 ابن حجر و لم یقل غلطاً لانا لکنا کثفاً یدکرہ اولاً لانه ہنا لم یطول لانه اثم کبر عند وقوع التفریح
 عن سعد و ہذا ہوا ئی لان التکبر یغیب ذکرہ عند شاہدۃ الامر الباہر لہی و از ان قبرہ
 بعض شافعیہ سنون گفتہ بود ان حجر در شرح عباب برد قول الشیان برداختہ و خیر
 رملی در حاشیہ بحر میگوید و ترایت فی کتب الشافعیۃ انہ قد سن الاذان بغير الصلوۃ کا و
 المولود و المہم و المفروغ و الغضبان و من ساء خلقہ من الان و بیمة و من و دم الجحیش
 عند الحریق قیل و عند انزال المیت القبر قیاساً علی قول خروجہ من الدنیا لکن ردہ ابن حجر
 شرح العباب و در الجاری نو لیسید من البدع الی شاعت فی بلاد الہند الاذان علی
 القبر بعد الدفن انتہی و در توضیح شرح متقی لجم و البلی مرقوم ست مافی الاثور و الاذان
 علی القبر و لیس بشی انتہی و انک مقتض حدیث ابی ہریرۃ از شکوۃ برای نفی اختصاص
 شریعت اذان آوردہ انہم بوقت نماز ست شاید مقتض از لفظ مطلقاً کہ در عبارت
 ملا علی قاری واقع بود ای معنی فہمیدہ ست و غرض ملا علی قاری آن ست کہ این فضل
 اذان یا برای موزن ست یا برای محجب یا برای ہر دو **سوال** معافقہ کردن
 نمازبان روز عید جائز ست یا گناہ کدلم گناہ **جواب** معافقہ برای قدم مسافر در
 حدیث ثابت شدہ چنانچہ در شکوۃ شریف موجود ست و نہی ہم آمدہ انحدیث ہم در
 شکوۃ مذکور ست و تخصیص از عید از حدیث شریف ثابت نشدہ موافق قیاس
 عقب عصر و فجر کہ سابق مذکور شد مکررہ خواهد بود و انداعلم بانصراب **منع الظم**

مد عار مجیب از حضرت معانقه در قدم است پس آن محض غلطی قدم از سفر هم ثابت
 پس تخصیص معانقه بقدم باطل شد و آنچه مجیب گفته که تخصیص روز عید از حدیث شریف
 ثابت نشده میگویم که اگر از حدیث شریف ثابت می شد سنت و مستحب میگردید یعنی
 آن هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه و حرام گردد پس قی نامذکر مباح بعیده
 گفته موافق قیاس مضافی عقیب عصر و فجر که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود فقط در اینجا
 از اصل مختصر خود فراموش کرد که صرف ثابت نشدن رابعث کراهت قرار نداد بلکه محتاج
 قیاس شد و در تفسیر علی بن محمد و حیا نچه در بحث مضافی گذشت که مکروه نسبت پس قیاس هم
 غلط شد و کراهت معانقه روز عید هم ثابت نگردید انتهای مضافی بعد از اول و لا چون از تخصیص
 شئی بذكر نفی عماده لازم نمی آید حضرت معانقه در قدم چگونه از کلام مجیب پیدا
 شود در توضیح نوشته تخصیص شئی با سبب لایدل علی نفی احکام عماده انتهی و توضیحنا که
 تخصیص شئی مفید نفی ماعداست از کلام شیخ هم حصر معانقه بقدم مافریده است
 و رشکوة مذکورست عن عائشة قالت قدم زید بن حارثة المدينة و رسول الله صلى الله
 عليه و آله و آله فانه فخرج الباب فقام اليه رسول الله صلى الله عليه و سلم عرياناً يجترئ به و المداينة
 غرياً لا اقبله ولا بعده فاعنته و قبله رواه الترمذی شیخ عبدالحق رحمه الله عليه و تحت
 همین حدیث میفرماید محتاجان مذکورست که معانقه و تقبیل در قدم از سفر جائزست
 بی کراهت انتهی تا نباشد میگویم که معانقه در غیر قدم مکروهست چنانچه حکیم ابو عیسی ترمذی
 در سنن خود از انس رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رجل يا رسول الله صلى الله
 عليه و سلم الرجل منا يلقى اخاه او صديقاً فيخجل له قال لا قال فيلتمسه و يقبله قال لا قال
 فيأخذه و يصافحه قال نعم امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشته و المعانقه و تقبیل الوجه
 بغیر القادوم من سفر و نحوه مکروهان و واکار نوشته اما المعانقه و تقبیل الوجه بغیر الطفل و
 نقيه القادوم من سفر و نحوه مکروهان نص علی کراهتها ابو محمد البغوی و غیره من اصحابنا و يدل علی

الکثره ما دیناه فی کتاب الترمذی وابن ماجه عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلعم الرجل یبایع اخاه وصدیقہ یخفی له قال لا قال اقبلتمہ وبقبلہ قال صلعم لا قال قیاضہ
 وبعیاضہ قال نعم قال الترمذی حدیث حسن ودرطیبی شرح مشکوٰۃ فی نولسید والمعائقة و
 تقبیل الوجه لغير القادوم من سفر ونحوه مکروان صرح به البغوی ونحوه ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ
 تحت همین حدیث بی نولسید المعائقة و تقبیل الوجه لغير القادوم مکروان صرح به البغوی وغيره
 ودر قنای قاضیان نوشته گیره المعائقة و همچنین در بعض شروع گیره و آنچه در حال غیر قدوم
 ثابت شده یا وقوعش قبل از نهیست یا مخصوص بانحضرت صلی الله علیه وسلم بود و کما صرح به بعض
 الشراح و مکروه بودن مصافحه بتخصیص عید در کتب حنفیه مصرح است چنانچه در محیطی نویسد
 گیره ان یصافح الرجل بعد اداء صلوٰۃ العید فی کل حال لان الصحابة ما صافحوا به سنة الکر
 اتمی و در خلاصه الفقہی نویسد مصافحه کردن بعد از نماز گذاردن عید مکروه است بدرستی که
 یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکروه اند پس بعثت و غیر سنت رافضیان است کذا فی
 الملقط والناسری والکافی وحاشیه تصایح انتهى و ثابت نشدن نیز دلیل کراهت فعل است
 و اکثر نقباء باینطور استدلال کرده اند تحقیق آن عنقریب در محل خود خواهد آمد عبادت
اربعین اما تلقین میت بعد از موت پس در ان اقوال علمایست و نظایر روایت
 آنست که تلقین نکند و در بعضی روایات آمده است که نزدیک تر و یک دفن هر دو
 تلقین کند چنانچه در قنای عالمگیری مرقوم است و اما بعد الموت فلا تلقین عندنا فی ظاهر
 الروایت کذا فی العینی شرح الهدایة و معراج الدرر و نحن نعمل بها عند الموت وعند الدفن کذا
 فی الضمات انتهى **مغالطه** الکتاب نقل اختلاف شان مفتی نیست و نه از ان سائل
 را منفعتی در نه همین یک جواب برای جمله سائل فروعیه کفایت میکند بلکه تقییس و تحقیق
 کند که متنازع و معمول علیه راجح چیست بعد از ان جواب بنویسد و کتابیکه از ان نقل میکند
 و حواله او میدهد مختار صاحب کتاب را از جهت با و باید کرد نه قولی را که صاحب کتاب

نقل نموده در آن کرده باشد و آنرا اختیار نموده باشد و آن هم تصرف حال نیست
 بهنجیب عبادت عالمگیری را زیادت کردن لفظ فی در فقره و فی معراج الدرایه نیز طلب
 خود راست نمود گو یا مطلب عالمگیری این است که تلقین کرده شود نزد مادر ظاهر روایت
 همچنان است در عینی پس قول اول ثابت شد حال آنکه این چنان نیست صاحب عالمگیری
 عدم تلقین در ظاهر روایت از عینی و معراج الدرایه نقل کرده و آن را قابل عمل ندانسته
 بطریق تعریف میگوید یا عمل میکنیم هر دو تلقین نزد موت و نزد دفن و دفن و دفن است در مضمرات
 پس از عالمگیری ثابت میگردد و عمل هر دو تلقین پس سبکه استناد کند بعالمگیری او را میاید
 نوشت عمل هر دو تلقین در جواب و اطفاف این است که این فقره را خود عینی هم خود نقل
 نموده است بلکه از شرح ذخیره نقل کرده بشرح و بسط رد نموده اند **پایه** از گفتنا
 بر صرف نقل اختلاف غرض محبت نیست که هرگاه مستفتی را معلوم شود که حکمی در ظاهر روایت
 است و خلافتش در غیر آن پس حاجت بیان ترجیح نخواهد ماند زیرا که عمل بظاهر روایت اقوی
 است به نسبت بظاهر روایت و تلقین بعد دفن از حدیث صحیح ثابت نشده و احادیثی که درین
 باب آمدند همه مجرد اند کما صرح به شرح کتب الاحادیث و اعتراض زیادت لفظ فی منی
 و هم فاسد معترض است در چند نسخ اربعین که از آنجمله نسخه مطبوعه کلکته و لکهنو و نسخه
 قلمی نزد فقیر موجود لفظ فی مکتوب نیست در کفایه شرح هدایه مرقوم است قوله والمراد الذی فی
 من الموت هو تسمیه شیء باسم یا یول الیه لقوله تعالی انی ارالی اعصر خراسانی و قوله صلی
 الله علیه وسلم عاشت فانک میت و من قتل قتیل افله سلبه و قبل یوحیری علی حقیقت
 و هو قول الشافعی رحم الله تعالی بحیثیه او در سبیل انجام ناقلا عن شرح المصالحی فی تفسیر
 الامر فی قوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتا کم للندب والاستجاب والتلقین العجز
 و هو ان يقال عنه المحضر لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم والمراد بموتنا کم
 المحضرون مجاز من باب یا یول و فیه تنبیه علی ان يقال ذلک حتی یظهر امارات الموت

وقوله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم تحمل التلقين بعد الموت حملا للفظ على الحقيقة وبقوله
 الشافعي واصحابه انتهى ودر تطهير به وجيزة الفقهاء في نوبه جوز بعض المشايخ التلقين
 بعد الدفن ولا اراه يفعل انتهى ودر سراج حرمي نوبه تلقين الميت عند الكثر من الخنا
 ليس بشئ وعند الشافعي سنة انتهى ودر سراج داج شرح قدوري ناقلا عن
 المعراج مي نوسيد واما التلقين بعد الموت فلا يلحق عندنا في ظاهر الرواية انتهى ودر ذخيرة
 العقبى مي نوبه وقيل وقت التلقين بعد الدفن بان يقرأ فلان اذكر فيك الذي كنت
 عليه رضيت يا دبر ثابوا بالاسلام ويا ومحمد نبيا وبالقرآن اما وبالعبادة قبل ان
 موته على الايمان فهو مستغن عن التلقين والا فلا يفتقع به انتهى ودر بر حنبد مي نوبه
 ولا يلحق بعد الدفن عندنا وعند الشافعي يلحق وزعم بعض اصحابه انه مذهب اهل السنة
 والاول من مذهب المعتزلة لكننا نقول ان كان مؤمنا فلا حاجة اليه وان كان كافرا لا يفتقع
 التلقين انتهى ودر فتاوى جامع الروايات نوشته در عقائد الاسلام آورده است كه
 تلقين ميت بعد دفن ميكنند ورويك امام شافعي نفع نيست زير كه اگر ايمان فتنه است
 خود فرستگان را جواب بالتلقين وآنچه كلمه حق است خواهد گفت وگرنه تلقين چه فائده كند
 انتهى وچنين در كافي نيز نوشته ودر جامع الرموز ناقلا عن الجواهر گفته واما خص التلقين
 بالمتضر لان تلقين الميت لم يحرم عند الائمة الثلاثة وغيرهم من اجراء بنا وعليه فتوى المنة بلخ و
 بخاري انتهى ودر مجمع البحرين نوشته وملتقنه الانسان اي حال كونه محتضر الا بعد التلجيد
 يعني قال الشافعي روح يلحق بعد الدفن لقوله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم شهادة
 ان لا اله الا الله وان الاحتضار في وقت تعرض فيه الشيطان لغو وبالبدن فساد
 اعتقاده فيحتاج الى تذكر المراد من قوله لقنوا موتاكم من يقرب الى الموت مجازا انتهى و
 سينا حرم خطاوي در حاشيه ودر مختار مي نوبه قال في النهي واختلفوا في تلقينه بعد الموت
 فقيل يلحق بظاهر قوله عليه الصلوة والسلام لقنوا موتاكم شهادة ان لا اله الا الله وقيل

لا یلقن در ظاهر الروایه اذالمردیو تا کم فی الحدیث من قرب من الموت انتهى و همچنین در زرطی
مترجم است و در توفیر الالبصار متن در تحت در نوشته لایقین بعد تجیده انتهى پس اینجا مذکور شد
خلاصه اش آنکه در ظاهر الروایه و نزو ابام یحیی و امام مالک و امام احمد بن حنبل و دیگر ائمه
حنفیه تلقین بعد موت غیر جائز است و فتوی ائمه بخوار خاری بر همین است و بعضی علما بر این
عزم جواز تلقین را مذمب معتزله نعم کرده اند و آن محض غلط است و کلام صاحب کفایه و شارح
مصابیح و توفان ظهیریه و صاحب حیرة الفقهاء و جامع سر اجیه و مصنف معارج الدرایه و شارح
قدوری و مصنف ذخیره العقبی و ملا علی برجدی و ابوالبرکات نسفی و صاحب جواهر و توفان
جامع الروایات و صاحب عقائد الاسلام و مصنف و شارح مجمع البحرین و صاحب نهج الفائق
و سید احمد طحطاوی و فخر الدین زلیحی مشعر به ترجیح همین قول است پس بر آن مسئله که از ائمه مذکور
و دیگر اصحاب اینجمله منقول باشد و ائمه بخوار خاری فتوی هم بر آن داده باشند و در ظاهر الروایه نیز بر آن
حکم باشد و همه اصحاب متون نیز بر آن را اختیار کرده باشند بجه طور مقام کلام باشد و بر قول کسی
چگونه اعتماد کرده آید و این کابر را که از تلقین بعد دفن منع کرده اند نسبت اغترال کردن و
کوبستانی گفتن جزایلهان بدانین کار دیگری نیست **سوال** زیارت قبور زنان را جایز است
چنانچه مردان را جایز شده است یا نه **جواب** زیارت قبور مردان را جایز است بشرطیکه
موافقت سنت باشد نه زنان را و زنان را زیارت قبور قبولی اصح مکرره تحریمی است چنانچه
در مشکی مترجم است و مستحب زیارة القبور للرجال و نکره للنساء و در کتاب بحال و اعظمیه
می نویسد و اما النساء فلا یحل لهن ان یخرجن الی المقابر ماروی عن ابی هریره انه علیه السلام
قال لعن المدزورات القبور و عن ابن عباس قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم
زائرات القبور و المتخذین علیها المأجد و السمرج کذا فی مشکوٰۃ و در نصاب الاحتساب
آمده که بسبب القاضی عجم از خروج النساء الی المقابر قال لا تنال عن مجوزة الفداء فی مثل هذا و نهائیل
عجم مقدار یا یحقها من اللعن و اعلم انها کما نزلت الخروج کانت فی لئنه الله و ملائکته علیهم

سوال

اسم و او از حجت تحفه الشياطين من كل جانب و اذا انت القبر لنعنها روح الميت و
 اذا رجعت كانت في لعنة المدكك حتى تعود وني حديث اياما امرأة خرجت الى مقبرة لنعنها
 ملائكة السموات السبع و ملائكة الارضين السبع فتش في لعنة العدو اياما امرأة و عتلت
 بنحفي مبتيا يعطيها الله تعالى ثواب حجة و عمره و روى عن سلمان و ابى هريرة انه عليه
 ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فانت ابنته فاطمة رضي الله عنهما فقال
 لها من اين جيت فقال خرجت الى منزل فلانة التي ماتت فقال بل فميت قبرها فقال
 معاذ الله ان اصل يا بعد سمعت منك سمعت فقال فميت قبرها لم تريكي را الحجة البجته انتهى و قاضي
 ثناء الله باني تبي و در رساله لا بد آورده كه زيارت قبور مردان را اجازت است نه زنان را مضاف
 طرفه باجريت كه مجيب و محمدر است تحريمي زيارت قبور زنان را بقول اصح نموده و در دليل
 يك روايت هم حضرت صحت قول كه است تحريمي ناورده كه از عبارتش ظاهر است لفظ چنانچه
 لي محل محض اقتاده حالا ميگويم كه زيارت قبور زنان را مباح است بقول اصح چنانچه در
 بحر الرائق مرقوم است و اصح ان الرخصة ثابتة لهما و در عالمي مي نويسد ظاهر قول
 محمد رحم يفتي الجواز للنساء ايضا لانه لم يحصر الرجال في الاثيرة اختلاف المشايخ في
 زيارة القبور للنساء قال شمس الائمة الحسن الاصح انه لا باس بها و در جامع الزيد
 ي نويسد و زيارة القبور مستحبة للرجال كذا للنساء على الاصح و در مختار القدادوي
 مي نويسد و لا باس بزيارة القبور و هو قول ابى حنيفة و ظاهر قوله يفتي الجواز للنساء
 ايضا لانه لم يحصر الرجال الخ هذا هو وجهه طرفه در طرفه در مقام است كه قول اصح كه است
 را معترض دور از ديانت فهميده و كلام اكابر فن را تفحص تمام نديد حقيقت گفست كه
 اين مسئله مختلف فيه باين العلماء است بعضي گويند زيارت قبور مردان را مباح است و
 بعضي گويند مكروه تحريمي مذموب حضرت مجيب به اصحيت قول آخر است و ان موافق است
 و بسيار را از محدثين فتهما چنانچه در عيني شرح بخار نوشته قال ابن عبد البر و لقد ذكره اكثر

العلماء وخرجهم الى الصلوة فكيف الى المقابر ونيز بعد بسط كلامه في آخر نوشته حاصل
 الكلام من هذا كله ان زيارة القبور مكروهة للنساء بل حرام في هذا الزمان لاسيما نساء
 منصفته واما ما ذكره في مجمع المدين محي نووي في شرح صحيح مسلم تحت حديث عن عائشة
 قالت كيف اتوا رسول الله في زيارة القبور قال فوالله اني اهل الدارين
 المؤمنين المسلمين يرجع الله المتقدمين منا والمتأخرين وانا ان شاء الله لكم لاهوت مني
 نوسيد فيه دليل لمن جردوا النساء زيارة القبور وفيها خلاف للعلماء وهي ثلثة اوجه
 الاحكام احدى تحررها عليهم بحديث لعن المذوارات القبور واتاني بكرة والثاني
 يباح ويستدل به بهذا الحديث وبحديث كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروا واما
 يجاب عنها هذا بان نهيتكم فممنوع كور فلا يدخل النساء وعلى الذمب الصحيح المختار في الاصول انتهى
 عن أبي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن المذوارات القبور شيخ عبد الله
 طاهري في شرح ترمذي تحت بعين حديث بعد بسط كلامي نوسيد لما ثبت ان حديث
 الرخصة قبل حديث اللعن فالاصح عدم الرخصة للنساء في الزيارة كما هو مذموب الجمهور
 ويورد ذلك في كبرى صيغة الرخصة ايضا انتهى ودر شرحه برزخ ورياب الرخصة في زيارة
 القبور مني نوسيد ثم اعلم ان زيارة القبور مافون فيها الرجال وعليه عامة اهل العلم و
 ابا النساء فقد روى عن أبي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لعن ذوات القبور عن ابن عباس رضي الله عنه انه صلى الله عليه وسلم لعن ذوات القبور فلا يجوز
 لعن الرخصة في زيارة القبور وقال بعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان يخص في زيارة
 القبور فلا يخص عمت الرخصة للرجال والنساء واليه ذهب صاحب كشف البزدوس
 حيث قال الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال والنساء وقال جمهور العلماء من اثبت
 الرخصة للنساء في الزيارة فانما يستدل بحديث نهيتكم الخ وهو مستدل لان الملاقياس
 لان خطاب الرجال لا يشمل النساء ولم يرو حديث في حق النساء فلا يعم الرخصة

فاصح انه لا يباح للنساء زيارة القبور انتهى ودر حجة العلماء و فی نویسه اختلاف فی الزیارة
 فذهب بعضهم الى انهم الرخصة للرجال والنساء جميعا اما الجمهور فيخصونها بالرجال وهو
 الاصح لما روى عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن وارث القبور
 انتهى ودر البحاری نویسه زیارة القبور مستحبة للرجال والنساء علی الاصح انتهى ودر
 حق الصراح شرح نور الايضاح می نویسد مذبح زیارتها للرجال والنساء وقيل حرم علی
 النساء اما الاصح فهو المحرمه لمن انتهى ودر العجوة وفتاوی رحمانی و تحفة الفقهاء
 کثر العباد می نویسد زیارة القبور حسن للرجال وحرام للنساء انتهى ودر حجة الاسلام
 می نویسد زنانه در زیارت تشدید بیرون آمدن که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
 هر زنی را که زیارت میرسد مرده او را لعنت میکند و در یونان گرد بر گرد میر و نداشت
 و در مسائل الاموات می نویسد زن را زیارت قبور نشاید مگر قبر رسول صلی الله علیه وسلم
 انتهى و در کفایه شعبی و تاتارخانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار و انصاب الاحتساب
 و مآلاید منه نیز هم چنین است و چون مصنف کتابی در کتاب خود زیارت قبور را حرام و مکروه
 نوشته ظاهر شد که همان اصح نزد نیست پس لفظ چنانچه بی محل نیست اجماع حاصل از
 قول عبد البر و از کلام عینی شاری بخاری و امام نووی شارح صحیح مسلم و عبد الرحیم
 طاهر شارح ترمذی و صاحب شرح برزخ و مصنف حجة العلماء و صاحب در البحار و در
 نور الايضاح و صاحب در العجوة و فتاوی رحمانی و تحفة الفقهاء و کثر العباد و حجة الاسلام
 خلاصة الفقه و مسائل الاموات و کفایه شعبی و تاتارخانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار
 و انصاب الاحتساب و مآلاید منه بخوبی واضح گشت که زیارت قبور زنانه حرام و مکروه است
 بقول اصح فقط سوال مقرر کردن روز عرس جائز است یا نه جواب مقرر
 کردن روز عرس ثبوت آن از انحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین و ائمة العجم
 نرسیده پس امریکه چون آن از شایع و مجتهدین متحقق نباشد آن امر را بر اصل خود باید داشت

سید

ما دامیکه خلاف آن از دلیل ثابت نشود و اصل شنی یا حرمت مست نزد جمهور کما فی التفاسیر
 تحت قوله تعالى هو الذي خلق لكم في الارض جميعا لیکون استبدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء
 الاباحه کما هو مذنب طائفة بخلاف آنچه بود فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهى یا توقف نیست
 کما یظهر من الدرر و الاشباه من الدر فی کتاب الوضوء المنصور علی ان الاصل فی الاشیاء التوقیف
 و لایان الفقهاء کثیرا یلیجون بان الاصل الاباحه و فی الدرر ایضا من کتاب الجهاد من باب
 استیلاء الکفار الصحیح من مذہب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقیف و الاشیاء
 حرامی المعترلة انتهى قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المنار للمصنف ان اصحابنا الاصل فی
 الاشیاء التوقیف انتهى یا اباحت کما هو مذہب طائفة و رای معتزله هم یدینست کما هو مکتوب
 فی الدریس زین روایات معلوم شد که اصل در شنی یا حرمت سنت یا اباحت یا توقیف
 اگر مذہب حرمت یا توقیف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود نباید حرام
 که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست معالطه
 بنامی جواب بر اصل در اشیاء و ذکر اختلاف و بودن اباحت را می معتزله و نقل عبارات
 کتب همه ناشیست از فهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقیف
 و اباحت و تحریف و تصرف در نقل علامه بران اما تصرف در نقل پس اول در نقل
 چه تمام عبارت شبهه اینست اهل الاصل فی الاشیاء و الاباحه حتی یدل الدلیل و هو
 مذہب الشافعی رحم او التحکیم و شبهه شافعی الی ابیحینفیرج و فی البدائع المختار ان لا حکم
 للأفعال قبل الشرع و احکم عندنا و ان کان ازلیا فالرد و ههنا عدم تعقله بالعقل قبل الشرع
 فاتیقی المتعلق لعدم فائده انتهى و فی شرح المنار للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحه عند بعض
 الخفیه و منهم الکفری و قال بعض اصحاب المحدث الاصل فیها الخضر قال بعض اصحابنا الاصل
 فیہ التوقیف یعنی انه لا بد لها من حکم لکن لم یقف علیه بالعقل انتهى و فی المهدایه من فصل الح
 او ان الاباحه اصل انتهى اینست عبارات اشباه پس از ان صرف بر یک فقره انتفا

نمودن و ازان هم لفظ بعض را سرقه نمودن و در نظر حال بودن توقف مذاهب خفیه بقرین
 واحد ظهور و بدون مباح و حرام لاحول و لا قوه الا بالله و عبارات در مختار این است و اول
 علیه فی البحر المباح بناو علی مذهب المنصور من لان الاصل فی الاشياء والتوقف الا ان انقضها و کثیرا
 یلجئون بان لا اصل الا باحتیاجه فالتعریف بناو علیه پس بحدوث اجزای طایفه المنصور و ان لا اصل
 فی الاشياء والتوقف و نسبت نمودنش در مختار باظهار اینکه مذاهب و مختار صاحب کتاب است
 برخلاف واقع از ویانست بسیار بعید است و ظاهر که مدعیای محجب و در مختار در بیان مناسب آنرا
 واقع است که لفظ آوردن این منادی می کند یعنی بر تعریف سنت ایراد کرده شده بهاء و قول او
 الا ان انقضاه الخ جواب اوست در دعایت ثانیه در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارات اینجاست
 می گردد که آوردنش در این محل محض بی محل تمام عبارات را نقل می کنم و حالش بعد از این بیان
 نموده خواهد شد به تحقیق مسئله تا که فهمش سهان شود در باب استیلاء الکفار و ان علموا
 علی اموالنا و لو عهدنا مننا و اخر خود را بداند هم مکتوبات الاستیلاء علی مباح لان الصحیح من مذاهب
 اهل السنة ان الاصل فی الاشياء والتوقف و الا باحتیاجه رأی المعتزله بل لان العصمة من جملة
 الاحکام المشروعة و لم یخاطبوا بها متقی فی حقهم الا بغیر معصوم فیکونه حالا اصل مسئله باحتیاج
 و باحتیاج شرعی و اینکه اصل در اشیا چیست باید شنید و چون که بنای این مسئله بر بودن حسن
 قبح ذاتی یعنی عقلی و شرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقلبی آید تا مطلب روشن
 گردد حسن معنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبح بکلیت تحقاق ذم و عقاب نزد او
 شرعی است فقط پس هر چه شایع بدان امر گردد و حسن و از هر چه نعی گردد قبح است و اگر انقلب
 گردد و قبح حسن و نزد ما تریدید و معتزله عقلی است یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن شرع
 و هر دو مذاهب نزد ما تریدید این حسن و قبح مستلزم حکمی از خدا و حق بنده نیست تا آنکه خدا
 حکم کند هیچ حکم در اینجا نیست پس بترک احکام در زمان قدرت عقاب نیست و از اینجا است
 که بلوغ دعوت در تکلیف به شرط است پس کافر که دعوت باو نرسیده مکلف با بیان نیست

و در آخرت نوبختی که از او پیشتر بخلاف معتزله که واجب بیکشته آن حسن قبیح حکم پس اگر شرع
 نبوی و رسولی مرسل نشدی و افعال موجود بودندی براینکه احکام حسب تفصیلی
 که الان در شریعت حقست واجب ببودند و فعل صالح برای اباحت مباح می بود البته
 و برادر حکم در اینجا اشتغال فرموده است بفعل و از حقیقه انقضی و یا تردیدی و فخر الاسلام و
 ضد شریعت و غیره گفته عقل گاه مستقل نمی شود و در ادراک بعضی احکام خدا چنین است که در آن
 کس بیان را و حرام کرد کفر را و آنچه لائق نیست بخدا حاصل ایگه نه مذہب قرار یافته
 اولی مذہب اشعریه که حسن قبیح شرعی است و حکم هم دویم مذہب ماتریدی که حسن و
 قبیح عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلیق حکم بذمه عباد اختیار کرده آن را
 صاحب تحریر و اتباع کرده و او را حسب مسلم و گفت که مشایخ خود را که ملاقات کرده ام موافق بر
 یافتن مذہب بیستم حسن و قبیح عقلی است و مدار حکم و آن مذہب معتزله و فخر الاسلام و غیره است
 فاما نزد معتزله بنا بر وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعت کرام عقوبت بحسب عقل
 واجب نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت و درینکه حکم اگر چه در هر فعل قدیم است
 لیکن جائز است که بعضی از آن قبل بعثت معلوم نگردد لیکن نزد معتزله اگر چه حکم ذاتی است و خود
 پیشتر نیست لیکن بعضی چنان است که علت حسن قبیح فعل بعقل دریافت نمیکرد و نزد اهل
 سنت از اشاعره و ماتریدی پس موجب حکم اگر چه کلام نفسی قدیم است فاما ظهور آن قبل بعثت
 و آن حادث است بعد از بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت نزد جمهور اهل سنت و بعضی
 از ما اگر چه موافق اند معتزله را اما جمهور ماتریدی موافق اند با اشاعره که نزد جمهور اهل سنت نیست
 ظهور حکم مگر بشرع و آن بعد بعثت است پس معلوم می شود قبل بعثت خلافیکه منقول است
 در اهل سنت که اصل اباحت است و آن مختار اگر خفیه و شافعیه معتزله که مذہب غیر از اهل سنت است
 و صد را با سلام گفته که اصل اباحت است در اموال و حرک و النفس و گویا که این تفسیر تحول
 خفیه و شافعیست در ملایم مخالفی نماید با آنچه مذکور شد از نبودن علم قبل بعثت

و موافق میگرد و معتزله قائمه بابت اصلیه جوازش اینکه کدام زمان بر انسان از بعثت نبی
 مع الدین خالی نگذشته از آدم تا ایندم پس خلاف حاصل نمیکرد و هیچ یک زمانه از آن
 و نه حکم بابت مطلقا و به تحریم مطلقا پیش از آنست خلاف مگر در زمان قدرت که شریعت مندر
 گردید تقصیر باقیین حاصل اینکه گسائی که پیدا شدند بعد از اندراس شریعت و جهل حکام
 پس این جهل قدرست نزد اکثر حنفیه شافعیه پس محال کرده می شود با جمیع افعال محال
 مباح یعنی ماخوذ نمیشوند بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را بابت اصلی نام نهاده اند
 پس قول بابت اصلیه منتهی است بزمان قدرت قبل شریعت حقّه یعنی بابت حقیقت
 بل یعنی نفی جرح است در فعل ترک بسبب عدم مانع و موجب و بر همین بابت اصلیه منتهی است
 مسئله نسخ حاضر مبیح را اگر چه در آن کلامی است دقیق در تقییم نوشته و فیه نظر لان الباحه
 الاصلیه نیست حکما شرعیا فلا یكون المحرمه بعده نسخا و در شرح آنرا بتفصیل بیان
 نموده است و معتزله تقییم کرده اند افعال اختیاریه را بانکه جهت محسنه و مقصود معلوم گردد
 پیش قسم است باقسام سه یعنی جوب و ندب و اباحت و تحریم و اگر است و آنکه جهت محسنه
 و مقصود معلوم نگردد و درین قسم معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول بابت و آن مذهب
 معتزله بصره است و دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است سیویم توقف و مشهور آنست
 که مذهب شیخ ابو الحسن عسکری و ابو بکر میرفی هم توقف است و مراد توقف بر طبق معتزله
 عدم العلم بجهل و بر طریق شیخ عدم حکم است این همه که گفته شد بحث اباحت اصلیه بود قبل
 بعثت محصلش آنکه اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بعثت باشد و اباحت اصلیه که مختار
 اکثر حنفیه شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته شده مسئله تورونی اصول الشافعیه
 و الاشارة على التنزل الى مذهب المعتزله فی ان للعقل حكما بالحسن والنجح والافان العقل قبل
 البعثة لا يوضع حكم بشئ من الاحكام حالا باید دانست که اباحت اصلیه شرعیه و یا
 اباحت اصلیه قدرت است چنانکه اباحت اصلیه قدرت خطا نیست و لهذا میگویند که تا قبل بعثت

برای شرح و اباحت شرعی عبارت است از خطاب شارع بالتخیر و آن عبارت است از خطاب
 شرعی به تخیر و اباحت اصلیه نوعیست از خطاب بالتخیر چه چنانکه مدرک شرعی حرم فعل و ترک
 معدوم باشد پس بجا مدرک شرعی برای حکم تخیر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک
 شرعی است برای حکم شرعی به تخیر پس آن حکم شرعی است بخلاف معتزله با حیه میگویند که
 اباحت و عرف شرعی عبارت است از عدم حرم و در فعل ترک و نزد اهل سنت عبارت است از
 حکم شارع بآن پس بجزیر که خطاب متعلق نشد و شمله مصلحت و مفسده نیست بلکه
 معتزله و اهل سنت اما نزد معتزله پس از آن جهت که اباحت و عرف شرعی عدم حرم و فعل
 و ترک است و آن بچنان است و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در و مدرک شرعی برای حرج و
 فعل و ترک معدوم است پس معدوم شدن او مدرک شرعی است بملک شارع بجزیر آنچه
 بدانچه بر مجیب اعتراض کردن به بنای جواب بر اصل تشبیه و نسبت مسدود نقطه محض غرض
 و در عبارت تفسیر احمدی و در مختار کلمات مامر فیه پیش ساختن و اباحت اصلیه حقیقه
 اباحت اصلیه قهرت و اباحت شرعی هر سه را یکی آوردن و بران احکام موسوم به خود
 دادن و مطلب در مختار را بلا نقل کلام محشین از حواشی مخدوش نوشتن همه ناشی است
 از عدم علم بحال سائلین جروت بلکه کتاب مخذورات که تعلیط عامه مؤمنین مقصود آنان است
 و تفهیدن اصل مبسوط و محل نزاع و مطالب عبارات شرعی و محکم و غیره تا معانی فقط توقیف
 و اباحت و ندیدن حواشی در مختار و تحریف و تصرف در نقل عبارت تشبیه علاوه بر آن اما
 تحریف و تصرف و در نقل عبارت تشبیه پس از دیدن تمام عبارت کتاب تشبیه ظاهر می
 چنانچه تمام عبارتش این است **قاعده** بل الاصل فی الاشیاء الالباحه حتی یبدل
 الدلیل علی عدم الاباحه و هو ندب الشافعی رحم او التحريم حتی یبدل الدلیل علی الاباحه
 و التشبیه فقیهه الی ابی حنیفه رحم و فی البیان المختار ان الاحکام للأفعال قبل الشرع و الحكم
 عندنا وان كان ازلیا فالمراد به چنانچه عدم تعقیقه بالفعل قبل الشرع فاشقی التعلیق بعد

فائدة انتهى ان في شرح المنار للمع الاشارة الى الاصل على الالباب حتى عند بعض الحنفية منهم الكرخي
وقال بعض اصحاب الحديث الاصل فيها الاحتياط قال اصحابنا الاصل فيها التوقف بمعنى انه
لا بد لها من حكم لكننا لم نقف عليه بالفعل انتهى وفي الهداية من فصل المحاد وان الاباحته
اصل انتهى يظهر ان هذا الاختلاف في المسكوت عنه ويخرجها ما اشكل حاله انتهى ليس فقط
على عدم الاباحه وعلى الاباحه را از عبارات اشباه حذف نمودن ولفظ اجض زياده كردن
و بحسب كه اصل عبارت آن نقل نموده بود بران تقوه تقيه نمودن خبر معترض كار دیگری
نیست مقصود از ان ثبوت اباحت مذهب جمهور حنفیه و توقف مذهب بعض حنفیه بقول صاحب
اشباه جلوه دادن است لاحول ولا قوه الا بالله فقیر داعی بعد معاینه اعتراف معترض در
چهار نسخه اشباه که از ان جمله اشباه معه حموی مطبوعه کلکنه است نظر کردم فقط بعض
ندیدم بر تعلیط معترض و توقف یافتیم سبحان الله انیان چه کسانی که خود سارقین
تحریف پیشگان باشند و بمضمون المرو یقیس علی نفسه بر دیگران نسبت این بدیهه کنند
چون بعض از مخلصان معترض این تحریفیات را دیدند فرمودند درین باب استنبان
یهود و نصاری است که کجرفون الکلام عن مواضع طریق ایشان است معاذ الله عن ملک
اکنون باید دانست که بنای جواب بحسب بر اصل در اشیا بنا بر مذهب سائلین است که بعض
ایشان بدلتعویظ نظر در اباحت هر شیئی تمسک باین اصل میکردند لهذا حضرت مجیب بر قول
ظاهر ایشان بنای جواب نموده فرمود پس امریکه ثبوت آن از شرایع و مجتهدین متحقق بنا
المر و غرض بحسب ایراد عبارت در مختار آنست که توقف در اصل اشیا از کلام صاحب
در مختار مذهب منصور معلوم می شود نه اظهار آنکه مختار صاحب در مختار توقف است
چنانکه معترض می فهمد پس بدلفهم مقصود بنابر پیش آمدن و بهنخان جدل و منزلت خود
نمودن خلاف دیانت و عبید از فراست است معترض در بیان اصل اشیا ترجمه عبارت
و شروع آن کرده و عبارت بعض کتب نیز نقل نموده مگر فهم مطلب نصیب اعدا چنانچه درین

مسئله مغالطه بهر رده و منتهای بار برده اول آنکه نوشته که اباحت اصلیه مختار اکثر حنفیه
و شافیه است نسبت بزمان قنوت و اباحت تحقیقی نیست و حکم نزد ایشان و چیزی است مختار
و اباحت اصلیه معتزله و اباحت اصلیه بعد شرع علاوه بر و اباحت اصلیه مذکور است که در آن حکم
انتهای و نیز نوشته و بیست این مسئله علم اصولی است و ما از اینجا تحقیقت مسئله ایان نمودیم
با در آن بخوبی ثابت که اباحت تحقیقت مذکور معتزله و اهل سنت منکر و اباحت اصلیه قنوت
مختار اکثر حنفیه و شافیه و در اباحت اصلیه شرعی اختلاف کسی از معتدین منقول نیست
و منتی را قنوت از ایشان نمی پرسد که محل نزاع و خلاف معتزله در مسئله اصل شیا که اقامت تمام
ست اگر قبل بعثت قرار دهند پس تقریر فخر الاسلام درست نمی آید زیرا که کدام زمان از اقامت
تا این دم بر انسان از بعثت نبی مع الدین خالی نگذشته چنانچه کلام خیر نظام ایجاب
الافسان آن ترک شدی دلیل بر آن است و آیه کریمه آن من ثم الا خلا فیها نذیر است
پس قنوت بعثت چگونه محقق گردد و قول ایشان قبل بعثت چه معنی دارد اگر تخصیص محل خلاف
معتزله بزمان قنوت و اندر اس شریعت نمایند پس همان محل خلاف اهل سنت است زیرا
صورت کلام معترض که هر چه در مغایرت اباحت اصلیه معتزله و اباحت اصلیه اهل سنت است
درست نمی افتد اصل تحقیقت آنست که قصه خوانی و داستان گوئی چیزی دیگر است و قنوت
و خوف حقیقت چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب و بدون تحقیق از اوقاف
فون مسئله ثابت نمی شود اکنون بگویم آنچه از عبارات کتب نام نهاده معترض و نیز دیگر
اصول و غیره معلوم می شود آنست که قول محقق در محل نزاع و خلاف معتزله و اهل سنت
و ما تردید بزمان قنوت است و از لفظ قبل بعثت و قبل شروع قبل بعثت نبی و قبل شرع عام
تجزیه العلوم ملا محمد العلی در شرح تحریر این مباحث بعد بیان مقصود شش می نویسد فلسفه این
یکون قبل بعثت حتی یصح النزاع بل النزاع انما هو فی زمان الفترة و هو زمان اندر
فیه شرع رسول سابق و مالی رسیدل اخر انتهی درین مسئله اقوال اصولیین و فقها بسیار

منزال وبإمام متخالف انما بعد تحقيق وتوقيع معلوم في شود انشت که مذہب منصور و قول
 توقف است و مذہب معظم خفیه حرمت اما تصریح این کلام و توضیح این مقام انشت که در
 احمدی نوشته فیکن ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحه كما هو مذہب
 طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة وعند الشافعی الاصل هو الحرمة فی کل
 حال انتهى و اما فخر الاسلام بر دوی در بحث معارضة گفته ان الاباحه اصل فی الاشیاء
 عند الکفری والی بکر الرازی و طائفة من الفقهاء الخنفیة و الشافعیة و جمهور المعتزلة انتهى
 و در توضیح می نویسد و اعلم ان الشیء الذی لا یوجد له محرم ولا یباح فان کان الارتفاع
 ضروریا کالتففس و نحوه غیر ممنوع شرعا وان لم یکن ضروریا کالنفوا که فعند بعض الفقهاء
 علی الاباحه انتهى و در توضیح حاشیه توضیح می نویسد قوله و اعلم ان الشیء الذی لا یوجد
 له محرم ولا یباح یشاره الی مسئلة حکم الافعال قبل الشرع فان قلت ما لا یوجد له محرم ولا یباح قد
 یکون واجبا او مندوبا او مکروها قلت المراد بالبیح البیاح المحرم فان الاباحه قد یطلق علی عدم
 المنع عن الفضل سواء کان بطریق الوجوب او الندب او الکراهیه فانه قال الشیء الذی لم یوجد
 له دلیل المنع و لا دلیل عدمه ما لم یعلم تلحق حکم شرعی به بناء علی عدم ورود الشرع لان هذه
 المسئلة انما یرى لبيان حکم الافعال قبل البعثة فان کان اضطراریا کالتففس و نحوه فهو بیح
 بمنوع الا عند من جرد تکلیف المحال وان کان اختیاریا کالنفوا که فحکم الاباحه عند
 بعض المعتزلة و بعض الفقهاء من الخنفیة و الشافعیة و الحرمة عند المعتزلة البغدادیة و
 بعض الشیعة و التوقف عند الاشعری و الصیرفی انتهى و در منهاج الاصول می نویسد
 الفرع الثانی الافعال الاختیاریة قبل البعثة مباحه عند المعتزلة البصریة و بعض الفقهاء
 و محرم عند المعتزلة البغدادیة و بعض الامامیة و ابن ابی هریره من شافعیة و توقف
 ابو الحسن الاشعری و ابو بکر الصیرفی الشافعی انتهى و در مسلم نوشته و اما الخلاف
 المنقول عن اهل السنة ان اصل الافعال الاباحه كما هو متعارفا اکثر الخنفیة و الشافعیة

او المحظر كما ذهب اليه خرم و مال صدر الاسلام الاباحة في الاسواق والمحظر في الانفس
 انتهى ومصنف در حاشية نوشتة قوله اكثر الخفية الخ منهم العراقيون انتهى ونيز در ان
 نوشتة قوله غيرهم منهم المنصور الماتريدي وصاحب الهداية وعامة اهل الحديث انتهى
 شرح منار مصنف وانشاءه في توليد الاشياء في الاصل على الاباحة عند بعض الخفية
 و منهم الكرخي قال بعض اصحاب الحديث الاصل فيه المحظر قال اصحابنا الاصل فيه التوقف
 يعني انه لا بد لها من حكم لكن لم نقف عليه بالعقل انتهى و در تعليقات شرح منار مصنف و
 في توليد قوله قال اصحابنا الاصل فيها التوقف الخ هذا اصح شيء عندوني في هذا الباب لان التوقف
 باصل التقوى في الامر المسكوت عنه وهو مذهب الى كبر و عجز و عثمان و اشتباههم من الصحابة و
 السلف عنهم الصحيح ان الاصل في الافعال التحريم وهو مذهب علي وائمة من اهل البيت و
 الكوفيين منهم الوجيزية وهو المروي عن علي في خلافة كما سيأتي و المتروك ان الاصل في الاشياء
 الاباحة وهو مذهب معاوية و من معه مكر و ان وابنه يزيد و غيرهما القول بان مذهب الشافعي
 رحمه ليس عندي شيء لانه لم ينقل عنه في صحيح الاما توافق التوقف قال صاحب مجمع البحرين
 شرحه ان رجلا يوم العيد اراد ان يصلي قبل صلاة العبد فنهاه علي فقال الرجل يا امير المؤمنين
 اني اعلم ان الله تعالى لا يعذب على الصلوة فقال علي واني احلم ان الله تعالى لا يشيب
 على فعل حتى يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم اويح عليه فيكون صلواتك تشابو العبد
 حرام فلعن الله تعالى يعذبك بخالفك لرسوله صلى الله عليه وسلم انتهى و در درختار نوشتة
 و عرفنا التمني با ثبت لقوله صلى الله عليه وسلم وفعله وليس بواجب ولا مستحب و اورد
 عليه في البحر البياض بناء على ما هو المنصور من الاصل في الاشياء و التوقف الا ان الفقهاء
 كثير ما يلجئون بان الاصل الاباحة و التعريف بناء عليه انتهى سيد احمد طحطاوي و در
 حاشية درختار مي نويسد قوله و اورد عليه اي على تعريف التمني قوله بناء على ما هو
 المنصور اي حال كون صاحب البحر ياتيا اشكاه على القول المنصور اي المؤيد من اقوال

ثلثة عشر والا باحة والتوقف قوله التوقف اى فلا يعرف اباحة المباح الا بقوله وقوله صلى الله عليه وسلم
 قد سادى التعريف المذكور للسنة وكذا ايرد المباح على القول بان الاصل المحظور قوله الا
 الفقهاء جواب عن الايراد كثير اياهم من اى يولعون قال فى الصحاح اللجج بالشئ الولوع به
 قد ليج بالكسر ليج ليج اى اذا عرى به آه والمعنى انهم ينطقون به كثير لقوله فالتعريف بناء عليه
 هو محظ الجواب يعنى ان تعريف الشئ معنى على هذا القول فيعلم اباحة المباح من الاصل لا من
 اشعار انتهى ومطالع ابد سندهى در طوايح الانوار حاشية در مختار مى نويسد واورد عليه اى
 على تعريف الشئ من العجز المباح وذلك لانه ثابت بقوله وفعله عليه الصلوة والسلام وليس
 بواجب ولا استحباب كما قد نما من عدم حلقه صلى الله عليه وسلم راسه الشريف الا فى حكم ظم
 لكن التعريف بالاعاونه الا يرد بناء على ما هو المنصور اى المؤيد بالادلة القوتية من ان الاصل
 فى الاشياء والتوقف فلا يعرف اباحة المباح الا بقوله وفعله عليه الصلوة والسلام وكذا ايرد
 المباح على القول الثانى بان الاصل فى الاشياء المحظور الا ان الفقهاء كثير اياهم فى كثير
 من الاوقات يلججون اى يولعون قال فى الصحاح اللجج بالشئ الولوع به وقد ليج به بالكسر
 ليج اى اذا عرى به انتهى والمعنى انه ينطقون كثير اياهم بان الاصل فى الاشياء والا باحة وهو القول
 الثالث فى المسئلة فالتعريف اى تعريف الشئ السنة باثبات بقوله وفعله صلى الله عليه وسلم
 بناء عليه يعنى فالمباح ثابت بالاصل لا بقوله الشريف وفعله عليه الصلوة والسلام فلم يكن التعريف
 جامعاً بل مانعاً انتهى حسين بن عبد الله طيبي در شرح مشكوة تحت حديث كان اهل الكتاب
 يقرءون للتوراة بالعبرانية ويقرءونها بالعربية لاهل الاسلام فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوا بهم مى نويسد هذا اصل فى وجوب التوقف عما
 يشك من الامور والعلوم فلا يقضى فيه بجاز ولا بطلان وعلى هذا كان السلف انتهى وبنز
 حسين بن عبد الله طيبي در شرح مشكوة بذيل حديث ابن عباس قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لا امر لثمة امر بين رشيده فاجتمعوا من غيبة فاجتنبوا امر خلف فيه

فیکلمه الی السدی نویسه یعنی ما علمت تونه حقاً بالنص فاعمل به و ما علمت بطلانه بالنص
فاجتنبه و ما لم یثبت حکمه بالبشرع فلا تقل فیہ شیاً و فوض امره الی المد مثل مثبهاً
و امر الصانع اتمی و شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ فارسی تحت لفظ فیکلمه الی السدی نویسه
پس بسیار اورا بخدا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت را در آن اتمی پس
انچه مذکور شد خلاصه اش آنکه از اکثر کتب جهان معلوم می شود که اباحت مذهب معتزله
و بعضی فقهای حنفیه و شافعیه است و حرمت مذهب ائمه اهل بیت و علی رضی الله عنه
و عامه اهل حدیث و ابو منصور ماتریدی و صاحب هدایه و اکثر فقهای حنفیه و شافعیه و معتزله
بغلو به و بعضی شیعه است و توقف مذهب حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و اکثر
صحابه ابوالحسن عسری و ابوبکر صیرفی است و همین مذهب منصور و مؤید بدلائل قویه است
زیرا که قول اباحت و حرمت متناقض بقاعده مقرره سلمه الشیخان لا حکم قبل الشرع
ست ازینجا است که در تلویح نوشته و هذه المسئله تورونی اصول الشافعیه و الاثاعره
على التنزل الی مذهب المعتزله فی ان للعقل حکماً بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا یرفع
عندکم شیء من الاحکام اتمی و در بعض حواشی تلویح نوشته هذا طعن علی الشافعیه و الاثاعره
من حیث انها تنزل الی مذهب المعتزله اتمی و اقوال که از اصولیین در اباحت و حرمت منقول است
غیر باهم متخالف و احادیث درین باب نیز متخالف پس بموجب قاعده اصول اولی اعتبار
فما قطعنا بآتی نخواهد ماند مگر توقف و آن مفسر است بسبب تفسیر اول عدم الحکم ثانی عدم العلم
بالحکم یعنی نفی تصدیق ثبوت حکم یعنی معلوم نیست که درین حکم است یا نه و ثالث عدم العلم
بالحکم یعنی نفی تصور حکم علی التبعین با تصدیق ثبوت حکم فی الجملة یعنی معلوم نیست که درینجا
حکم حرام است یا اباحت و همین است مختار صدر الشریعه و محیب هم بنای جواب بر حدیث کرده
و تفسیرین اولین باطلند و معترض تفسیر اول اختیار کرده و بموجب جرم نموده و گفته که محیب معنی
توقف نفهمیده این آن مثل زنگی است که بر سوراوی خود نظر نگرفته آئینه را از بون گفت در

تلويح حاشية توضيح في نوسيد اما التوقف فقد فسر تارة بعدم الحكم تارة بعدم العلم بالحكم اما بمعنى
 نفى التصديق بثبوت الحكم اى لا يدرك ان هناك حكما ام لا واما بمعنى نفى تصور الحكم على التمييز
 مع التصديق بثبوت الحكم في الجملة اى لا يدرك ان الحكم حقا او باطلا وهذا هو المختار عند المصنف
 اما الاول وهو التوقف بمعنى عدم الحكم فبه اطل من وجه احدا انه جزم بعدم الحكم لا توقف و
 القول بانه سمي توقفا باعتبار العمل بمعنى انه يقتضى عدم العمل بالفعل كلف وتاثيرها ان الحكم
 قديم عند الاشعري فلا يتصور عدمه والتكليف بالمحال جائز عنده فلا يتوقف تعنى الحكم بالعمل
 على البعثة اذ لا موجب للتوقف سوى التحرز عن تكليف المحال ورد بان تجوز تكليف المحال
 لا يستلزم القول بوقوعه ولو سلم فلا يلزم منه ثبوت تعليق الحكم بالفعل قبل البعثة لجواز ان
 يمنع بسبب آخر تجوز التكليف قبل البعثة ليس لها الا اشعري بل هو ينافي ندره في الحسن
 الصحيح فلا يصلح الربا له وتاثيرها ان الفعل الممنوع في حكم المدعى فيجوز او غير ممنوع فيباح
 واجاب الامام بان لا نسلم ان عدم المنع في حكم المدعى يستلزم الاباحة فان المباح ما اذا
 الشارع في فعله وتركه من غير حرجان وهذا معنى اعلام الشارع نصا ودلالة بانه لا حرج على
 فاعله في الفعل الترك وعدم المنع اعلم من ذلك كما في افعال البهائم واعتراض المص عليه طار
 وتحقيقه ان هذا الاختلاف انما هو على تقدير التنزه الى ان للعقل حكما في الافعال قبل البعثة
 فحينئذ لا يجوز ان يرد بالاباحة اذن الشارع في الفعل والترك بل هما احوال الانتقال
 خاليا عن امارة المفسدة واما عدم الحكم الشرعي قبل البعثة فما لا يتصور فيه خلاص ونشأ
 هذا الاعتراض مع انه كلام على السند عدم تحرير محل النزاع وتحقيق مراد الامام فان محل
 النزاع هو ان الفعل الذي لم يرد فيه حكم من الشارع لعدم البعثة ولم يدرك فيه العقاب جهته
 حسب الواقع كاكل الفاكهة مثلا فهل للعقل ان يحكم حكما عاما بانه في حكم الشارع ما دون فيه
 او ممنوع عنه ومراد الامام ان ما لم يمنع عنه اى ما لم يدرك العقل انه ممنوع عنه في حكم الشارع
 لا يلزم ان يكون مباحا اى ما دوننا فيه من الشارع اعلا ما بان يرد دليل منه على انه

با حرج فی فعله و اگر او دلائل بان پر شد شارع البعد ببقوله الی ان یدول ترک فلا یقولون
 معنی کلامه ان الشیء الذی لم یعلم الشارع بالحرج فی فعله و ترک و عدم الحرج لم یعلم الشارع
 بعدم الحرج فیه لیکون حشوا علی ما ذکره المصنف بل یکون معناه ان ذلک الفعل یلزم
 ان یدل الشارع فاعلمه علی انه لا حرج علیه فی الفعل و ترک بان یدرک ذلک بقوله
 و هذا کلام لا غبار علیه و اما الثانی و هو التوقف بمعنی عدم العلم بان فی ذلک الفعل
 لم یعلم ام لا فباطل لانا فاعلم قطعا ان سد تعالی فی کل فعل حکما اما بالمنع عنه و لعم
 المنع و یختص ان یمنع ذلک و لا ینافض من الحکم بالمنع و الحکم بعدم المنع حتی یتنفع ایضا
 و اما التناقض من الحکم و عدم الحکم و هو لا یوجب الاباحه و اما الثالث و هو التوقف بمعنی عدم
 العلم بان حکم الاباحه فحق اذ التقدير انه لا دلیل من الشارع و لا مجال من العقل و هذا لیس
 القول بالاباحه من جهة الیقاعها علی انه بلا عقاب علی الفعل و لا علی ترک فلا خلاف
 بینهما فی المعنی و فیه نظر لان مذهب التوقف هو انه لا علم بالعقاب و عدم القول بالعقاب
 اعم من القول بعدم العقاب فکیف یتساویان فظهر ان قوله و مع ذلک فلا عقاب لیس
 بسقیم فلان القول بعدم العقاب قول الاباحه لانه معناه علی ما فسرنا فلا توقف اعم
 و مخرج شیخ کمال الدین امام المدرسه الکامله برهنه بالاصول ریاضی مرفوم ست و قسمه
 الایام فخر الدین الرازی ای سر التوقف بعدم الحکم و الاولی ان یفسر بعدم العلم لان الحکم
 قدیم عنده انتهى اکنون باید دید که اختیار کردن قولی موجود و مجرور و ترک کردن قولی راجح
 و معمول شیعار کیست این بزرگ را چنان هوای نفس غالب است که بلا تحقیق و تدقیق و بغیر
 مراجعت بکتاب فن برجه می خواهدی نویسد چون حال این کتاب که خون جگر خورده و سالها
 حال مشقت کشیده نوشته بود چنین است حال سخنان و دیگر این شخص چه باشد و آنکه
 نوشته بود در آنچه محشین بر صاحب درختار درین حصص کلام نموده اند در حواشی مذکور و در
 هر کتابی بر مقامی که مخدوش باشد حجت ابرزها آفت است انتهى حقیقت این کلام از عبارت

خطاوی و طواعی انوار که در ماقبل نقل نموده ایم بخوبی ظاهر شد سبحان الله در این کتابیکه
ایید مطلب باشد از آن کتاب مخدوش بودن همان مطلب نوشتن کار همین کس است بر عکس
همه نام زنگی کاغذ معترض بچاره بتصور اینکه گرازه چینی که بجوانشی نظر نماید من هر چه خواهم
گذاشت عامه مومنین بر آن اعتماد خواهند ساخت بهین خیال هر چه در شکم میشد از زبان برود
نفسوس که مامردمان رعایت این بچاره که شبها درین باب بحث کشیده نکرده تعذیب وی
ظاهر کردیم پس این مواعله طشت از بام شد معترض در جواز نهاسند از صاحب در مختار آرد
در باب استعانت تجلیل صاحبی و بی خیریه باین طور کرده که او مستاد حمل در مختار است و بجا
ی نویسد که صاحب در مختار در جنب آن لیوان چه رتبه دارد و در غلط و شک نیست شعاع
این طائفه آنکه هر چه موافق رای خود یابند آنرا اصح و معتول علیه گویند و آنچه مخالف طابع
یابند آنرا غلط قرار دهند مخاطب افق مومنون بعضی کتاب و تکفرون بعضی همین طائفه است
چون با سابق ثابت کرده شد که خلاص معتزله و اهل سنت در یک زمان است و نفی

توقف بعد العلم بالحکم بمعنی نفی تصور الحکم علی تعیین مع التصدیق بثبوت الحکم فی الجملة
حق است و دیگر تفاسیر باطل پس ثابت شد که قائلین بتوقف اهل سنت نه معتزله
لا زعم المعترض و صاف بدون لفظ اصحابنا ازین حمل علاوه برین است و بدون عزت
اصل را مذہب صاحب هدایه از قول صاحب علم اثبوت ثابت پس مراجعت جواب بعارضات
معترض نیست و احادیث هم مؤید ایند عاصی چنانچه حدیث ابن عباس و نیز حدیث ابی
خنی دلیل توقف است زیرا که فکله الی الله راجحه اعنها اشاره بتوقف است و اثر ابن عباس
هم بر توقف دلالت دارد و نه بر اجابت و بیان کردن حکم ماسکت علاوه از حکم باصل دلیلی بودن
برکت و نحو برای آن فرمود که در اشیا متوقفه احتمال معفو بودن است چه شاید جعل عذر گردد
آنگاه معلوم باید کرد که نزد جمهور حنفیه اجابت بعد بعثت ثابت نمی شود مگر باذن شارع تخیر
بین فعله و ترک و در مسلم البشوت مرقوم است الا بائنه حکم شرعی لانه خطاب الشرع بالتخیر انتهى

فدر سحر الرائق نوشته امافی القاعه من بانها ما ثبت لقوله وفعله على الله عليه وسلم وليس هو كتب
 ولا كتب فيه نظر شموله المباح انتهى ودر خطا و حاشیه در مختار نوشته اند تعرف الاباحه المباح
 الاباحه وفعله نعم انتهى مولوی حسین در شرح مسلم نوشته اند تعلم ان الاباحه على ثلثه احوال
 الاول الاباحه الاستبانه الثابتة قبل ورود البعث ولا شك انها ليست بحکم لانها لم تتعلق بها احاد
 بالشرع وان تعین الخطاب بها بعد البعث والثانی الاباحه الثابتة بعد البعث باللیل بدون
 خبر بان العذر كالصيد لقوله تعالى فاصطادو والنكاح لقوله تعالى فانكحوا والثالث ما ثبت
 مع الذکر كالباحه المبیته مع المحصنه ولا شك ان الاخيرین من الاحکام الشرعیة وهذا على طریق
 اهل الحق انتهى کلامه ملخصا ودر تعریف مباح نوشته المباح ما اذن الشارع بالتجیر من فعل
 وترکه انتهى بلانظام الدین ودر شرح مسلم نوشته ان الاباحه الاصلیه التي يقولون بها
 ليست من الاباحه الشرعیة فانها خطاب الشارع بالتجیر والاباحه الاصلیه ليست خطاب
 بل ذلك قائلوا انها ليست بقابله للمنفخ فالافعال قبل ورود البعث مباحه باباحه اصلیه بمعنى
 انها لا حرج فعلها وترکه فان ارید بها اذن فیه فهذا حکم آخر انتهى ازین مذکور بخوبی ثابت
 شد که با حجت شرعیة ثابت نمی شود مگر بحکم شارع وآنکه بعضی نوشته که عدم مدرک شرعی
 بجمع و فاعل ترک آن مدرک شرعی بر تخییر است و محل نزاع و خلاف است یعنی قبل البعث
 و زمان قرت نه بعد البعث رسول چنانچه معتضض فهمیده پس امر که اباحت و حرمت آن از
 شارع ثابت نشده حرام و مکروه است مگر در مقامات متعده چون فقهای معتدین و علمای
 معتبرین از ارباب اجتهاد و اصحاب استنباط ضرورت شدید در آن دیدند بحکم الضرورت
 میجایز المجدورات با اختلاف سلف و بر خلف چنانکه مکروه میدانستند آن را مباح کردند چنانچه
 سلف تلفظ بالنیة و ثوب از انجمله است و دیگر آنرا از عامه این مرتبه نیست که هر چه خواهند
 بهوای نفس خود آنرا مباح کنند در فنیة نوشته تلفظ بالنیة بدعه الا ان لا یکن قاصتها
 فی القلب الا باجرها علی اللسان فحینه یباح انتهى ودر میزان شعرائی مرقوم است قول

الله من النظر بالنية كمال في العبادة مع قول مالك انه يكره النطق بها انتهى وابن همام وابن
 قيم وملا علي قاري وديكر الكا بربر بعت بودن اين فعل تصريح کرده اند معتضد درين مقام
 لطفي کرده که بخلاف و تصرف بعبادت ملا علي قاري نقل نموده و مذاهب ملا علي قاري را بآنها
 تلفظ بالنية جلوه داد و حالانکه مذاهب ملا علي قاري بر عکس آن است و مواهب لطيفه شرح
 مسنده امام مجتهد مرقوم است و اما التلفظ بالنية فهو خلاف السنة اذ لم ينقل ذلك من النبي
 صلى الله عليه وسلم والصحابة ومن بعدهم وقد ثبت في الصحيح انه صلى الله عليه وسلم كان اذا
 قام الى الصلوة قال الله اكبر ولو كان يقول شيئا قبل التكبير لروى ذلك وقد صرح ايضا انه صلى الله
 عليه وسلم قال للمسي صلونه اذ اتممت الى الصلوة فكبر والقائمتل على تعقيب التكبير بالقيام
 غير تراخ من غير ان يخلل منها شئ اخر قال بوداؤ و سالت محمد بن اسماعيل انك تقول قبل
 التكبير شيئا قال لا و لا تباع كما يكون في الفعل يكون في الترك فمن والى على ان لا يشارع
 صلى الله عليه وسلم فهو مبتدع فتشمل قوله صلى الله عليه وسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو
 ولا يقا له بها بدعة مستحسنة استجبها المشايخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليها
 و هو صلى الله عليه وسلم واصحابه لما كانوا في مقام الجمع والاضطر لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار
 المذكور لانا نقول ثبات هذه المقدمات دليل على ان هذا امر مستحسن كلما كان مستحسنا كان افضل
 و معلوم انه صلى الله عليه وسلم لا ياتي الا بالافضل لقوله صلى الله عليه وسلم اني اخشاكم واعلمكم بافضل
 انا فان دفع حينئذ ما قيل ان التلوة بها عبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال
 المنوية بعبادة الجوارح لانه لو كان كذلك لما عدل الشارع صلى الله عليه وسلم عنها واخذ
 استحباب التلفظ بها من قوله صلى الله عليه وسلم لم يبيك حجة وعبرة و قياهم في ذلك عليه
 اخذ جميع غير متوجه لانه انما قال في ذلك في ابتداء احرامه فليما للصحابة ما يحملون به و يقصده
 من النسيك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر من ثمانين الف صلوة فلم ينقل انه قال بويت
 ان اصيل صلوة كذا وكذا و تركه صلى الله عليه وسلم سنة كما ان فعله سنة والفرق بين الحج

والصلاة أكثر من أن يغفر بها على الآخر إلى هذا مال ابن القيم في الهدى النبوي وبعده
 من علمنا الشرح على القاري في شرح المشكوة انتهى ملا على قاري در شرح مشكوة نوشته
 واجلفوا في التلخيص بابل على النية بعد انفاهم ان الجهر بالنية غير مشروع سواء يكون كمالا
 أو ماموا أو منقروا أو لا يكون على ان الجميع بينهما مستحب سهل تعقل معنى النية واستحضارها
 قال صاحب الهداية وحسن للاجماع غزمية قال المحقق الامام ابن الهمام قال بعض الحفاظ ^{من}
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق صحيح ولا ضعيف انه كان صلى الله عليه وسلم يقول عند
 الافتتاح اصلي كذا ولاعن احد من الصحابة واتباعه بل المنقول انه كان صلى الله عليه وسلم
 اذا قام الى الصلاة كبر هذه بدعة انتهى وقد يقيم من قول المص للاجماع غزمية انه لا يجزئ
 هذا القصد وهذا لان الانسان قد يغيب عليه نطق خاطرة فاذا ذكر بلسانه كان عونا على
 جمعه ثم رأيت في التخصيص قال والنية بالقلب لانه عملة والتكلم لا يعتبر به ومن اخاره اختاره
 بجميع غزمية انتهى كلامه وقيل لا يجوز التلخيص بالنية فانه بدعة والمتابعة كما تكون في الفعل
 يكون في الترك ايضا فمن الخبط على فعل لم يفعله الشارع فهو مبتدع قد يقال يسلم بها
 بدعة لكنها مستحسنة استجها المشايخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليه أو هو
 عليه وسلم واصحابه لا كانوا في مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار
 المذكور وقيل التلخيص شرط لصحة الصلاة ونسبوه الى الغلط والخطا ومخالفة الاجماع
 لكن له محل عندنا مختص بمن ابتلى بالوسوسة في تحصيل النية وعجز عن مداها فانه قيل في
 اذا تلفظ بالنية سقط عنه الشرط فاعلا خرج واعرب ابن حجر قال انه صلى الله عليه وسلم
 انطق بالنية في الحج فقصنا عليه سائر العبادات فقلنا لثبت العرش ثم انقش من جملة
 الوازات فانه لم يرد نوبت الحج وانما ورد اللهم اني اريد الحج وهو دعاء وانما لا يقوم مقام
 النية لا بجملته الشارح وهو يوفى على القصد والقصد الانشا وغير معلوم مع الاحتمال
 لا يفيح الاستدلال مع عدم صحة حمله قيسا بحال ثم قال وعدم دوده لا يدل على عدم

وقوله فلما هرام وورد بل الاصل عدم وقوعه حتى يوجد دليل وروده وقد ثبت انه صلى الله
عليه وسلم قام الى الصلوة فكبر فلو نطق بشئ آخر نقلوه عنه وورد في حديث المسي صلوة
انه قال اذا قممت الى الصلوة فكبر فقول على عدم وجود الشلفظ وذكره الجودا وانه قال فلما
بلغت اري بل يقول شيئاً قبل التكبير فقال لا انتهى ولا ذكرنا بتيقن فساد بقية كلام ابن حجر
قوله وايضاً انه صلى الله عليه وسلم لا يأتي الا بالاكل وهو افضل من تركه اجماعاً والنقل الضعيف
حاصل ان لم يلزم على ترك الافضل بحول حجة فثبت انه ان في نحو الوضوء والصلوة
بالنية مع ان دعوى الاجماع غير صحيحة قال المالكية قالوا بكبر امة والحنبلية لقوا على انه بغير
غير مستحب وان اراد به الاتفاق بين اثبات فعية والخفية فليس على الاطلاق بل محله
اذا احتاج اليه بالاستعانة عليه وقد ثبت تركه عند الاحتفاظ المحدثين بل ارب فقوله والشك
لا يعارض اليقين محاربه عظيمة من الحجب العجائب والذي تخبر فيه الى الابواب حيث جعل الوهم
يقينا وتموت الحفائذ ربما لا يقال الميثت مقدم على الثاني لانا نقول محله اذا تعارض دليلان
احدهما على النفي والاخر على الاثبات والمحصنة مساو حبلناه مثبتا او نافيها فليس معه دليل
ودليلنا على النفي ثابت بنقل الحجة من المؤيد بالاصل الذي هو عدم الوقوع في قول فانه يمتنع
فالح محل غلط ثم رأيت ابن القيم ذكرني زاد المعاد في بدو خير العباد وهذا الفقه كاصول
الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة قال الله اكبر ولم يقل شيئاً قبلها ولا يلفظ بالنية
ولا قال صلى الله عليه وسلم صلوة كذا مستقبل القبلة اربع ركعات اماماً او اماماً و
لا قال اوداد ولا قضاؤ ولا فرض الوقت من غير علم يتقبل عنه صلى الله عليه وسلم احد
قط باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مسند ولا مرسل لفظاً واحداً منها البتة ولا في
احد من الصحابة رضي الله عنهم ولا في استحجاده من التابعين ولا الائمة الاربعة وانما هو يعبر
المتأخرين وقول الشافعي في الصلوة انها ليست كالصيام ولا يدخل فيها احد الا بذكر
فطن ان الله كلف حفظ المصل بالنية وانما اراد الشافعي بالذكر تكبير الاحرام ليس الا وكيف يستوي

يستحب أن يقرأ المزمير في صلاة ركعتي الفجر في كل ركعة واحدة ولا أحد
من خلفائه وأصحابه ونوابهم وسيرهم فإن وجدنا أحدا صرنا واحدا عنهم في ذلك قبلنا
وقابلناه باقبول والتسليم ولا بد من العمل من يديهم ولا سببة إلا ما نقلوه عن صاحب
الشرع صلى الله عليه وسلم انتهى وصرح السيد جمال الدين المحدث بقفي رواية التلطف
بالنية عن المحدثين وكذا ذكره الفيرزا بادي صاحب القاموس في كتابه المستخرج بالاصطلاح
وقال القسطلاني في المواهب وبالجملة فلم ينقل أحدا عنه صلى الله عليه وسلم تلفظ بالنية
ولا أعلم أحدا من أصحاب التلطف بها ولا أقره على ذلك بل المنقول عنه في الحسن أنه قال
منفصاح الصلوة الطهور وتحميمها التكبير تحليتها التسليم نعم اختلف العلماء في تلفظ بها
فقال قائلون هو بدعة لأنه لم ينقل فعلة وقال آخرون هو منسحب لأنه عون على إحصاء النية
والغلبة وعبادة اللسان كما أنها عبودية للقلب والأفعال النسوية بعبادة الجوارح نحو
ذلك أجاب الشيخ تقي الدين السبكي والحافظ عماد الدين ابن كبر وأخطب ابن القيم في الهدى في
رد الاستحباب وأكثر من الاستدلال لما في ذكره طول ترجاعه عن قصد لاسيما والذي استقر
عليه أصحابنا استحباب النطق بها وقال بعضهم على ما لا يصح من حديث انس رضي الله عنه
أنه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول بالجملة جميعا يقول ليبيك عمرة ووجهه هذا التصريح باللفظ والحكم
كما ثبت بالنص ثبت بالمقياس لأنه يعقب هذا بأنه صلى الله عليه وسلم قال ذلك في ابتداء
أحرامه تعليم للصحابة ما يباهون به ويقصدونه من الفسك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم أكثر
من ثلاثين الف صلاة فلم ينقل عنه أنه قال نويت أن أصلي صلاة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم
سنية كما أن فعله سنة فليس لنا أن نسوي بين ما فعله وتركه فيما في القول في الموضع
تركه بنظر ما في بني الموضع الذي فعله والفرق بين الحج والصلوة أظهر من أن يقاس أحدهما
بالآخر انتهى في بحر الرائق در بيان تهذيب نوشته وهو اختيار المتأخرين الزيادة غفلة
وقلما يقدرون لسماع الأذان ومحنة المتقدمين هو مكره في غير الفجر هو قول الجمهور لا يحاكم

النودى فی شرح المذهب لاروى ان عليا رضى الله عنه رأى موزنا يثوب في العترة فقال
 اخر جواز المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثله والحديث الصحيحين من احدث في امرنا بالمسير
 منه فهو روايتي ودر میزان نوشته قول الائمة الثلاثة بان التثويب لا اذان الصبح بل جمع بينهما
 سنة مع قول الحقيقة انه يكون بعد الفجر من الاذان ولا يشترع في غير الصبح وقال
 الحسن بن صالح يستحب العشاء وقال النخعي يستحب في جميع الصلوة انتهى ودر بيان
 واجب الرحمان نوشته ويطرده اى ابو يوسف التثويب في الكل اى كل الصلوات
 انتهى ودر بيان عامه ودر عالمگیری نوشته وليس في الكفن عامة في ظاهر الرواية انتهى ودر
 طالع الانوار حاشيه در مختار نوشته وفي السراج وليس في الكفن عامة في ظاهر الرواية و
 استحبابا المتأخرون لاروى عن ابن عمر انه كان يعم الميت ويجعل العذبة على وجهه كما في القبر
 ولم يستحسنوا الا للعلماء والاشراف انتهى **عبارت مائة** فاتحة فرسومده و مشهوره
 اصلى نداده زير که از آنحضرت صلعم وصحابه و تابعين رضى الله عنهم طریقه معمول فیما بین الناس
 ست منقول نیست پس مریه منقول از آنحضرت صلعم وصحابه نباشد غیر مشهور و چنانچه صاحب
 هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم وصحابه رضى الله عنهم دلیل گرفته است منها فی کتاب
 الصلوة فی فصل الاوقات التي یکره فیه الصلوات قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکره بلعنی
 الفجر لانه علیه السلام لم یزود علیها مع حرصه علی الصلوة ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل
 فی المصلی قبل العید لانه عم لم یفعل مع حرصه علی الصلوة **صالح الطه** آوردن این برد
 روایت برای تأیید دعوی بی اصل جهت بی فہمی است کہ عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم
 چیزی دیگر و فائده قید مع حرصه فہمیدن نصیب اعدا ہدایہ سابقین اشتباہ غلط
 خاطر ہدایہ خلیل الرحمان لا مپوری شدہ بود کہ در رسالہ مسمی بر رسم الخیرات مذکور
 کردہ وجوب الشیخ بخیر تحریر و رآندہ الحال ابن بزرگ ہم اتباعا لہ درین جاہ اقتادہ زیدہ
 تحقیق درین باب آنست کہ عدم نقل مفید نقل عدم ست و نقل عدم مفید عدم نقل کہ حکما

در هر دو تغافل نیست پس ایراد هر دو روایات هدایه را در مقام مخالف مایم نمیدن خویش
 و مقتضی است اما نمی بیند که در همین جا عدم نقل هم حجت است تقریرش آنکه بعد از این
 از دو رکعت فجر خواندن مکروه است زیرا که زیاده برین دو رکعت از آن حضرت منقول
 نشده و بتفصل در مبطل قبل صلوة عید هم بحث ایند زیرا که این از آنحضرت صلعم منقول
 نشده و قید مع خرصه برای تقویت دلیل است نه تمهید تبیین صاحب هدایه در مقامات
 دیگر بدون ضم این قید هم بعدم نقل حجت گرفته چنانچه در صلوة الکاف گفته و بیس الکاف
 خطبه لانه لم یقل انتهى و در صلوة الاستسقا نوشته لا یقلب القوم ایدیهم لانه لم یقل
 انه صلیهم امرهم فذلک انتهى و در باب النوافل نوشته و فی الجامع الصغیر لم یدکر الشمانی
 فی صلوة الایمل فدلل الکراهته انه عم لم یرد علی ذلک و لولا الکراهته لرد تعیبا للجواز
 انتهى **عبارت** و منها ما قال فی کتاب الحج من احرم و فی سینه او فی قفس معه صید فلیس علیه
 ان یرسله و قال الشافعی علیه ان یرسله لانه متعرض للصید بما ساء له فی ملکه فصاریکا
 اذا کان فی بدیهه و لنا ان الصحابة رضوان الله تعالی علیهم کالوا بحرمون و فی یومهم
 صیود و دواجن و لم یقل عنهم اربابها و بذلک جرت العادة الفاشية و هی من احادیث
 الحج مخالفه آوردن این مسئله دلیل بر دعوی خانی از جنون نیست چه صورت دعوی
 اینکه امریکه منقول نیست غیر مشروع است و حال مسئله اینکه اگر کسی احرام کند و در خانه
 یاد قفسی که همراه او است جانوری باشد تا کردن آن بر محرم واجبست چرا که در
 خانه صحابه جانوران می بودند و بعد احرام زانی کردند و عاوت مستمور بران جاری گشت
 که بعد احرام جانوران را زانی کنند و عاوت مستمور مسکین حجت است از حج شرعی پس
 باتن ثابت که زنا کردن جانوران واجب نیست تا ملن یاد کرد که از دعوی چه مناسبت
 بدایه دعوی مجیبست که صاحب هدایه چند جا بعدم نقل حجت گرفته است
 اینکه معترض نهیده پس این مسئله دلیل صریح بر دعوی مجیبست که صاحب هدایه برین

قام بعدم نقاش حجت آورده چنانچه گفته و لم ينقل عنهم ارسا لها و نوات عامه صحابه هم در
 شریات حجت است و شاید حجت بودن عدم نقل برای غیر شریعی هم از ایجاب صحابه
 عارت عامه صحابه باشد که عمل باعمال غیر منقول از صحابه شرعیاً مستلزم مخالفت عادت عامه
 و شرائع است و بعضی چیزها را که با عدم منقول بودن آنها از صحابه صاحب هدایه و غیره جائز
 نوشته قطع نظر از آنکه برای جواز آنها فقهای اهل استنباط نظیری و اصلی پیدا کرده اند بجهت شد
 ضرورت است که گفته اند: الضرورات تنجز المحکورات و این ضرورت هم مقوض برای اصحاب
 استنباط و ارباب اجتهاد است نیز تخفیف غامیان در نه آنچه اهل بدع و اهلوا ایما کرده اند جهت
 و درست باشد و خیلی از تحقیق این مقام در ما سبق مذکور شد در اینجا باید دید لیکن حجت
 بودن عدم نقل مندم فعل آنحضرت و صحابه و تابعین از چند روایات درخیل بطور اتم فهم
 نگارش مبرود محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود بروایت حضرت عکرمه مولی ابن عباس
 روایت میکند که قال ابن عباس انظر السبع من الدعاء فاجنبه فالی عهدت رسول الله صلعم و
 اصحابه ان يفعلون ذلك و ابو الحسن مسلم بن حجاج نیشاپوری در صحیح خود از عماره بن رویه
 روایت میکند که انه راى بشير بن مردان على المنبر افعا يدیه فقال قبح الله ما تین ابیدین فقد
 رأیت رسول الله صلعم ما ینزید علی ان یقول بیده بكذا و اشار باصبعه المسبحه و ابو عیسی
 از نافع روایت میکند که ان رجلا خطب لی جنب ابن عمر فقال الحمد لله و السلام علی رسول
 الله صلعم قال ابن عمر وانا اقول الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیس بكذا علمنا رسول الله
 صلعم ان یقول الحمد لله علی کل حال و امام احمد در سند خود از عبد الله بن عمر روایت می کند
 که یقول ان رفعلکم ایدیکم بدقه ما زاد رسول الله صلعم علی هذا یعنی الی الصدر و و در بعضی
 حاشیه در مختار از ابن مسعود روایتی آورده که انه سمع قوما یجتمعوا فی مسجد یهللون و یصلون
 علی النبی جبرافراخ الیهم فقال ما عهدنا ذلک علی عهد صلعم و ما اراکم الا مبتدعین فاذال
 یدکر ذلک حتی اخبرهم من المسجد انتهی و امام نووی در شرح مذهب نوشته روی ان

علیاً بنهم را بنی مودنا تیوب فی العشاء و نقال اخرجوا هذا المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثله
 انتهى ودر مجمع البحرین نوشته ان سجدا یوم العید اراد ان یصلی قبل صلوٰۃ العید فنهاه
 علی رضی فقال للرجل یا امیر المؤمنین انی اعلم ان الله تعالی لا یعذب علی الصلوٰۃ فقال
 علی وانی اعلم ان الله تعالی لا یشیب علی ففعل حتی یفعله رسول الله صلعم او یحک لیه
 فیکون صلواتک عشباً و العشب حریم فلعنه ثم یعذبک به لانی ففعلک لرسوله صلعم انتهى ابن
 طاهر ورنذکره موضوعات نوشته کان عبد الله الانصاری لا یصوم رجلاً وینهی عنه ویقول
 لم یصلح علی بنی صلعم فی ذلك شیء انتهى شیخ عبد الحق ودهوی ودر ترجمه شکوة تحت حدیث
 انما الاحمال بالنیات می نویسد اتباع ما یحکما نکه در فعل واجبست در ترک نیز می باید پس آنکه
 موافقت نماید بر فعل آنچه شارع مکرره باشد مبتدع بود که اقال المحدثون انتهى و ملا علی قاری
 در مرقات تحت همین حدیث می نویسد المتابعة كما یكون فی الفعل یكون فی الترك ايضا
 فمن وطلب علی فعل لم یفعله الشارع فهو مبتدع انتهى ودر مواهب لطیفه شرح مسند امام مجتبی
 نوشته فالاتباع كما یكون فی الفعل یكون فی الترك انتهى ودر طالع الانوار حاشیه در
 مختار نوشته رنج الصوت بالذکر بدعة یعنی یوم الفطر فیقتصر ای علی مورد التشرع
 فانه مکرره عند العامة تحریماً علی الظاهر تعلیلهم بان النبی صلعم لم یفعله انتهى ودر المناقب
 نوشته الزیادة علی الثمان مکرره بالاجماع اسی باجماع ابیحنیفه و صاحبیه و الاقصیه بها
 تحکیمه کذا فی النهج الفائق و قال صاحب البدائع انه مکرره لانه لم یرو عن النبی صلعم
 انتهى ودر بحر رائق نوشته مکرره ان یقال الا اذا ان حی علی غیر العمل لانه لم یشهد عن النبی
 صلعم و سید شریف جرجانی و در باب محرمات شرح خلاصه کیدانی نوشته و الزیادة
 فی التکبیر بان یقال الله اکبر الا علی لانه غیر منقول عن النبی صلعم و لا من الصحابة انتهى
 و در باب الصوم کفایه شعبی نوشته الا بام اذا اتم التراويح بعشر تسبیحات و قام و
 شرع فی الجودی عشر علی ظن انها عاشر ثم علم انه زیادة فالواجب علیه و علی القوم ان یصلح

ثم يقضون وحدها لان الصلوة اجتمعوا على هذا المقدار فالزيادة فيه حديث وكل حديث
 بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار الا ترى انه لا يجوز ان يصلى التراويح اربعا
 اربعا والكان المذهب عند ابي حنيفة ربح الافضل في صلوة الليل ان يكون اربعا لانه ان الصلوة
 اجتمعوا على الركعتين وعمر رضي الله عنه فعل وكذلك علي بن ابي طالب وغيرهما هكذا اصلوا التراويح
 فلا يجوز لنا ان نحا الفهم من العدد والموضوع ومن صلى وحده في بيته او في المسجد فانه يجوز
 له ان يصلى اربعا اربعا ما في الجماعة فلا يجوز الزيادة على الركعتين لاجل المصلحة انتهى
 ودرماناكي پنجين مرقوم است ودر كنز العباد شرح اوراد نوشته بكرة الدعاء عند ختم الله
 في شهر رمضان وعند ختم القرآن بجماعة لان هذا لم ينقل عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا من الصحابة
 رضوان الله تعالى عليهم اجمعين انتهى ودر فتاوى كبرى ومنتخب عجيب وابرار ايشامى
 بن محمد بن نوشته در محيط نوشته كه قراءة الكافرون الى الآخر مع الجمع مكروه وبتدائها
 بدعته لم ينقل عن الصحابة والتابعين انتهى ودر نصاب الاحساب وعلالم كبرى پنجين
 نوشته در كتاب ملقط نوشته بكرة المصافحة بعد الصلوة بكل حال لان الصلوة صالحة
 انتهى ودر ترشيح واليضاح المطالب ومحال الطالبين ودفاتر النبي وخلاصة الفقه از
 ناصرى وكافى وحاشية مصابيح نيز پنجين نوشته ودر باب الجنائز ودر فتاوى نوب
 ولا قراءة ولا تشهد فيها وعن الشافعى الفاتحة في الاولى وعندنا يجوز بنية الدعاء بكرة
 بنية القراءة لعدم مهورتها فيها عنه صلعم انتهى ودر تحفة الفقهاء مى نوب لا يبرأ المحجب على
 قوله رحمه الله وبركانه لانه لم يرد فيه الاثر انتهى ودر باب الجنائز جامع الروايات مى نوب
 وروايات آورده كه فاتحة بعد مكتوبه براى مهمات وغيره مكروه است زيرا كه منتهى الى
 صحابه و تابعين نيست بدعت است انتهى ودر خزانه الرواية نوشته درود و غير خداوند بر
 كل يوره و چنينه نيامده پس بايد انتهى الغرض آنچه مذکور شد خلاصه اش آنكه از كلام
 حضرت علي وعبد المدين عباس وعبد المدين عمرو وعبد المدين محمود وعماره بن يوسف

و عهد السمانه صای و احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و مستدرک امام احمد
 و آیات شریع مذهب امام نووی و تذکره ابن طاهر قسطنی و مرقات ملا علی قاری و مذهب
 لطیفه شرح مسند امام اجمینف و ترجمه مشکوٰۃ شیخ عبدالحق دهلوی و مجمع البحرین و در مختار
 و طریح الانوار خاشیند و مختار و مینیة المصلی و بحر الرائق و شرح خلاصه کبیری سید شریف
 زنجانی و کفا پیغمبی و امالی و محیط و نصاب الاحتساب و ترشیح و البیان المطالب و طائف
 البنی و خلاصه السنن و کانی و حاشیه مصابیح و تحفه الفقهاء و واقعات و کنز العباد
 و محکم الطالبین خزانه الروایه و جامع الروایه و فتاوی کبری و مختار الفتاوی و فتاوی
 تحجیب و فتاوی بار ابراهیم شاهی و فتاوی عالمگیری بخاری ثابت که عدم نقل و عدم فعل آنحضرت
 و صحابه و تابعین حجت است **عبارت مائه** در جواب سوال پنجاه و دوم مفهوم عبارت
 چند نوشته اند فی البحر الرائق البدهعه ما احدث علی خلاف الحق المتلقى من رسول الله
 صلعم من علم او عمل او حال بنوع شبهه که بخان و جعل دینا قویا و صریحا سقیما از جواب
 سوال پنجاه و سوم نیکه مفهوم بدعت را بیان کرده اند که ما احدث علی خلاف الحق المتلقى
 عن رسول الله بنوع شبهه و ایشان حاجت تقسیم بدعت را بدعت که است ضلالت است
 و ضلالت این حکم کیان ضلالت است چه این معنی نقل کرد از بحر الرائق و صاحب بحر الرائق
 در همان کتاب دو مسئله تلفظ به بدعت گفته که بدعت حسن است و بدعت چندی جادوان
 کتاب موجود هر ایه مبنای این تعلیط کمال جهالت است ایامی دانند که بدعت
 و سنت یعنی الطریقه السلوکه فی الدین مقابله است و در مقابل مخالف ضروری است
 پس مقابل سنت که مخالف است چگونه حسن باشد زیرا که اینچنین مخالف سنت است ضلالت
 است خطیب از جابر رضی روایت کرده که قال قال رسول الله صلعم احدثت باحقیقه المستهزیه من
 مخالف سنتی فایس منی و سنید در حاشیه مشکوٰۃ نوشته کل مخالفه للسنه ضلالت انتهی
 و نیز این ملک در شرح مصابیح نوشته کل مخالفه للسنه ضلالت انتهی و ابن اثیر مرز

در بنایه نوشته فاما كان في خلاف ما امر الله ورسوله فهو غير الذم والانكار انتهى واما که صاحب
بحر الرائق بعضی جهادعت احمدی نوشته باعتبار معنی لغوی الفا شده نه باعتبار معنی شرعی
که مقابل سنت است چنانچه معنی محمودی باشند و آنچه منقسم بحسب و سیه است همان معنی
لغوی اند یا شرعی قریب بمعنی لغوی در ذاموس نوشته و البدعة بالمکسر احدث فی
الدين بعد الالال او ما احدث بعد النبي صلعم من الاهواء والاعمال انتهى قاضی عیاض
شرح محکم سلم نوشته فان احدث بعد النبي صلعم فهو بدعة و البدعة فعلا بالمسبغ الیه فوافق
اصلاح السنه اولیقا س علیها فهو محمود و ما خالف اصول السنن فهو ضلاله انتهى و شیخ غلبه
و بلوی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته بر صریح برادر شده بعد از پیغمبر صلعم بدعت است پس آنچه موافق
اصول و قواعد استوار است مسلم و قیاس کرده شده است بر آن آنرا بدعت حسنه گویند
و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلاله خوانند انتهى و ابن حجر عسقلانی در فتح البیضاء شرح صحیح بخاری
تحت شرح الامور محدثاتها نوشته بفتح الدال جمع محدثه و المراد بها ما احدث و لیس له اصل
فی الشرع لیس فی عرف الشرع بدعة و ما کان له اصل بدل علیه الشرع فلیس بدعة فالبدعة
فی عرف الشرع مذمومة بخلاف اللغة فان کان شئ احدث علی غیر مثالیسم بدعة سواء کان
محمودا او مذموما و کذا القول فی الحدیث و فی الام المحدث قال الشافعی البدعة بدعتان
محمودة و مذمومة فوافق السنه فهو محمود و ما خالفها فهو مذموم انتهى و در شرح اربعین آیه
لحسین بن صفی بر قوم سنت و المراد بالبدعة ما احدث حالا اصل یعنی الشرعیة بدل علیه و اما
ما کان له اصل فلیس بدعة شرعا و ان کان بدعة لغة انتهى و در کتاب بذیل شرح حدیث خیار
نوشته ثم اذا دریت ما تلوت علیک فاعلم ان الحديث علی عمومہ و لا تخصیص فی قوله علیه الصلوة
و السلام کل بدعة ضلالة فانه صلعم بن جمیع مافیة اصلاح الدین و الدنیا و ما اهل و عین ما هو
فیہ فساد الدین و الدنیا و ضرر و کیف لا وقد قال الله تعالی یدمکم و انتم
حذیکم نعمتی و رضیتکم الاسلام دینا و قال رسول الله صلعم ما ترک من شئ فیکرم

الى الجنة الا قد صدقتم وما تبرکت من شئ بعدکم من النار الا وقد صدقتم به ثم انکم علی البیضاء
 لیعلموا کثیرا لانه یزید عنہا بعدی الا لک انتہی و نیز در همین مقام این کتاب مرقوم است
 فان قلت قد استشهد البیہدہ نوحان حسنة وسینة فکیف کل بدعة ضلالة بلا تحقیق قلت
 المراد من البیہدہ فی الحدیث البدعة الشرعیة فہی عمل لیس له دلیل شرعی و کل ما فعلہ او امره
 بالتشایع صلوة اللہ علیہ فعلمہ اولم یفعلہ و سوا وقد فعل علی عہدہ اولم یمکن علی عہدہ لانتفاء
 شرطی انقضاء وجوبہ و ما لانتفاء من وجوب او کما یجاب فہو لیس بدعة شرعیة و استہران البدعة
 نوحان بدعة لغویة و ہی ما ابداع و اخترع اعلم من البدعة الشرعیة و قولہ عزم فی التراجع
 لغت البدعة مرادہ بدعة لغویة الخ و قد یقادی جامع الروایات نوشته در مصاب الفقہی
 ارد ہذا چہ کہ بدعتی سنہ مجتہدان قرار دادہ اند همان صحیح است و اگر کسی درین زمانہ چیزی بدعت
 حسنة قرار دہد مخطا است زیرا کہ در مصنفی میگوید کہ کل بدعة ضلالة فی زمانہ انتہی شاہ خوب
 الہ ابادی در کلمات متونہ فی المقاصد المتخلفہ می نویسد و در مکتوب صد و ہشتاد و ششم از جلد
 اول مکتوبات شیخ احمد سرہندی قدس شہ کہ بخواجه عبد الرحمان مفتی کابلی صدور یافته
 واقع شدہ کہ از حضرت حق سبحانہ و تعالی تضرع و زاری و التماس و افتقار و ذل و انکسار در
 سبہ و چہار منسلہ می نماید کہ ہر چہ در دین محدث شدہ است و مبتدع گشتہ کہ در زمان
 خلیفہ بر خلفای راشدین او نبودہ اگر چہ آنچہ ز روشنی مثل فلان صحیح بود آن صحیفہ
 باجہنی کہ باو ستند اند گرفتار عمل آن محدث نگرواناد و مقنون حسن آن مبتدع نگنا و بحرمہ
 السید الخارف و آلہ الابراہیم علیہم الصلوٰۃ والسلام گفتہ اند کہ بدعت برد و نوع حسنة
 و سبہ حسنة آن عمل نیک را گویند کہ بعد از زمان آن سرور خلفای راشدین علیہ و
 علیہم من الصلوٰۃ التماس و التماس الکلہا پیدا شدہ باشد و رفع سنہ نماید و سبہ آنکہ رافع
 سنت باشد این فقیر در ہر بدعتی ازین بزرگداشت حسن و نورانیت شاہدہ نمی کند و جز
 آنکہ ذرت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز بواسطہ ضعف بصارت بطراوت

و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند و اندک خسارت و نواست نتیجه نداشت
 ۵ بوقت صبح شود و پیر روز معلومت که با که باخته عیش در مشرب و پیر سید البشر
 میفرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات من احدث فی الامرنا هذا البس نهر و در هر یک
 مرد و باشد حسن کچا پید لکن و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر احدث کتاب
 و خیر الهمدی همی محمد و شر الامور محدثان و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة و السلام
 ادریکم تقوی الله و السمع الطاعة و ان کان عبد احب شیئا فانه من یحیی منکم یسیری احیافا
 کثیرا فعلیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين المهديين من تسکوا بها و عصبوا علیها بالنوا
 و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة برگاه بر محدث بدعت باشد
 و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث مفهوم میگردد
 آنست که بدعت رافع سنت است تخصیص به بعضی ندارد پس هر بدعت رافع سنت
 بود و قال علیه الصلوة و السلام ما احدث قوم بدعة الا رفع قبلها من السنة فتمسک بسنة
 خیر من احدث بدعة و عن جسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا تبع الله من سنتهم مثلها
 لا یبعد الیه هم الی یوم القيامة باید دانست که بعضی از بدعتها که علما و مشایخ آنرا احسنه و آن
 اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم می شود که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عا
 را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادت بر عدد سنون که
 سه ثوب باشد نسخ است و نسخ صین رفع و همچنین آنچه ارسال فرش را بجانب دست
 سخن داشته اند و سنت در فرش ارسال آن بین الکفین بر ظاهرست که این بدعت
 رافع سنت است و همچنین است آنچه علماء در نیت نماز
 مستحسن شده اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه لغویان سوره علیه و
 علی آله الصلوة و السلام ثابت نشده نبی ولایت صحیح و بر روایت ضعیف و نه از احوال
 کرام و تابعین عظام که زبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند که بخیر میفرمود

میفرمودند پس زبانی بدعت باشد و این بدعت را حسن گفته اند و این فقیر نیز
 بر این بدعت چه جای رفع سنت که رنج فرض نماید چه در تجویز این اکثر مردم زبان گفتار
 نمی نمایند و از غفلت قلبی یا کن ندارند پس درین ضمن فرضی از افاضی باز که نیت قلبی باشد متروک
 میگردد و با دوازده میرساند علی بن ابی القیاس سائر المبدءات و المحذات فانها زیادات علی
 و لو بوجه من الوجوه و الزیاده نسخ و النسخ رفع فعلیکم بالاخصار علی متابعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله من الصلوات اتها و من التسلیمات الکها و الاکتفا علی اقتداء اصحابه الکریم فانهم
 کالجزم باهم قدیم استیم فاما القیاس و الاجتهاد فلیس من البدعة فی شئی فانه منظم علی
 النصوص لا منبت امر زاندا معتبرا یا اولی الالبصار و السلام علی من اتبع الهدی و التمس
 متابعت المصطفی علیه و علی الله الصلوات و التسلیمات انتهى شیخ عبدالحق محدث دهلوی
 در ترجمه شکوة تحت فعلیکم بنویسند و سنته انخلاف الراشدین المهدیین می نویسد پس لازم
 گیرد بر خود سنت مرا و سنت خلیفهای مرا که اهل رشد اند و راشد دهلوی و بره بودن
 خلاف غیر اهل رشد و راه راست یافتگان و مراد خلفای راشدین خلفای اربعه
 نوشته اند هر که بر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان در دین هر که
 بنویسد گفتن آنی خود بدعتی پیدا کند و بحقیقت سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم
 سنت پیغمبر است که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود بعد از آن در زمان ایشان
 یافته و مشهور گشته و مضایق ایشان شده چون مظنه آن بود که یکی از اجتهادها
 بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد و وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفای
 راشدین بآن حکم کرده اند اگر چه باجتهاد و قیاس ایشان بود و موافق سنت نبوی است
 و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانچه فرقه زائعه کنند انتهى و تحت و ایام و محذات
 الامور نوشته و در و در و در و در از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت
 و زمان خلفای راشدین نبوده انتهى و در ترجمه حدیث ما احدث قوم بدعة الا سنع

شبهان السنه فتسک بسنه خیر من احداث بدعت نوشته نوید بدعت قومی بدعتی را
مگر آنکه بدعت شده مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت
باشد همین قیاس اقامه سنت قانع بدعت خواهد بود پس جنگ در زدن بسنگ اگر چه ایک
باشد بهتر است از نوید بدعت بدعت اگر چه حسنه است زیرا که با تباع سنت پیدای شود
نیز و بگرفتاری بدعت درمی آید طبعه بشکایت ادب استنجا بر وجه سنت بهتر است از
بنای رباط و در سه چه سالک بر عایت ادب استنزی می کند بمقام قرب و تکران
شترل میکند از آن و این سودی بیگردد و ترک افضل از آن تا بمرتب است و تنب که آنرا ترک
قلب و طبع و خشم گویند میرسد لغو باشد من ذلک انتهی و حضرت مجتهد ثانی در مکتوبات
خود می نویسند و اجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ و روشن بدعت
احترار نماید بوی ازین دولت بشلم جان او برسد و این معنی امر و متعسست که عالم در دریای
بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرازم گرفته که مجال است که دم از رفع بدعت زند
و باجیای سنت لب کشاید اکثر علمای اینوقت رداج دهند می بدعت اند و محو کننده می
سنت بدعتهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بخوار بلکه باستحسان آن قوی
میدهند و مردم را به بدعت دلالت بنمایند چه میگویند اگر فضیلت شیوه پیدا کند و ماحل
متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر
همان است که از صدر اول آمده است تا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کا ذکر فی الفقار
انفیثیه قال الشیخ الامام شهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان شیخ
و ناخذ بقول اصحابنا التقیدین همهم الله سبحانه لان التعامل فی مبداه لا یدل علی الجواز
و ناخذ لعل علی بخوار میگویند علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی
النهی میده علی الله الصلوٰه والسلام ایام علی ذلک فیکون شرفا منه علیه و علی الله
الصلوٰه والسلام و اما اذا لم یکن کذا لک لا فیکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک

من الناس كافة في البدان كلها ليكون اجماعا والاجماع حجة لا يرى انهم لم يتعلموا على
 بيع الحمر وعلى الربو لا يفتي باحل وشك نیست که علم بتعال کافه انهم وبعمل جميع قری و
 بدان از حیطه بشر خارج است باقی ماند تعال صدر اول که فی الحقیقت تقریر است ازین
 سرور علیه وعلی کله الصلوة والسلام وراجع است بسنت نبوت وعلیه وعلی الہ الصلوة والسلام
 بدعت کجاست وحسن بدعت کدام اصحا کرام را در حصول کلمات صحبت خیر البشر کافی بود
 را از تعلای سلف هر که بدعت رسوخ مشرق گشته است بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و بسبب
 و جذبه قطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت سنت سنیست علی صاحبها الصلوة والسلام

والتحیة واجتباب اذ بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا علی متابعت السنة وحبنا عن ارتکاب البدعة
 بخبرته صاحب سنته وعلی الہ الصلوة والسلام والتحیة انبی انچه از حدیث خطیب و عبارت
 حاشیه شکوة معیبدند و شرح معایج ابن ملک و نهاییه ابن اثیر خری و قاموس مجد الدین
 فیروز آبادی و شرح معجم مسلم قاضی عیاض ترجمه شکوة شیخ عبدالحق دهلوی و فتح الباری
 شرح معجم البخاری ابن حجر عسقلانی و شرح اربعین نووی لمعین بن صفی و فتاوی جامع الروایة
 و کتاب المغفرة و صفی کلمات مؤلفه فی المقاصد المختلفة و مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی
 گذشته خلاصه پس آنکه بدعتیکه مقابل سنت است هرگز منقسم نیست بلکه کل آن ضلالت
 و آنکه منقسم مقابل نیست زیرا که حسن مخالف سنت نمی باشد بلکه همان راسته گونا
 که موافق سنت باشد و اصل و نظیری یافته شود و آن قیاسات مجتهدین اسیل اجماع اند و
 این حکم سنت است بدعت پس همه از اخباریات این مردمان عامی از قسم ضلالت است هرگز
 حسن شدن نمی تواند عبارت با آنکه جایکه بدعت را مطلق گذارند بدعت نیست
 بر ادعای باشد معالطه این هم دعوی بی دلیل محض است هر ایه این دعوی دلیل
 کافی دارند که در کمال بدعت بدعت سینه است و بجای خود ثابت شده که المطلق اذا
 اطلق یراد به الف و الکامل پس ضرورتی که جایکه بدعت را مجرد از قرین مطلق گذارند میسر

باشد و انچه از الحلاق بدعت حسنه را گرفته اند بدلات قرآن است شیخ عبد الرؤوف بنی
 در شرح جامع صغیر نوشته ان البدعه غلبت علی ما لم یشهد الشرع بحسنه انتهى و ابن اثیر
 جزری در جامع الاصول نوشته اکثر ما یستعمل البدعه عرفانی الذم انتهى در ذخیره اللمکیر
 چند جا فطریعت مطلق می آید مراد ازین غالباً قبیح است انتهى در جواب امر واجب البقیه اظهر است
 لهذا تعرضی بان زفت عجبات اربعین خواندن نماز مهول در کتب حدیث و فقه
 که معتبر و مضبوط اند از نظر نگارنده لیکن در بعضی وظائف و رسائل صوفیه نوشته است
 بر قول و فعل مشایخ فتوی جاری نمی شود انتهى ملخصاً معانی شیخ الاسلام آن
 نماز را در زیر سنت نوشته و لطلاق مشایخ در فقها شائع است و مجیب را بر کدام فعل ثباتی نیست
 مقدم اتباع هواست و در نه در جواب سوال هشتم و ششم تسک بفوائد الفوائد می نمود هر تقدیر
 میگویم که مجیب صرف با احتمال محل لفظ مشایخ بر صوفیه فتوی دادن نتوانست پس تسک
 بکتاب سید آدم نبوری و مرآة الصفا چگونه درست شد و چرا بر قول شان فتوی دلو لطف
 اینکه جایکه فتوی جایز نبود از قسم فضائل اعمال که توسع در آن جای نیست و اینجا که فتوی باب
 تکفیر که محل کمال احتیاط است انتهى هر چه رسائی منبع شریف معلوم شد شیخ الاسلام
 صلواته هوالاکی تحت سنت داخل کرده بلکه سنت بودن تصدق از شرع نقل زده و نیز
 از شرع آورده که اگر تصدق میشود نماز خواند و خود این نماز را عادت مشایخ نوشته و در
 همچنین مقام متبادر از مشایخ صوفیه می باشند نه فقها چنانچه بر ناظر سیاق و سباق کلام
 شیخ الاسلام مخفی نیست و از مردودان شمنه نهایت عجبت که امریکه از کتاب و سنت و قیاس
 مجتهدین و اجماع امت اصلی و سندی ندارد چگونه آنرا سنت پندارد و عادت فقها قرار دهد
 اگر معترض را دعوی سنیت آن بجز از حدیثی ثابت میگردد و این قسم نه از فضائل اعمال نه
 در این توسع بر رطب و یابس مجیب در سوال هشتم و ششم بر گزینای فتوی بر روایت فوائده
 نکرد و تا کنجایش کلام معترض در بی مقام باشد و در مسئله گنگنه کسب تسک به کتاب سید آدم

بخونی از اینست که در آن کتاب سند از کتاب علم الهدی می آید و کتاب مرقاة الصفادر
 فقه است و معین این سلبه بجای خود مدلل است بی اصل و سند نیست پس در این سند
 فتوی بر قول مشایخ نیست و آنچه مخض از بحر الرئی نوشته که لا یخرج الرجل من
 ایمان الا بحره ما اذخذه فیه الخ در آن کلام نیست متنازع فیه اما زات تکذیب اند که کنگنه
 نبی آنهاست و بالاتفاق از مجر و ارتکاب آنها حکم کفر بجا جاری می شود و ارتکاب
 ثبائت کفر لازم آمدن از مقصود محیب فرسنگها دور است و آنکه مخض از بحر الرئی نقل
 نموده که و لا یخرج من المجهدين الخ در بجا صحبتی عام است از بنفیه و بنظیر پس
 نفوذ کردیم که کفر نفس بن کنگنه از مجتهدین ثابت نیست مگر کفر نفاق البته از مجتهدین
 ثابت است و آنکه مخض از بحر نقل نموده وقد ذکره ان السند المتعلقه بالكفر اذا كان بها
 تسع تسعون احتمال الکفر الخ این حکم در سند است نه در امارات تکذیب و اگر از این چنان
 می فهمند که چون در یکس نو و نه چیزهای کفر یافته شوند و یک چیز اسلام را نسر
 حکم اسلام کرده خواهد شد مخض غلط است زیرا که چون شخصی مثلاً شکر قیامت یا مکر یا
 کدای رسول و در آن همه چیزهای اسلام یافته شوند بجز یکی از آن حکم اسلام نخواهند کرد با آنکه
 همه آنکس من یک وجه کفر یافته می شود و باقی وجوه اسلام اکنون باید دانست که کنگنه مثل
 زنا راست زیرا که چنانکه زنا را علامت عتیا بر همان از منود است چنان کنگنه علامت عتیا
 نوشته ان منود است پس هر دو را در بودن علامت تکذیب دین بر باید تصور بد
 و کنگنه بسن از دینیات و عبادات قوم منود است چنانکه همه که عبارت از شادی
 کنشائی در عهد ایشان است و این امر در پوتی رام دلی ایشان که ماخذش بنوده بید
 پزان است و خاص بر هر اسم شادی در مذهب این قوم موضوع شده مذکور است و
 بهر عبارت از آن سن که شش نهاده گردان هفت بار طواف میکنند پس کنگنه
 بسن از غلط امارات تکذیب است و میباید نوی نوشته الکفر لغته ستر النعمه و اصله

لا یخرج من المجهدين الخ

الاكفر بالفتح وهو استرومند قبل منازعه والليل كاذب وكلام القصة كافر وفي الشرع انكار
 ما علم بالضرورة بحج الرسول به عم وانا عبد ليس الغيار وشهد الزناد وكجها كذا لانا نازل على
 التلذيب فان من صدق الرسول لا يجزى عليها طار الا انها كفر في انفسها انتهى ودر ظهور
 من نوسيد من وضع فلسفة الجوس على راسه فسل الای انكر عليه فقال ينبغي ان يكون بقلبه
 سويا او متقي كفر لانه البطل حكم ظواهر الشريعة انتهى ودر عالمگیری نوشته يكفر بوضع
 فلسفة الجوس على راسه على الصحيح الا بضرورة دفع الحوادث انتهى ودر خلاصة مذكور است
 من وضع فلسفة الجوس على راسه قال بعضهم من المتأخرين ان كان ضرورة البرد او
 الحرجي يا سبها لا يكفر الا كفر انتهى وفي المحيط ولكن الصحيح انه يكفر مطلقا وضرورة البرد ليس
 بشئ لا مكان محرمها وخرجها بملك الهية حتى يصير قطعة اللبد في دفع البرد فلا ضرورة الى سبها
 على تلك الهية انتهى ليس كفر كنگنه بتن ظاهراست و متاخران تصحيح يكفر انهم كرده اند
 در مرقاة الصفات و منافع المسلمين مطالب المؤمنين و خلاصة المعارف سيد آدم بنوری
 از اجل خلفای حضرت احمد سرندی مجدد الف ثانی در عهد شاهجهان بادشاه بودند از
 کتاب علم الهدی کفر آن مرقوم است لیکن باید دانست که آنکه از کیفیت کنگنه آگاه شدند
 و این را امارت تکذیب و رسم دینی کفارند استند و در جهالت مرتکب این فعل شدند
 البته بسبب جهل محض از حکم کفر خوانده ماند چنانچه ملا علی قاری در شرح فقه اکبر در کلمات کفر
 نوشته اما اذ الکلم الکلمه ولم يدرا بها کلمه کفر ففی قناوی قاضی خان حکایت خلاف من غیر محرر
 حيث قال قيل لا يكفر بعذبه باجهل وقيل يكفر ولا يعذر باجهل اقول والاعلم الاول
 اذا كان من قبيل ما لم يعلم من الدين بالضرورة فانه يكفر ولا يعذر باجهل انتهى وانك
 مقتضی عبارت شرح مواقف نقل کرده که ولو علم انه شد الزناد لا تعظم دين انصار
 الحق در آن نفی کفر نمایند و بین الیه است نفی کفر باغبان و احکام خدا بر شریعت از بین
 مقرر نام عبارت شرح مواقف در اینجا نقل نه نموده لهذا عبارتیکه ما قبل آن عبارت که

معترض نشان زده واقع است بجز تحریر دومی آید تا مطلب کتاب بحجلی مستقش خاطر گردد
 اینست مقدمه الثالث فی الکفر و هو خلاف الایمان فهو عندنا عدم التصديق للرسول
 فی بعض علم بحیه ضروریة فالقبیل نشأ الزنار و لا یس الغیار بالاخیار لا یكون کافرا
 اذا کان مصداقا له فی الكل و هو باطل جماعا قلنا جعلنا الشیء صادرا عنه باخیاره علمه
 الحکیم فحکما علیه بذلک ای بکونه کافرا غیر خلاف ولو علم انه شد الزنار ارجح انتهى در
 بیان سجد ششم نه شده سجد ششم منینعی ان بکون مومنا و الاجتماع علی خلافه قلنا هو
 دلیل عدم التصديق ای سجوده بیل بظاهره علی انه لیس بمصدق و نحن بحکم الظاهر فذلک
 حکما لعدم ایمانه لا لان عدم السجود لغیر یسر داخل فی حقیقه الایمان حتی لو علم انه لم یسجد بها
 علی سبیل التعظیم و اعتقاد الالهیه بل سجد لها و قلبه مطمئن بالتصديق لم حکم بکفره فیماینبه
 و بین المدا و اجری علیه حکم الکفر فی الظاهر انتهى و آنکه معترض نوشته که تشبیه مدامیکه قصد
 تشبیه نگند نباشد حکم صریح است بلا دلیل و سنده چگونه اینکلام بمعرض تسلیم درآید و آنچه
 اندوخته نقل کرده مرادش بظاهر آنست که تشبیه در امور معتبرست که مصالح قصد تشبیه با
 نه در امر ویرگیزان مستفاد نیست که بدون قصد تشبیه تشبیه ممنوع نیست و بر نقل عبارت
 حمادیه جریع نمودن تعبیر از عقل است مجیب روایت حمادیه برای حرمت قتل امریه و غیره نقل نموده
 فتوی داد و درین مسئله مقول کلام حنفی المذهب نیست اگر عرض آنست که در مسائل الظاهر
 مداهنت را با کار بردن و بر جواز محرمات فتوی دادن تبسیر مستغنی است و در باب افتا
 رعایت مستغنی ضرورست و شریعت را تابع هوا نمودن لازم و مجیب باین رعایت فتوی غلط
 البته محل جواب نیست و اعراض معترض باین مقام از آنست که هنوز این بیچاره ندانسته
 که عمل بالا احتیاط اولی است و از اختلاف برآید و بطریق اجماع سلوک اختیار کردن کمال
 رعایت فتوی بر احوط دادن کار اهل حق است ندانم که معترض درین مقام بیسردانچه
 نمیده که از عدم اخذ آن بر مجیب جریع نموده و چون در عبارات حمادیه کفر قلند و عبادی مرقوم

بنده ابرایت خزان حکم جنس این مسائل را بیان فرموده پس آوردن عبارت خزانة
 خط فہمیدن از دیوانگی بیش نیست **عجارت مائتہ** و اگر لفظ اباحت در اصل
 اشیا کرده شود پس بظاهر معلوم میشود که مقرر کردن یوم عرس جائز باشد لیکن این امر
 مردودست بدو وجه یکی آنکه حدیث صحیح در مشکوٰۃ المصابیح بروایت نسائی مرویست
 دلالت دارد برین کہ ہیئت اجتماع نزد قبر مثل یوم عید اجتماع نباید کرد و من اہل ہرۃ رفتہ قال
 سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا و صدوا علی فان
 صلوٰتکم تبغی حیث کتم رواہ النسائی کذا فی مشکوٰۃ یعنی روایتست از اہل ہرۃ کہ گفت
 کہ شنیدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کہ فرمودند مگر دانیہ خانہای خود را مثل قبر نگذارید و مردمان در آن افواج
 و حفتہ باشند و بیج عبادتی و نزاری در آن نمیکردہ باشند و مگر دانیہ قبر را عید گاہ کہ اجتماع کنید
 بخریت و سرودن اہل و عجب کہ موجب غفلتست چنانچہ ہود و نصاری بر قبور اخیان خود میکنند
 و در روز خستہ بزن و اندیشہ نکنید از بعد مسافت زیرا کہ در و دشما میرسد ہر جا کہ باشد
 روایت کرد اورا نسائی چنانچہ در مشکوٰۃ شریف موجودست قال فی مجمع البحار فی شرح
 الحدیث یعنی قولہ لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارۃ قبری عیدا و قبری مظهر عید ای
 لا تجتمعوا لزیارۃ کا اجتماعکم للعبید فانه یوم لہو و سرور و حال الزیارۃ بخندانہ دکان داب اہل الکفر
 قادر ہنم القصۃ او من جبر عیدۃ الاوثان حتی عبدوا الاموات انتہی ترجمہ اش اینکہ یعنی ہرگز
 نہ کنید زیارت قبر را عید گاہ یا قبر را محل ظہور عید یعنی اجتماع نکنید و جمع شوید برای زیارت قبر
 مانند جمع شدن شما در عید زیرا کہ روز عید روز لہو و خمر شنیست و حال زیارت قبر خلایق
 است یعنی محل عبرت و یاد آخرتست و بود این قسم حال اہل کتاب پس باعث خستہ
 راستی دل و بود عادت بت پرستان تا آنکہ پرستش کردند مردگان لیکن این عید محض
 بعرس نزد قبر بخلاف وجہ دوم کہ عامست کہ عرس نزد قبر باشد یا غیر قبر **مخالطہ**
 عجیب است لالیست کہ دلیل از دعوی بیگانہ محض چنان دعوی اینکہ مقرر کردن یوم عرس مردود

در نیش حدیث و مدلول حدیث حسب بیان بحیث منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر نیست
 اجتماعیه بر وجه حدیث این مدلول این طور تعبیر شود که اگر داند قبر مرا عیدگاه که اجتماع بر
 و سرور و لهو و لعب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن بر نیت و سرور و لهو و لعب
 موجب غفلت است نه نفس مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه با
 داده که اجتماع بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس با اجتماع
 بخواندن قرآن هرگز متنازع و نیکو آخرت هرگز در آن داخل نیست بلکه این دلیل محبت آن
 به عاست چه در اکثر اعراض مروجه این دیار اجتماع بر نیت و لهو و سرور می باشد و همین
 اجتماع را در عرف بعرض تعبیری نمایند پس چون شارع ازین اجتماع منع فرموده پس قبح
 تقریر یوم برای این اجتماع هم ظاهر شد پس در تقریر یوم عرس قبح تعبیر است و نه بیان تقریر
 قبح لعینه هم است که تقریرش عنقریب خواهد آمد پس کلام محیب بطور اغلب را قلم گوید که اجتماع
 برای قرآن خواندن و غیره نیز از همین حدیث ممنوع است که سقوط حدیث دلالت واضح بر آن
 دارد و آنحضرت صلوات الله علیه اجتماع بر اگر چه برای قریه قرآن و غیره باشد منع فرموده که سبب
 حصول بر نیت است و قبر محل آن نیست و تمه حدیث مشاهد بر نیت معنی است که فرموده صلوات
 علی خان صلوات الله علیه تلغنی حیث گنتم یعنی نه حاجت تکلف کردن در معاودت بقبر برای زیارت
 در و نیست بلکه از هر جا که در و خواهید فرستاد نزد من خواهد رسید و الهی بینی که در حدیث گاه
 قبری عید فرموده و عید روزی است که در آن برای نماز جمعی شوند نه برای لهو و لعب اگر چه
 درین روز لهو و سرور مباح باشد لیکن اجتماع در آن برای صرف نماز است و بعضی درینجا عید را
 بمعنی اعتیاد یعنی عادت گرفتن هم گرفته اند در نیمه اول هم این اجتماع عرس که تباریح و روز معین
 بیرون ازین نمی خواهد شد که همیشه تباریح و روز معین جمع شدن عادت گرفتن است
 و بعضی معنی حدیث اینی را از گردانیدن قبور مکان عبادت هم بیان کرده اند و ریخال نیز
 از اجتماع برای قریه قرآن و غیره که از عبادات است بخوبی مستفاد خواهد شد و بعضی نیز

تخصیص و تعیین برای زیارت هم ازینجی بپوشیده پس تخصیص بوم عرس بعینه بمنوع خواهد شد
این حجر در شرح مشکوٰۃ نوشته ابو المعنی لا تجملوا قبری منظر عید من حیث الاجتماع کالیهود و
النصارى انتهى ابن ملک در شرح مصابیح بذیل لا تجملوا قبری عید نوشته العید هو انقبت
الذی یجتمع فیہ الناس لعلوۃ کعبه الفطر والاضحی نور شبینی در شرح مصابیح نوشته و یحوز ان یلمن
العید اسم من الاعیاد و یقال عاده و اعتاده و تقوده اسی صار عاده له یعنی لا تجملوا قبری کل
اعتیاد و تقاد و نه لایردی ذلک الی سوء الادب و ارتفاع الحشم و یؤید به اقواله صلعم و سلوا
علی فان صلواتکم تبلغنی حیث کنتم ای لا تکلفوا المعادۃ الی فقد استغنیتم عنه باصلوات علی
انتهی و در مر قاة شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری مرقوم است و قیل العید اسم من الاعیاد و یقال
عاده و اعتاده و تقوده اسی صار عاده و العید ما اعتادک منهم او غیره ای لا تجملوا قبری
محل اعتیاد فانه یوردی الی سوء الادب و ارتفاع الحشم و کذا یطین ان دعاء الغائب
لا یصل الی و الذ عقیبه وصلوا علی فان صلواتکم تبلغنی ای لا تکلفوا المعادۃ الی قبری فقد
استغنیتم عن هذا باصلوة حیث کنتم الخ و در طیبی شرح مشکوٰۃ نوشته و اقول بان نظم
الحديث ان یقال ان نور لا تجملوا بیوتکم قبور اسمعناه لا تجعل بیوتکم کالقبور الخ لانه من العید
و عبادته لانها غیر صالحه لها و كذلك لا تجملوا القبور کالبیوت محلا للاعتیاد و نحو الخ و کذا
للعبادۃ و الصلوة و مرجع المسر و الزمیه کالعید انتهى و امام خطیب بافظ ابو بکر لغیر ای
گفته لا کان یوم الفطر و النحر یجوز کل سنة و الناس یعودون الیه جماعا و اجتماعا من
سعی عید العوده مرة بعد اخرى فنهی النبی صلعم امنه عن الاجتماع علی قبره الکرم کاجتماعهم لافاقه
هو اسم العید کفضل اهل الکتاب و وید نعمه بقبور انبیائهم و المعنی ان لا تجملوا قبری کانعید
تتریا و تصنعوا اجتماعا انتهى و امام سبکی گفته و یحتمل ان یمکن المراد لاتحد ذلک و قما
مخصوصا لایکون الزیارة الالیه الحاصل انجاء بارات شروم مصابیح ابن ملک توشنی
و شرح مشکوٰۃ طیبی بن حجر علی و علی و کلام خطیب بغدادی و امام سبکی گذشته

بنشانه بانست که حدیث لا تجلوا قبری عیداً دلالت صریحیه بر عدم مشروطیت عرس دارد
و آنکه معترضین بعد مجلس عظمی تعیین یوم جمعه و شنبه معارضه کرده جوابش آنکه این تعیین
 در قرون ثلثه مشهور باها با تحیر یافته شده است و تعیین یوم عرس نه از شارع به ثبوت رسیده
 و نه در قرون ثلثه مشهور باها با تحیر یافته شده پس معارضه بمنزل تعیین یوم وعظ و غیره
 همچون بزا و افضیت معترض شدنی است در صحیحین از شقیق رضی الله عنه که از کبار تابعین بوده
 مروی است که ابن عبه السدین مسعودی که الناس فی جمیع فقال له رجل یا ابا عبد الرحمن
 لو دوت فکاک ذکر تنافی کل یوم قال اما انی مینعی من ذلک انی اگره ان الملک و انی اتخذه لکم بالمر
 بما کان رسول الله صلعم یخوننا مخافه انما علینا ما نکه معترض شعاری کرده که از اهتمام یوم
 عرس و عدم اهتمام جمعه و جماعت در مقرر کردن روز عرس مفرقی نمی آید و جوابش گویم که قدیمه
 مردمان اهتمام بر سیاحت بمنزله فرض واجب و سنت نمایند بیشک در آن مباح و راهتی پیدا شود
 ایامی دانی که مباح را فرض و واجب سنت دانستن موجب تبدل عقیده سنت و فرض و واجب
 سنت و استسماح موقوف بر گفتن فرض و واجب و سنت نیست بلکه اهتمام بآن مثل فرض و واجب
 سنت کردن برای ثبوت این امر کافیست در عالمگیری به بیان سجدات نوشته ما یفعل عقیب
 فی مسئله مکرره لان الجمال یعتقد و نهاسنته او واجبیه و کل مباح یودی الیه فهو مکرره که دانی
 الزامی انتهی **قوله** در جای عرس بدعات شنیعه و منکرات قبیحه بطل آوردن و بر جاو
 هر وقت بدست فایده اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز عرس مفرقی نمی رسد **قوله**
 چون بدعات شنیعه و منکرات قبیحه از لوازم عرس باشد عرس هم قبیحه بقیع باشد پس مقرر نمودن روز
 عرس را از جهت این لوازم بلامرئ مفرقی نخواهد رسید مثلاً قرآن خواندن فی نفسه بد نیست
 و امر بسیار خوب است و چون کسی بمرامیر و سرود قرآن بخواند بیشک قرآن خواندن هم باینطور
 بد نخواهد شد **قوله** تا حال نمی آید بیان نه نمود پس بی و در و نهی چگونه جائز با جائز گردد
اقول چنانچه بودن این فعل بدون قول و فعل آنحضرت صلوات الله علیه معلوم شد در بحر الزمان

و در قهله نوشته ملا یعرف اباحه البهاج الا بقوله و فعله صلعم انتهى و عدم فعل صلعت صلعم
 و صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بزرگی کرده است این فعل علما تشریع از
 خدا تعالی است که لا ینفی قوله اتمام شمی نفس الشمی می باشد یا غیر آن اگر غیر است پس از
 ما جائز کردن اتمام مقرر کردن روز عرس با جائز نمی شود و الکلام فیه و اگر نفس آنست پس
 جواز مقرر کردن روز عرس جواز اتمام مقرر کردن آنست **اقول** مدعیان مجیب بزرگوار
 شق حاصل است اما در صورت غیرت پس از آنکه اتمام تقریر یوم عرس از لوازم آنست و اتمام
 آن خود قبیح است و ریخال تقریر یوم عرس هم قبیح نبوده باشد و قبیح دلیل عدم جواز است و اما
 در صورت عینیت پس از آنکه عدم جواز اتمام عدم جواز مقرر کردن روز عرس است و المطلوب
قوله نا ما ظاهر آنست که بطریق مفهوم مخالفت اثبات مدعی مقصود **اقول** حاشا
 که غرض مجیب اثبات مدعی بطریق مفهوم مخالفت باشد این صریح ایجاب فقیر است را قهله
 که تخصیص شمی دلالت بر ترجیح شمی بر غیر آن دارد و در شرعیات بجز شارع کسی مرجع
 نمی تواند شد پس بیشک تخصیص دیگری بجز شارع ممنوع و مکروه خواهد بود ابوالمحسین سلم
 بن حجاج شمیری نیشاپوری در صحیح خوارزمی بریده روایت کرده که قال ارا رسول الله صلعم
 لا یختصو الیلة الجمعة بقیام من بین الیالی و لا یختصو ایوم الجمعة بقیام من بین الایام الا ان
 یکون فی صوم یوم واحد کم و در شرح و فایده نوشته کرده توفیت سوره لصلوة ای تعیین سوره
 لصلوة بحیث لا یقرء فیها الا لک السوره انتهی و در تاتارخانیة و عالمگیریة نوشته بکوه لکان
 ان یختص نصفه مکانی للسجده یصلی فیه انتهی پس چون تخصیص مثل صوم و صلوة که افضل
 عبادات است ممنوع شد و در غیر آن که کمتر از آنست بزرگوار اولی ممنوع باشد **قوله** باید دانست
 که در تمام الکلام طبیبی که ملا علی قاری در مقامات آنرا نقل نموده یعنی و فیه من آخر علی بن
 و جلد غرناقه در نیمه ناشی است از بی فهم چه مراد از آن کلام نیست مگر اینکه غیر واجب را واجب
 اعتقاد کردن و جائز را ما جائز اعتقاد نمودن از شیطان است **اقول** در مقام معترض

بکلامی متکلم شده که سفیهان را هم از شنیدنش خنده می آید زیرا که عبارتیکه محب از سیما
 و طیبی و ملا علی قاری نقل نموده بران نظر کرده گفت که بسته لال بان ناشی از بی فهمی است
 نمی بیند که شرح مذکورین همین قدر از انجید استنباط کرده نوشته اند که هر که اصرار کند بر امر
 بسندوب و گرداند او را غم و عمل بر خصیت ننگد پیشک نصیبی بر دازان شیطان در گمراه
 گردین بپس چگونه حال کسی است که اصرار کند بر بدعت و منکر انتهی و همانرا انجیب بخیر فرموده
 دیگر چه نوشته که محمول بر بی فهمی وی جناب شد و مداومت و ملازمتی و اصرار بران که ترک
 آنرا اقیع از ترک واجب پندارد دلیل اعتقاد و وجوب است بر بی ثبوت این اعتقاد بر زبان در
 گفتن ضرور نیست چه بان معامه واجبات کردن بجای واجب گفتن است و آنکه در بعضی
 حسن مداومت منقول شده مراد از ان استعمال اکثر است مع الکرک فی بعض الایمان نه ملازم
 و اصرار بران چنانکه معترض فهمیده **قوله** از احادیث کتب بسته بسیار بجهت رفته و دفاتر
 گردید **اقول** گنجایش کلام بوضع در احادیث صحاح بسته عند الحق تعین نیست و اگر احد
 در حدیثی کلام کرد از پایه اعتبار ساقط و آن نزد محدثین لائق التفات نیست **قوله** ان
 اگر نقاد فن حکم کرده باشند که بکدام حدیث کتاب ابن جریر اعتبار نباید کرد و یا کسی در خاص
 پنج حدیث کلام میکردی و محیب آنرا بیان می نمود البته قابل التفات بود **اقول** احادیث
 کتاب ابن جریر از قسم احادیث کتب طبقه را بعه اند و احادیث این طبقه قابل اعتماد نیستند
 که اثبات عقیده یا عملی بآنها تسک نموده شود چنانچه حضرت مولانا شاد عبد العزیز
 در بحال نافع میفرمایند که طبقه چهارم احادیثیکه نام و نشان آنها در قرون سابقه معلوم
 نبود و متاخران از روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند
 و آنها را اصلی نیافته نامشغول بر روایت آنها می شدند یا یافته و در آن قدحی و علمی فید
 که باعث شده به آنها ابرتر کرد روایت آنها علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در
 اثبات عقیده یا عملی بآنها تسک کرده شود و بعد چند سطر می نویسند و درین قسم احادیث

کتاب بسیار مصنف شده برخی را بشماریم کتاب الضعفاء و لابن حبان تصانیف حاکم کتاب الفضا
 للعقيلي کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردويه تصانیف خطیب تصانیف ابن ابی نعیم
 ابن جریر فردوس دینی بلکه سایر تصانیف او تصانیف ابی نعیم تصانیف ابن عساکر تصانیف
 جوزقانی تصانیف ابوالشیخ تصانیف ابن نجار و بعد چند سطر نوشته و باین تصانیف شیخ جلال
 سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال با احادیث این کتابست **تنبأ** حکام
 از آنها لاطائل می نماید انتهى **قوله** و این حدیث را جلال الدین سیوطی در شرح الصدور نقل نموده
 که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم کم درین رساله هم جایجا استناد آن نموده **اقول**
 حال احادیث کتب جلال الدین سیوطی از ما سبق دریافت شد که از قسم احادیث کتب طبیفه
 را بعه اند و آن احادیث قابل احتیاج نیستند و سند آوردن از کتاب جلال الدین سیوطی در بعضی
 مقام از جهت ترافق کلامش بدیگران موجب اضداد تمام کتاب نمی تواند شد **قوله** مجیب
 در اینجا هم از عادت راستی خود باز ماند که تتمه را اخذ نموده **اقول** کلامیکه درین وقت
 در حدیث کرده شد در وقت ذکر تتمه هم می شد پس ترک تتمه چه فائده بود چرا که گویند
 که عادت مصنفین همین است که چیزی از اول حدیث ذکر میکنند و احيان بر جمله حدیث پیش می برند
 و یا مستند از همین قدر استدلال کرده باشد مجیب استند الشرا بجنس نقل فرموده و او بشر
 ارشاد نمود **قوله** حکم مرفوع نبودن این حدیث محض جهالت است یا تغلب **اقول**
 در قول مرفوع یا بیحدیث جرئت کسی بزمقصر نیست سبحان الله چه مردمانند که از جهل مز
 حدیث غیر مرفوع را مرفوع می فهمند و با اینهمه در رد کتب اهل تحقیق کمر بستہ اندند
 که مرفوع بودن این حدیث از کجا فهمیده آنچه خود از شیخ عبدالحق و ابن صلاح نقل نموده
 بر عدم مرفوعیت این حدیث دلالت میکند **قوله** و اگر در مرفوع هم اشتراط اتصال
 فرض کرده شود تا ذکر آن بعد متضمن لغو است **اقول** چونکه در مرفوع اتصال شرط
 نیست از همین جهت قید متصل مذکور شده و فرضا اگر شرط باشد ذکر مرفوع بعد متصل

چه گونه لغو نباشد بلکه برای اخراج غیر مرفوع است که متصل عام است از مرفوع و غیر مرفوع **قوله**
این تفسیر هم غلط است چه مرفوع نبودن مستلزم عدم صحیح نیست **اقول** این تفسیر
بر مجموع قواله این حدیث متصل الاسناد و مرفوع هم نیست انتهى هست نه بر صرف مرفوع بودن و
مخاربت که اتصال در تعریف صحیح معتبر است و از عدم اتصال عدم صوت بین الکر و م است بر
این تفسیر صحیح شد نه غلط **قوله** محض غلط است صوت حدیث در استلال ضروریست
اقول درین کلام دلیل نیست روشن بر عدم وقوع مغرض از مصطلحات اصول حدیث
ایمانی و اندک چون گویند این حدیث صحیح نیست معنی چنان باشد که اسنادش بر وجه معتبر صحیح
آمده نه آنکه صحت مصطلحه منفی است در جواب اصول گفته از اقبل نه غیر صحیح معناه آنکه لم یصح
اسناد علی الوجه المقبر در کتاب شیخ عراقی مذکور است که قولهم لایصح فی بیان الموضوعات
معناه لایصح اطلاق اسم الحدیث علیه و قبل ما یتوقف فی ضعه و وضعه انتهى پس وقت
انتقاد صحت باین معنی حدیث قابل احتجاج نماند و اگر فرض کنیم که مراد از آن نفی صحت مصطلحه است
ما هم محذور بی لازم نمی آید چه حسن باعتبار احتجاج داخل صحیح است و از اینجا است که بعضی حسن
را در صحیح درج کرده اند و حاکم و ابن حبان و ابن خرمیه ازین بعض است در جواب اصول گفته حسن
جمله کالصح و الکاین دونه و لهذا در وجه بعض اهل الحدیث فیه و لم یفرد انتهى و در تقریب گفته تم
الحسن کالصح فی الاحتجاج به و الکاین دونه فی القوة و لهذا در وجه طائفة فی نوع الصحیح انتهى و ریف
در اثبات عمل حجت نیست کما لا یخفی **قوله** و از جهت اسناد هم محرج و متصل الاسناد
چه مرسل هم نزد ابو حنیفه و مالک رحمه الله علیهما مطلقا و امام احمد درح بقولی و امام شافعی رحمه الله
بشرط اعتقاد بوجه دیگر مقبول **اقول** در اینجا مراد از متصل الاسناد اتصال مقابل انقطاع نیست
که از وسط اسناد یا اول آن باشد پس از نفی اتصال نفی ارسال لازم نمی آید چه اتصال باین
معنی شامل ارسال است کما لا یخفی **قوله** محج از معنی مجمل یقینا ناواقف است و رنه نمی گفت
که به تقدیر یک مجمل هم نباشد بلکه معین باشد چرا که مجمل ضد معین نیست بلکه ضد مفصل است

اقول اعتراض در بی مقام از قبیل بنا و الفاسد علی الفاسد است چه معترض لفظ مبین را
معین خوانده بنای اعتراض بر آن نموده حال آنکه در چند نسخ مکتوبه و مکتوبه نامه سال
نظر به بی مقام کرده شد در هر سال لفظ مبین موجود و چنانچه یک نسخه مکتوبه نوزده سال یک نسخه
مکتوبه یازده سال بالفعل نزد فقیر حاضر در آنهم مبین مرقوم است نه معین ندانم که این بزرگ
لفظ معین از کجا حاصل گردید موجب مثل مشهور گردنی خویش آمدنی پیش و چاه کان
چاه در پیش خود در بنجا غلط فاش کرده که بحال با صد مفصل قرار داد و سامی خوان هم
میداند که بحال ضد مفست نه ضد مفصل و منشا غلطی نیست مگر نظر کردن در بعضی جا بحال
لفظ اجمال و تفصیل و عدم مهارت با اصول فقه و احتمال غلطی کاتب هم مرتفع که در صحیح نامه
و غلط نامه کتاب مطبوعه هم بغلطی این لفظ تعرض نکرده پس ظاهر شد صحبت کلام عجیب چه
ببین و منفکیک معنی ی آید و مجیب در مجمل و مبین تقابل قرار داده و همین است واضح از کتب
اصول فقه **قول** حالا باید دید که در لفظ تعدد معنی کجا است **اقول** در راس
کل حول تعدد معنی ظاهر است یعنی یا از ان ابتدای هر سال که از محرم می شود مرد است
و یا ابتدای هر سال موت **قول** و ابتدای سال از محرم برای محاسبات و خلقت
حضرت عمر قرار یافته است در عهد آنحضرت صلعم نبود **اقول** یا قی قبور شهداء
علی راس کل حول قول محمد ابراهیم است و در زبان وی ابتدای سال از محرم مقرر بود
پس حمل کلام مشرب ماه محرم که ابتدای سال است صحیح و درست خواهد شد **قول**
حاشا که معارضه داشته باشد **اقول** در حدیث یا قی قبور شهداء و علی راس
کل حول حدیث لا تجعلوا قبری عید اصحیح تعارض است چه مفاد حدیث اول نیست
مگر همین که آنحضرت صلعم هر سال بر قبور شهداء تشریف می آوردند و حاصل حدیث
دوم آنکه زیارت قبر را بچو عید مکنید که هر سال بیایید چنانکه عید هر سال می آید چون
زیارت قبر آنحضرت صلعم هر سال تعیین ممنوع شد زیارت قبر دیگران بدرجه اولی ممنوع

باشد در منتهی المقال نوشته و معنی لا تجعلوا قبری عبدا امام سبکی چنین گفته که مراد
 از آن منع تخصیص تعیین وقت است بخواهی زیارت چنانکه مرعیدر الیود بلکه تمام سال حدیث
 عمر وقت زیارت است و باید دلشبهه با عبادت در لطایر زینت و تحمل واجتماع چنانکه در مرعید
 مرسوم است بلکه باید که زیارت و سلام و دعا اقتصار کنند انتهی قابل الامام الخطیب
 ابو یوسف بغدادی رح لما کان یوم الفطر والنحر یعود کل سته والناس یعودون الیه اجماعا و
 اجتماعا من الآفاق سعی عبید العوده زره بعد اخری نهی البنی صلوات الله علی قبره
 الکریم کا جماعهم لافاته مواسم العید فضل اهل الکتاب و تدبیرهم بقصود انبیاءهم و المعنی ان
 لا تجعلوا قبری کا عید تنزیل و تصنعا و اجتماعا انتهی پس باید دید که این حدیث بر بمنوع بودن
 عرس دلالت واضح دارد مگر این فقره با اینهمه فعلی است شیخ باز نمی آید **قوله** کا امیست
 بمعنی **اقول** از حدیث تعیین یوم موت هرگز هویدا نیست بلکه دلالت حدیث
 حضرت زیارت است چه حساب حول از شهر است نه از ایام پس فقط راس کل حول همه
 ایام یکماه را که از آن شروع هر سال می شود شامل است در نیصورت تخصیص یوم موت
 از کجا نمیتواند خواهد شد **قوله** حقیقت عرس رسانیدن ثواب بموتی در روز معین یعنی
 هر سال است **اقول** رسانیدن ثواب هر وقت و هر زمان جائز است اما تخصیص و
 تعیین ایصال بر روز معین مکرره و بدعت چنانچه سابقا تحقیق آن گذشت **قوله**
 معلوم نیست که این امر نزد مجت جانزست یا نه اگر هست پس کمرش بیفایده **قوله**
 ذکر شدن برای کثرت و دائم عرس است که ماورد تعیین یوم دیگر بسیار محذورات شرعی
 در آن موجود پس این ذکر چگونه بیفایده باشد **قوله** پس جواز یکی مستدعی جواز دیگری
اقول هرگز جواز مولد از جهت اجتماع مستدعی جواز عرس از جهت نیست زیرا که
 برای اجتماع مثل مولد اصلی یافتنی شود و آن اجتماع برای فرحت و سرور است و اجتماع
 عرس اصلی نیست که اجتماع و انعقاد مجلس ای حزن و در شریعت ثابت نشده **قوله**

حواله اختلاف علماء بسیرت شامی همین مستفاد می شود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف
اقتصار نموده قوی فیصل و راجع نوشته **اقول** از عبارت مجیب هرگز چنان مستفاد
نمی شود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتصار نموده و به ترجمه قوی نه پرداخته
راقم گوید که انعقاد مجلس له تعیین و تخصیص خالی از کراهت نیست و این فعل در قرون گذشته
مشهور و لها باخیر یافته شده و ما را نظر بر قوت دلیل باید نه بر کثرت اقوال امام ابو عبد الله
بن الحجاج که ملا علی قاری و غیره در اکثر مقامات از او سند می جویند در مدخل نوشته و من
جمله ما احد ثوه من البدع منع اعتقاد هم ان ذلک من اکثر العبادات و اظهار الشک و ما لفعلم
فی شهر الربیع الاول من المولد و قد اجنوی ذلک علی بدع و محرمات و بعد تفصیل بدع و محرمات
معہ قباخ و دما تم آن نوشته فایان خلاصه و عمل طحا ما فقط و نوی به المولد و دعی الیه
الاخوان و سلم من کل ما تقدم ذکره فهو بدعة بنفس نية فقط لان ذلک زیاده فی الدین
و لیس من عمل السلف المتقین و اتباع السلف اولی و لم یقل عن احد منهم انه نوى المولد و
نحن تتبع فیسغنا ما وسعهم انتهى و تاج الدین فاکهانی در رساله خود نوشته لا اعلم لئذ المولد
اصلا فی کتاب و لاسنته و لا یقل عملک عن احد من العلماء و الائمه الذین هم القدوة فی الدین المتسکون
بآثار المتقدمین بل هو بدعة احد ثها البطالون و شبهة نفس اعنی بها الاکالون بدلیل انما
اقرنا علیها الاحکام الخمسة قلنا اما ان یکون واجبا او مندوبا او مباحا او مکروما او محرما و لیس
بواجب جماعا و لامندوبا لان حقیقة المندوب ما طلبه الشرع من غیر ذم علی ترک و هذا لم یأذن
فیه الشرع و لا فعله الصحابة و لا التابعون المتقدمون فیما علمت و هذا جوازی عنه بین بدی الله
عز و جل ان عنه سالت و لا جائز ان یکون مباحا لان الابتداع فی الدین لیس مباحا بل
المسلمین علیهم السلام ان یکون مکروما و احراما انتهى و در تحفة القضاة نوشته سنن القاضی
عن مجله المولد الشریف قال لا ینعقد لانه محدث و کل محدث ضلالة و ظل ضلالة فی التمسک
و ما ینعقدون من الجهال علی راس کل حوال فی شهر الربیع الاول لیس بشی و یقولون عنه ذکر

مولود صلعم و یحییون ان روح صلعم یحیی و حاضر فرقه یحیی باطل بن هذا الاعتقاد و شریک و قد منع الائمة
 بالاربعه عن مثل هذا انتهى و جوابی لدنیة نوشته بیده مولود صلعم افضل من بیده القدر من وجه
 ثلثة الخ نور الدین سیر الملشی روح مواسب لدنیة نوشته قوله افضل من بیده القدر ذکر و امثل
 فی المناضلة بین بیده الامیر و بیده القدر و اجابوا منه بان بیده الامیر بالنسبة الی صلعم افضل
 و بیده القدر بالنسبة لامتة افضل و ذکر ابن حجر النسبة فی مولود بعد ما ذکره المصنف من الوجوه الثلثة
 مانعہ هذا غایت ما وجب به هذا القول و فیه احتمال و استدلال بالاینتج المدعی لانه ان ارید ملک
 الیلة و شملها من کل سنة الی القیامة افضل من بیده القدر فمذهبه الافضلیة لانتج ذلك
 كما هو جلی و ان ارید عین ملک الیلة فلیمة القدر موجودة و الی فضلها فی الاحادیث الصیحة علی
 سائر لیا الی السنة بعد الولادة بل المبعث بل الهجرة فلم یکن اجتماعهما یمکن یتالی التفضل بينهما و
 انما تلک النقض و هذه باقیة الی القیامة و قد نس اثراع علی افضلیتها و لم یمضض الیلة
 مولود و لا الاشباها بالتفضیل و لیل فوجب علینا ان نقصر علی ما جاء عنه و لا نبتدع شیئا من
 عند نفوسنا القاصرة عن ادراکه الا بتوفیق منه صلعم علی انما لو سلمنا افضلیة مولود صلعم
 لم یکن له فائدة اذ لا فائده بتفضیل الازمنة الا بفضل العمل فیها و اما تفضیل ذات الزمن الی
 لا یكون العمل فیة فلیس له فائدة انتهى و در ذوق الواسط لکین نوشته چنینکه نام آن مولود می نامند
 از بدعتست چه رسول صلعم همگیس را بدین نفرموده است و نه خلفای او و نه ائمه و نه خود این
 فعل کرده اند انتهى و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوب خودی نویسد الحمد لله الذی هدانا
 لهذا و انما کننا لهنه دی لولا ان هدانا الله لقجوات و رسل ربنا با کحی علیهم من الصلوة اتمها و من
 النجیات الکلیها صحیفه انفات که از روی کرم نانزد این حقیر ساخته بودند بوصول ان مجتهد
 مبرور گردیده جزاکم الحمد سبحانه خیر اندراج یافته بود که اگر چنانچه بمبالغه در منع سماع متضمن
 منع موبود که عبارت از قصائد لغت و اشعار غیر لغت خواندن سن نیز بود انحوی اعز می
 محمد نعمان و بعضی یاران اینها که در واقعه انحضرت صلعم دیده اند که ازین معرکه موقوف بسیار

اند برینیا رک نشودن مولود بسی شکل است مخدوم اگر واقعه را اعتبار بود و بر منامان اعتبار
 باشد میدان را به پیران هیچ استیجاب نباشد و التزام طریق از طرق عبثی افتد چه بهر طریق
 موافق و قانع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود آن وقایع و منامات
 موافق طوف پیر باشند یا نباشند و مرضی او بودند یا نبودند برین تقدیر سلسله پیری و مردی
 بر هم میخورد و بر بوالهوسی بوضع خود مستقل میگردد و مرید صادق هزار وقایع را با وجود پیر
 هم جویند و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را مضاعف اعلام می شود و هیچ انتقادات آنها
 نمی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتهیان از کید او اینست که مستند و از مکر او لوزان و سکن
 اند از مبتدیان و متوسطان چه گوید غایت مافی ابواب منتهیان محفوظ اند و از سلطان مطلق
 معشون بخلات مبتدیان و متوسطان پس وقایع ایشان شایان اعتماد نباشند و از مکر
 دشمن محفوظ نبوند الخ و نیز بر همین مکتوب نوشته بنظر انصاف به بینید که اگر فرض حضرت
 ایشان درین زمان در دنیا زنده می بودند و این مجالس اجتماع منعقد میشد آیا باین امر
 میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست هرگز این معنی را تجویز نمی فرمودند
 بلکه انکار مینمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول کنند یا نکنند هیچ مضائقه نیست و گنجایش
 مشاجره نکرده و مکر زاده و باریان انجابر همان وضع مستقیم باشند و فقیران را کسبت
 ایشان بخیر از حریان چاره نیست زیاده چه تصدیق دهد و السلام اولاً و آخراً انقبی و
 حسن بن علی هندی در رساله طریقه السننی رد اهل البهت نوشته و ما احداثه الصوفیه
 اجملة من مجلس المولد فی شهر الراجح الاول لا اصل له فی الشرع بل هو بدعة مذمومة و فیها
 مناکره کثیره منها تخصیص نوع من الایام بفعل غیر معین و هو منصب الشایع فالتخصیص من عند
 نفسه او عا و منهیه و القیاس علی تخصیص الشایع بدون علت مشترکه لیس فی الصحیح علی انه لیس شرط
 فیہ الاجتهاد و منه فیه طعن و مذمه و ملائمه علی السلف حیث لم یفعلوا و اختلافیه خیر کثیر و بدل
 علی غایة المحجة بر رسول الله صلعم مع انها کم فی محجة رسول الله صلعم بل علی بنی صلعم حیث

لم یبین لامنه امرافیه غایه محبته صلعم و محبته صلعم عین الایمان لقوله نعم لایومن احدکم حتی یرکب
 احب البیعه من والده و ولده و الناس اجمعین فی وجوب نسبة النخل به عم عن ابو غایه الایمان
 و الاسلام بل علی الحدیث لم یکمل شریعتی صلعم و قد قال الله تعالی فی تکمیل شریعتی صلعم لیسلم
 اکلت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و ایضا قال الله تعالی و ثبت کلمه ربک صدقا و عدلا و منها
 یتنبیه بالنصاری من اهل الکتاب فانهم یظنون یوم ولاده عیسی عم ریمونه باسم مغانه یوم
 عظیم و منها التشبیه بکفرة الهند حیث یظنون یوما من ایام السنه و یقولون نهذ الیوم ولاد
 کهنیا و یقرمونیه بالهند یتبعهم دن النج انتهی و مولانا شاه عبد العزیز دهلوی در تحفه می نویسد
 نوع پانزدهم امثال متجدده را یک چیز بعینه دانستن و این وهم خیالی برضعیف العقلان به
 دارد حتی که آب دریا و شعله چراغ و آب فواره را اکثر اشخاص یک آب و یک شعله خیالی کنند
 و اکثر شیعه در عادات خود منتهک این خیال اند مثلاً روز عاشورا را بر سالی که بیاید آنروز
 شهادت حضرت امام حسین گمان برند و احکام ماقم و نحوه و شیون و گریه و زاری و دفن
 و بقراری آغاز نهند مثل زنان که بر سال بر میت خود این عمل نمایند حالانکه عظمای البیعه
 میدانند که زمان امر کمال غیر فارست هرگز خبر او ثبات و تکرار ندارد و اعاده هر روز محال
 و شهادت حضرت امام در نور شده بود که این روز از آنروز فاصله ندارد و دو صد سال دارد از
 روز را با آن روز چه افتاد و کدام مناسبت و روز عید الفطر و عید النحر را برین قیاس نباید کرد
 که در اینجا میسر و سه سال بسال متجدد است یعنی ادای روزه رمضان و ادای حج
 خانه کعبه که شکر الله للیوم للیوم ده سال بسال فریخت و سرور نوید می شود و لهذا اعیاد الله
 برینو تم فاسد نیامده بلکه اکثر عقلا نیز نوروز و مهر جان و امثال این تجددات و تغیرات
 آسمانی را عید گرفته اند که بر سال خیری نوید می شود و موجب تجدد احکام می باشد
 و علی هذا البیاس تعید بعید بابا شیخ الدین و تعید بعید غدیر و انشاء الله بنو برهین
 و هم فاسد است ازینجا معلوم شد که روز تولد آیه الیوم اکلت لکم دینکم و روز تولد

و شب معراج را بپوشید و عید قرائه اندوختن الفطر و عید النحر را قرائه اندوختن و روز نهم
 و وفات پیغمبر را عید نکره دانید و چه اوصوم یوم عاشورا که سال اول بموافقت یهود آنحضرت
 صلعم بجا آورده بودند منسوخ شد درین همه همین سترست که دریم را دخلی نباشد بدون تجدید
 نیست حقیقه سرور و فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن خلاف عقل خالص از شوائب و هم ستانند
قوله او از اجتماع بعد الحول کالاعیاد منع ساخته است نه نفس مقرر ساختن روز عرس را که بپای
 دعوی عدم جوازش بود **اقول** معترض شاید بفرموده عمر ستانیده که یکوید از مقرر
 مقرر ساختن عرس منع ساخته ایامی داند که عرس همین است که مردمان مجتمع می شوند بعد
 سال چنانکه در ایام بعد سال جمع شوند قاضی ثناء الدین فی تبتی در کتاب ارشاد لطیف
 نوشته بود اولیای را بلند کردن و کنبد بران ساختن و عرس و اشغال آن و چراغان کردن
 همه بدعت است بعضی از آن حرام است و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلعم بر جمیع آنروزان نزد
 قبر و سجده کنندگان را لعنت گفته و فرموده که قبر مرا عید و مسجد نکند و در مسجد سجده
 و روز عید برای مجمع روز در سال مقرر کرده شود رسوا کریم صلعم علی رضا فرستاد که قبور
 مشرفه را برابر کند و هر جا که تصویر بیند او را محو کند انتهى **قوله** میگویم کسی از معتدین
 بالبعین یوم هم دم نزده **اقول** را تم گوید که بعد از این تعیین و تخصیص کسی
 از معتدین دم نزده اما به کرامت آن بسیار بی از علما تصریح کرده اند در بزرگوار می نویسد
 کیره الشیخ و الطعام فی الیوم الاول و الثالث و بعد الاسبوع و نقل الطعام الى القبری الاول
 و الشیخ و الدعوة بقرة القران و جمع الصلوات و الفقرات للجمعة و سورة الانعام و
 الاخلاص انتهى و در فتاوی جامع الروایان می نویسد فی شرح النهاج للنفوس الاجتماع
 علی المقبرة فی الیوم الثالث و تقیم الورد و العود و اطعام الطعام فی الایام المخصوص
 للاثلاث و النخماس و التاسع و العاشر و العشرين و الاربعین و الشهر السادس و السنه
 بدعه منوعه انتهى و شیخ کبیر علی متقی او ستاد شیخ عبد الوهاب متقی او ستاد شیخ عبد الحی

و بهیچ در روز احد که در زواید عات تغزیت است میفرماید الاذل البقرع للفرجة بالقرآن علی
 بالتخصیص المقبرة او المسیح او امیت بدعتیه بومته لانه لم یقبل من الصحابة رضی الله عنهم شیئا
 و فیه ترک الاداس بالانواع و فی تخلیص سنن قال مؤلفه علیه الرحمة ان هذا الاجتماع فی اليوم
 خصه و صلیه فرقیته لانیة فوج و لانیة بسنة و لانیة استجاب و لانیة منفقة و لانیة مصلحة
 فی الدنیا و فی الآخرة و غایة علی السلف حیث لم یبنه الله بل علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 حیث یبیت بل علی السجانه و تعالی حیث لم یکمل الشریعة و قد قال الله تعالی فی تکمیل
 الشریعة الیوم کلت لکم دینکم و انتم علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و قد قال الله تعالی
 یومئذ کلمه بک صدقاً و عدلاً لعلکم تعقلون لکلامه و هو السید العظیم فیکون حراماً التضمنه البصایح و غیرها
 کما سبب انتهی و شیخ عبدالحق و الهوی در شرح سفر السعادت نوشته و عادت نبوده که برای
 میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و تحیات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این
 بمجموع بدعت است و مکره و نعم لغزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و مستحب است
 اما این اجتماع مخصوص روز سیوم و در تکالیف تکالیفات دیگر و صرف اموال دلی مصیبت آرد چنانچه
 بدعت است و حرام انتهی و شاه ولی الله محدث دهلوی در مقاله الوضیة فرموده دیگر
 که عادات شیعه نامردم اسرافست در اقامتها و سیوم و چهل و شش ماهی و وفات حسنین و
 این همه را در عرب اول موجود نبود و مصلحت آنست که خبر تغزیت و از آن میت تا سه روز و طعام
 ایشان بکشاید روزی رسمی نباشد **قول** و آنچه از شیخ عبدالحق نقل کرده که داخل الاعتبار نیست
 بهتر آنست که نخورند آن از جهت تعیین یوم نیست بلکه از آنجهت که بنیت ثواب نیست
 و طعام عرس نیست **اقول** تعیین جهت بعد نیت ثواب و نبودن طعام عرس نفی
 جهت از تعیین یوم اعراضاً علی المجیب از ضبط بیش نیست طعام عرس در اعتبار چه دخل که از
 نبودن طعام عرس داخل الاعتبار نماید و مجیب کما تعیین جهت عدم اعتبار قرار داد و نمی
 بینی که مجیب خود نوشته اما طعام میکه بعد میت تیار می کنند و از آن بخشش بخش کرده خانه بخانه می

و آنرا بهاجی می نامند اعتباری ندارد برای آنکه توقع ثواب در آن طعام نیست آنچه با
اینهمه وضوح مقصود نداشتند که محیب کدام شیئی را جهت بی اعتباری نوشته **قول** محیب
در حواله جامع البرکات و کشف الغطا کاری نموده **اقول** عبارتیکه محیب از جامع البرکات
نقل کرده و حواله منقول بودنش در کشف الغطا کرده آن عبارت در هر دو کتاب موجود
و در امریکه بان عبارت سند حسته مخالف آن در ماقبل و مابعد یافته نمی شود و در یک سیما
عبارت تمام کتاب نقل نمودن کار عاقل نیست پس بر اختصار محیب جرح نمودن و در چنین
مقام گفتن که در حواله کتاب کاری نموده کمال ابلهی است **قول** در اینجا جواز تقسیم طعام به
نیت ثواب مشروط نموده بعد تعیین یوم و در مائت مسائل در جواب پنجاه و یکم با تعیین یوم
هم جائز **اقول** هرگز محیب در مائت مسائل جواز تقسیم طعام به تعیین یوم جائز نه نوشته
البته حکم اکل طعام عرس بیان نموده و نوشته اگر محض برای ایصال ثواب ارواح ایشان
میخورانند پس فتر را باید خورانیند لیکن در خورانیدن فقرای صالحین ثواب زیاده نخواهد
و اگر بطریق ضیافت بنزد اغنیاء و فقرا بر دوزار و با شد الخ پس جواز تقسیم طعام به تعیین
یوم از کجا لازم آمد و در رسیدن ثواب اطعام طعام بشرطیکه فقرا را خوراند کلام نیست چه
تحقیق آنست که التزام یوم برای ایصال ثواب و ایصال مطلق را عقیده یوم ساخته فعل
شنیع و مکروه و بدعت است اما چون کسی که دائم گرامت ذمه وی خواهد شد و ثواب اطعام
طعام بموی خواهد رسید **قول** روایات صحیح در صحاح سته منخصر نیست و نه صحاح سته منخصر در
صحیح **اقول** محیب هرگز دعوی حضرت فرموده بلکه مطالب آنست که این روایت از آن
کتاب نیست که غالب در آن صحت است و احتمال وضع در آن شاید پس ما و امیکه صحت و اقصا
اسناد آن بمعنی عدم ضعف و عدم تعلیق و انقطاع بیان نه کنند از درجه اعتبار ساقط
قول و حصر اعتبار در صحیح مرئوسه متهمه لاسناد الحادی بیش نیست **اقول** صدر در
انچنین کلام از مقصود دلیل عدم وقوف وی نفس اصول حدیث است ایانمی داند که جائیکه نفی

صحت گفته مراد از آن نفی ثبوت اسناد و علی الوضو المعبر باشد نه نفی صحت اصطلاحیه و
 بقطع نظر ازین گاه اطلاق صحیح بر حسن نیز آید پس نفی صحت شامل نفی حسن و حدیث
 ضعیف در اثبات علی از اعمال حجت نیست و مراد از اتصال در اینجا عدم تعلیق و انقطاع
 یعنی از اول و اوسط مقطوع السند نباشد پس اتصال شامل ارسال است سید در تفسیر

جدا صیه طبعی نوشته فالخذف اما ان کیون فی اول الاسناد و هو المعلق او فی وسطه و هو المقطوع
 او فی آخره و هو المرسل انتهى **قوله** شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نه کرده و نه خیار نه
 به تضعیف نموده بعد از آن میگوید جلال الدین سیوطی احادیث شتی در اکثری ازین روایات
 آورده اگر چه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهى برینید که آنچه مجیب دعوی نموده که شیخ الاسلام
 این روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسد که اکثری خالی از ضعف
 و این نه نوشته که همه ضعیف اند **اقول** کلام شیخ الاسلام در اینجا این است که اکثری
 خالی از ضعف نیستند دلیلی صریح بر تضعیف این روایت است و الا این کلام در اینجا
 مفادای نباشد و آنچه نوشته که غرابت منافی صحت نیست گویم که جائیکه مطلقا غرابت
 بیان کنند متبادر از آن باعتبار معنی اغلب عدم صحت باشد و اگر مقصر را دعوی صحت
 بود ثابت می گردد سید در مختصر خلاصه طبعی نوشته والغریب اما صحیح کالافراد الخرجه فی الصحیح

و غیر صحیح هو الاغلب انتهى و در شرح حنفی نوشته یعنی اکثر الغرائب غیر صحیح و لکن اقال
 الامام احمد غیر مره لا ینتبه الا احادیث الغرائب فانها مناکیر و عامه رواها الضعفاء
 انتهى **قوله** در تغلیط جواب چهلم از بعین مجیب بر نقل کلام کشف الغطاء بر جزوی کتفا
 نموده مابقی را که ظاهر مخالف مزاج بود ترک کرد **اقول** نه معلوم که بقیه عبارت کشف الغطاء
 را چه مخالفت مزاج مجیب بود ایا اختلاف امام ابی حنیفه و امام ابیوسف و امام محمد و امام
 زفر را مخالف مزاج قرار دلد یا جواز بعض صورند و در این روشنی دعوی مخالف مزاج
 باطل است با برشن اول پس از آنکه فتوی بر قول امام ابی حنیفه و ابیوسف است نه بر قول

نام محمد و زینب پس بیان اختلاف بدعای مجیب چه مضرت می رسد تا عبارت را که در این
اختلاف مبین بود نقل نساخت و اما بر شوق ثانی پس از آنکه خود مجیب بجز آن بعضی صورتهای
در مائتة تصریح فرموده در خیال مخالفت آن بمزاج مجیب چگونه متصور گردد و چون ثابت شد
که بقیه عبارت کشف الغطاء مخالف مزاج مجیب نبود چنانچه ضرورت اکتفا بر جزوی عبارت
کردن عین مناسبت چه در هر مدعا عبارت تمام کتاب را نقل نمودن کار عاقل و بالغ نیست
قوله به تعلیط عبارت اربعین که فی الحدیث لا وفاق اندر فی معصیه الله است نقل کردن
جز و کلام و حذف نمودن صدر منافی شان دیانت است **اقول** بر یک جمله حد
که مستقلا مفید مدعای و مسئلتی باشد اکتفا نمودن عین دین است چه خلط مباح است غیر مستلزم
مخل مدعا و شوشن من سائل می شود و مع هذا خود مجیب بر نبودن آن تمام حدیث به ایراد لفظ
الحدیث اشعاری هم فرموده است و حدیثیکه بعد این حدیث است مبطل جواب بود نشن خیال فقیر
نمی آید اگر هست اثباتش بدمه معترض است و نیز معلوم نمی شود که عبارت مرقا و جامع البرکات
در مخالفت جواب چه فائده بخشیده که به نقل آن از مبدا تمام منظور لفظ معترض گردیده **قوله**
در تعلیط جواب سوال چهل و نهم مائتة عالمگیری از یتیم نام انوقت موجود نیست که حالش دریافت
نموده آید و به کثرت ظهور خفایای مجیب در نقل اعتبار بر آن مرفع مگر اینجا از جامع البرکات شرح
مشکوٰۃ ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد **اقول** هر جا که معترض را به اعتراضی
صورتی نمی بندد همین طرز کلام می کند که فلان کتاب که مجیب سندی آن آورده نردم موجود نیست
و اعتماد از نقل مجیب مرفع در نه این چه معامله که خود معترض از همین جمله کتاب عالمگیری چنانچه
عبارت چهارمین کتاب نقل نموده است در عالمگیری در باب سادس مذکور موجود است
در بحر الرائق نیز چنانست و در شرح وقایع و غیره هم اشارتی به اکثر این شرط رفته پس اگر نظر احد
باین کتاب نرسد قصور ناظر این کتاب نباشد در شرح وقایع نوشته قد قیل فی الحشو و ان
قوله نعم و لیوفوا ندور هم عام خص منه البعض هو النذر بالعصبة و لاطهارة و عیادة الیمن و

صلوة النجاسة فلا يكون قطعاً فيكون واجبا انتهى ودر چلینی حاشیه شرح ذقایه نوشته قدس
 من الایة بالاتفاق المنذور الذی البیض من جنبته واجب عاکبادة المرفوع البیض مقصود
 فی العبادۃ کالنذر بالوضوء لكل صلوة والنذر بالمعصیة انتهى واینچه نوشته عبارت شرح
 مداعلی قاری وجامع البرکات ملاحظه باید کرد عبارت پرد و کتب مخالف عبارت عالمگیری معلوم
 نمی شود شاید که مقرض از اختلاف صحت نذر در طاعت و غیر آن که نزد شاخعی و مالک جمعی
 از صحابه نذر صرف در طاعت صحیح است نه در غیر آن و نذر خفیة خاص طاعت نیست تغذیل علی خورد
 باشد و ندانسته که طاعت بودن منذور امری دیگر است و بودن منذور از جنس طاعت و چه
 امری دیگر پس عدم تفرقه در میان هر دو جزئاً نمی چه تصوریده آید **قوله** در تغلیط جواب
 سوال چهل و نهم مائة در مطلق نذر خلافی که هست از کشف الغطا گشت **اقول** چون
 یک جانب شیخین باشد و یک جانب امام محمد پس غالباً فتوی بر قول شیخین می باشد و نذر
 حال اختلاف چه فائده بخشد علاوه برین در کلمات و حاشیه در مختار در سبب عدم اختصاص
 مکان نوشته و ذلک لان المقصود التقرب الی الله بدفع حاجته الفقیه فلا مدخل لخصوص
 المكان قال الفقیه هو قول علمائنا الثلاثة خلافاً لفرع انتهى ازین عبارت واضح شد که عدم
 اختصاص مکان قول علمای ثلثه است خلاف دران صرف زعفر است **قوله** در تغلیط جواب
 سوال چهل و نهم مائة علاوه برین این نذر معلق است مطلق نیست و عدم تخصیص نذر
 نه در معلق **اقول** عدم اعتبار تعیین مکان را به نذر مطلق خاص بودن وجهی ندارد
 بلکه درین تعیین حال مطلق و معلق هر دو یکی است لیکن باقی ماند در اینجا سوال جواب طلب
 و آن آنست که صاحب در مختار نوشته که لو نذر لفقیر او مکة جاز صفة الی فقره غیر مال فقر
 فی کتاب الصوم ان النذر الغیر المعلق لا یختص بشئی و در صورت اگر عدم اعتبار تعیین
 نه نذر مطلق نیست پس صاحب مختار چه اندر مقید بغير معلق را محکوم علیه به لا یختص بشئی
 کرده بخوابش آنکه نذر معلق در بعضی امور مخصوص میشود چنانچه بزبان و غیره بخلاف نذر مطلق

که آن بامری ازین امور مختص نمی شود پس غیر مختص بودن چیزی از فقیر و متصدق و زمان
و مکان خاصه ندر غیر معلق است و در خیال اغتراف منافع شده چه ازین حکم لازم نمی آید که در
نذر معلق اعتبار عدم اختصاص یکی هم از امور اربعه نباشد بلکه اختصاص معلق بیک چیز هم از اربعه
اربعه که آن زمان وجود شرط است بر اصحت کلام کافی است **قوله** در تعلیل جواب سوال چهل و نهم

و هم در نجای نونیده لوند ز النصدق یوما بکنه لهذا الدرهم علی فلان فخالف جاز بخلاف نذر الدرهم
اقول اثری ازین عبارت در کتاب ایمان در مختار که معترض حاله اش کرده یافته نشد البته
در کتاب الصوم در مختار این عبارت بدینطور دیده شد و النذر من اعتکاف اوجج اوصلوته او

صیام او غیر تابع المعلق لا یختص بزبان و مکان و درهم و فقیر فلوند ز النصدق یوم الجمعة بکنه
بهذا الدرهم علی فلان فخالف جاز و کذا الوجیل قبله فلو عیش بهر اللاعتکاف او للصوم معجل فیکونه
صح و کذا لوند زان یکم سته نذا فح سته قبلها صح اوصلوته یوم کذا فصدقا قبله لانه تعجیل بعد وجود

السبب به النذر فیما یغیر التعین شریدا لیه فلیحفظ بخلاف النذر المعلق فانه لا یجوز تعجیله قبل وجود الشرط
کما سیجی فی الایمان ^{نذر} پس باید دید که در نقل این عبارت چه قدر تصرف و تحریف بکار رفته که حجت
بیان نداده و اختصاص نذره نمی بخیزد زمان وجود شرط ازین عبارت مستفاد نمی شود و ما را در آن

کلام نیست و کلام ما در اختصاص مکان است **قوله** در تعلیل جواب سوال چهل و نهم
که چه نماشامو که دعوی نمود اگر اینطور گوید که اگر حاجت من بر آید برای فلان ولی یا بنام ولی
اینقدر طعام یا نقد است پس این تقسم نذر کردن با جماع ممنوع و خوردن از طعام حرام است چنانکه

از کتب معتبره مرقوم میگردد و انتهی و آنچه از کتب معتبره مرقوم ساخته در کلام روایت صورت دعوی
مصرح نیست چه در همه روایات الفاظ ان شفیعت لعلی وان قضیت حاجتی وان اردت عا
واقعه است که آن نذر غیر لید است و در صورت مدعا بها هیچک لفظ دال بر نذر ولی نیست همچنین

اگر حاجت من بر آید و این احتمال نذر خدا هم دارد و باز برای فلان ولی رسانیدن ثواب یا
اقول مقترض در بیفایم تعلیل را نذر وجه بکار برده اول آنکه در نقل عبارت مائنه که از

بجز منتزعه نیست بجزای آن روحانی او شفقتی مریضی همان زنده غائبی او شفقتی مریضی نوشته
 گفت که در کلام روایت صورت دعوی منسوخ نیست چه در همه و آیات الفاظ آن تنقیص
 مریضی و آن تنقیص حاجتی و آن ردوت غائبی واقع شد انتهی و این مزاج اثبات مطلب
 به تحریف عبارت است دوم آنکه در اندر بر شرط نمیده گفت در صورت مدعا به هیچک
 بلفظ دلی بر نذر ولی نیست انتهی حال آنکه در بر یا سیدی فلان گفته می من الذم شد
 که ذواللهم فی نذر است که شرط که لا یخفی **خاتمه** چونکه جناب امیر الامرا الشرف
 علی کبریا قدس شمس علماء مجمع محامد و اوصاف منیع مکارم و الطاف شرف السلطنه
 الامارات حضرت فخر الدین و الدولت مرزافتح الملک بهاد و دیعهد حضرت سلطان علی
 اقامه المد تعالی الشریع المصطفویه و ادامه البدو له السنه بیه زیاده تریاعت تحصیل
 این ثواب و تکمیل این کتاب بوده اند لهذا التماس است که کسیکه ازین اوراق فائده بردارد
 و انتفاعی حاصل سازد اولاد عاصی خیر بر آشتانزد و الا تبار نماید و از بحر سطور نیز
 درین غافل نباشد علی تحامد الصلوة والسلام علی رسول محمد و آله و اصحابه اجمعین

جوابات مغالطات شیخ فضل رسول صاحب که متعلق بهای مولانا عبدالحی صاحب است

خلاصه استفتاء اول حسب نقل شیخ فضل رسول صاحب
سوال اگر مسلمانی ثواب اعمال خود بیکان میت بخشد پس آن ثواب میرسد
 یا نه **جواب** اول در ثواب و عقاب بر خلوص نیست و عدم خلوص نیست
 دوم بر نیادار العمل است و در ثواب و عقاب نیست پس ملاک ثواب و عقاب بر خلوص
 روز جزا هویدا خواهد شد سوم بخشیدن کسی یک چیز را به دیگری عبادت از جهه می شنود
 و هم به از عفو و شرم عیب است و آن عبادت است که مخلوق کسی گردانیدن عین راضی محفل

درکن همه است ایجاب و قبول و شرط همه است مقبوض بودن شیء موجب و مقسوم
گرددین آن پس مراد از بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیا است پس ثوابی که
حاصل بودن غیر معلوم که در آن بر آن نیت است و بر تقدیر علم پس حصول ثواب در دنیا
کمی است بلکه در آخرت است و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس در آن شرط همه بمفقود پس بخشیدن
ثواب دنیا کسی هیچ معنی ندارد و اگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن آن در آخرت است
یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این همه نشد بلکه وعده شد
پس درین وعده مختار است خواهد کند یا نه کند تفتیش حال این وعده را چه حاجت و اگر مراد از بخشیدن
ثواب دیگر است آن مندرج سوال نیست که جوابش نوشته شود باجمعه بدین وضع تراب برده
رسیدن خیلی دشوار و هیچ معنی ندارد آری صورت ایصال نفع و ثواب بردگان چنانکه
کتاب معتبره فقه مرقوم است و دیگر است و همان طور ایصال نفع و ثواب باموات می باید کرد
زیرا که این امور از تقاضای ثابت اند پس آنچه منقول است اینست که زنده از طرف مرده بطریق نیابت
و کالت آن عمل خیر را برای استرضای و تقرب حضرت حق جل و علا بکند ثوابش بر مرده
رسیده و درین مقام تفصیل است که بعضی آن عملها چنانست که محض از بدن تعقیق دارد و
یا محض مال تعقیق دارد و بعضی مرکب از هر دو است در هر دو اخیر نیابت جاریست و ثواب آن
بر مرده میرسد چنانچه احادیث کثیره و الی برانند و اتفاق جمیع علمای اهل سنت بر آنست و اما
اول محتاج فیه است نزد اهل سنت اکثر قریب اهل سنت بر آنند که نیابت در آن جاریست
و ثواب هم نمیشود و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است چنانچه در ایضاح و غیره کتب نقل
کرده و اکثر متأخرین بر آنند که نیابت در آن جاریست و ثوابش نیز میرسد پس ایصال نفع
و ثواب بر مرده بطریق نیابت در عبادت مالی و مرکب مجمع علیه اهل سنت است و همچنین
از قریب ثلثه صحابه و تابعین متبع تابعین ماثور آمده و ایصال ثواب مسطور در عبادت بدنی
اختلافی است صورت محجه علیه را گذاشته در اختلافات افعادون تقاضای تقوی نباشد

این اگر کسی که بپایان بطور شرعی چنانچه بجهت و قوم کسی مملکت متوجه است بر مرکب آن نیست و اگر کسی کند توجه به
 شریعت هم عمل بخیر میکند و معتزله که فرقه رده اند انکار ایصال ثواب برده در صورتی که بپایان سنت یا
 با و ن درین مسئله خلاصه است چنانکه واضح گردید و اصل خلاصه اهل سنت با معتزله در اصول عقاید است و در و هم
 نگرفته اند و اگر نشد و الا درین خلاصه بودن اهل سنت باقی و دیگر اتفاق نبودن در کدام مسئله و کدام
 معتزله درین باب الشاهد بعضی مسئله اهل سنت در زمره معتزله معدود خواهند گردید **خلاصه تقریر**
مغالطه عجیب که با وجودین تحریر خود را در زمره معتزله معدود نموده اند و خواهی نخواهی در زمره اهل
 سنت ظاهر میگردد چنانکه رسول عجزه در کتاب معتزله حکم صحیح نزد اهل سنت و معتزله آن معتزله و هر دو چون از کتاب
 چنان نشان داده اند و احوال حدیث هم صحیح و ثبوت آن هم اهل سنت قرار یافته پس استبعاد آن عجیب تر است ثواب
 و نود دنیا در التواضع العقاد و ملک اب و در جز او خشنید که عباد را از پیروی برون سپرد و ارکان شریعت
 و دیگر خرافات قبول الحاکم است این است عجیب است متوجه شد رسول الله و کتاب فقه است و آن بحث است
 پس گویا که حدیث و فقه نزد مجیب جنبه بیانات مالک و خویشتن اعتبار ندارد و چه توان گفت مسئله و احوال ثواب
 عمل خود دیگری بحث دیگر و جاکر شدن نیابت در بعضی اقسام عبادت نه جاکر شدن بعضی منجی گیر است
 زنها یکی را با دیگری تفکیک و نه صریح تعارض تناقض لازم می آید چه نیابت در عبادت آبدنی جاکر نیست
 نه جزو احد و کسانیکه نمی نویسند که نیابت جاکر نیست همان کسان در همان کتاب همان مقام می نویسند که
 ثواب عبادت آبدنی می رسد و داخل عبارت ثواب حاصلی چه را می ذکر نیابت نیست باین تفصیل که نزد قدما
 جاری نیست و نزد متأخرین جاریست البته اختلاف وصول ثواب قرآن ران هست آنهم نه باین تفصیل
 تراشیده عجیب که نزد ما معتزله و متاخرین سیر و اندر یک در آن خلاف اهل سنت و جماعت معتزله است
 اگر در آن حاشیه کسی نقلیه معتزله خواهد کرد و بجا الفت اهل سنت خواهد بود البته در آن مسئله در زمره معتزله
 معدود خواهند شد **در این جواب تقریر مغالطه حکم اعتزال عجیب**
 و در حال بیرون نیست یا بطور نقل مشهور لا تقبلوا الصلوة است و یا بر عرض محقق است که
 معتزله هم قائل ایصال ثواب بطور نیابت شده اند و طریق پیروی را انکار میکنند و در صورت

این حکم اگر از وجوه اهل سنت پس صدوران از مرتضی است یا نه؟ البته ایها بود و با اگر از وجوه ثنائی است
پس ثنائیات آن بجز مرتضی لازم نیست و گویا کتب معتبره در این باب نیست بلکه ایصال ثواب یا جعل ثواب علی
خود بر او گیرند گوشت و آن منحصر در مذهب نیست محل نیابت و وکالت هم است و اگر اجائی لفظ همه هم یافته شود
محمود عن الظاهر و ماول بی نیابت و وکالت خواهد بود نه بمعنی حقیقی شرعی و چگونه نبود که در تحقیق معنی مذهب
رکنی شرط آن اصلا یافته نمی شود و در استبعاد بحسب احترازی محض هم که محمول بر فساد در بابا باشد بلکه منبی بر اصل شرعی است
پس این یک معترض منوجه اصول شرعی زعم استبعاد نکند بلکه نام وجه کلامش محض تسلیم در آید و مذکور بودن مسئله
ایصال ثواب متصل نیابت در مسئله فوق بر تعلق اشتمال نیست بی نیابت و تعارض و تناقض از کلام ایشان بی نظیر و
ست که نزد متأخرین عدم جریان نیابت در عبادت بدخلف بطور خروج عن العمد است در عبادت بد به بطور ایصال
ثواب یا در این نیابت نزد ایشان جاریست چون فتوی درین مسئله بدست متأخرین قرار یافته لهذا اکثر کتب
ایصال ثواب همه عبادت و تفریق در نیابت بد و مالی مرقوم گردیده اما بعضی متقدمین که از انجاء الامام مالک
و امام شافعی در مذمت مشهور و امام ابو حنیفه بقولی و جماعه خفیه اند چون نیابت عام میدارند و ایصال
ثواب عبادت بد کلام میکنند و هرگاه که نزد صاحب کتب مشهور رسد اوله بوجوب قول قدما ثابت شد ازین
بهت درین کتب مذمت بطور متناهی قرار یافت پس واضح گردید که این تطبیق دافع تعارض و
تناقض است و مؤید آنست آنچه صاحب بجز مسئله ایصال ثواب از حدیث لا یصوم احدکم عن احد ولا یصل
احد عن احد که در عدم جریان نیابت در عبادت حجت است جواب داده عبارتش حسب نقل
معتبر اینست و اما قول لا یصوم احدکم عن احد ولا یصل احد عن احد فهو فی حق الخروج عن العمد
لا فی حق الثواب فانه من صام او تصدق او جعل ثوابه لغيره من الاموات او الاحیاء جاز و ایصال
ثوابها الیه من اهل السنه و الجماعة کذا فی البیان و انکه نه شده که نیابت در عبادت بدنی نزد احدی
جاری نیست محض غلطی در قولی از شافعی آمده که نیابت برای ولی در صوم درست است در
کفایه و تفسیر لایمی نویسد و فی احد فی الشافعی بجز زلولی ان یصوم عنه لاروی عن عائشه
عن النبی صلی الله علیه و آله قال من مات و علیه صیام صام عنه ولیه و هذا النص فی الباب و لنا حدیث

انچه عموم تر و قویا ایه منورنا الی البنی صلعم لایصوم احد من احد و چون ثابت شد که مسئله
 ایصال ثواب منسوب به مسئله نیابت است و از عبارت موجب و افضاح عن معنی الايضاح هوید که امام شافعی و امام
 مالک و اندیشمندان مشهور و جماعه حنفیه امام بخاری و بعد هم اول ثواب عبادت بنی رفته اند و در این مجتهدان ائمه
 اهل سنت و متاخرین و اکثر شیخیه حنفیه و اکثر شیعیان و اهل بیت پس تفصیلا کتبیه که نموده همان تفصیل از عبارت موجب
 و افضاح است که درین حال نقل آنجا حاصل می باشد عبارت موجب اینست و قد اختلف العلماء فی ثواب قرة
 العین من یصل الی المیتام لافذهب الاکثرون المنع و المشهور من سبب الامام فنی و الامام مالک و نقل
 عن جماعه من الحنفیه و قال اکثر الشافعیه و الحنفیه یصل به قال الامام محمد بن حنفیة قال القرة علی القبر
 بدعیه و عباد افضاح عن معنی الايضاح استفتی القرة علی الاستغفار لمیت یصل الیه ثوابه و ان ثواب البصیة
 و اعتق الحج او جعل لمیت یصل الیه ثم اختلفوا فی الصلوة و قرة القران و الصیام اهل و ذلک لمیت فقال
 احمد یصل ثواب ذلک الیه و یحصل به نفعه و قال بعض اصحاب الشافعی من قال المسکة اصحاب التدریج علیه
 انحراف استنباط آن ده القران اقصا دفع المیت نفقه و قال ابو حنیفه و مالک ثوابه ثلثه علیه در مسئله که جمیع اهل
 برن اجماع در این مسئله و قرة متغذیه خلاف آن باشد اگر کسی در خلاف اهل سنت اتباع معتزله کند بیشک انکسار
 درین مواضع معتزله خواهد اما الحلا لفظ معتزلی بر و تعلیم دشمنی بر معتزله و اما میکه در میان مسائل
 و نیست مختار این موضوع گردیده اتباع نه کند بر غیر خویش اند و در حقیقت عایت اصطلاح مبافن
 و انکه نسبت کلام بحکم سیالگوئی نوشته که اینچنین مصادف بی تصریح اینکه نویسنده کیست و کجا نوشته باشد
 انتقاد و عقلا و ظاهر معلوم می شود که کلام این شیخ عبدالحق مدراج السنوة نقل نموده است این مسئله را شیخ
 مولانا شاه عبدالقادر رضا در موضح القرآن بقائده ایه کریمه جعلوا لشد ما ذلک من محرم و لا لانعام نصیبا الا
 میفرماید که از انسانی که نبی من او را بر کسی بخواند میباید که نیاز نکالتی او را بر توئی بکنی نکالتی هر بعضی حال او
 که نام کا بهر در کجا تو بر توئی طرف بدل یا او بر توئی طرف کا انکه طرف نه کرنی او نسی زیادده بر تو
 آتیا چاهی که انکه نیاز دینی بهر که او سکی راه بین جنکو دیو اما او نکود دنیا اسکا فائده او سکه فندی
 بهر کجا او سکی حکم بر داری او چیز سنی نه فیه کوا و ثواب سی فائده دینی دالی کو بهر کس که سکی

نه بگوید که این معتقدین بشکلی که بر راقا و مختار درین امور دانسته و چون می طلبند و مفروض آن است که در این مورد خدا احد
 را اختیار نیست پس لازم آمد که این غیر از خدا باشد که در مختار و قاضی است و این هم شرک است بخدا و اختیاریه که در آن
 غیر خدا را هم بخی اختیار حاصل پس در اینجا این سه تارا هم نباید در مقصوره تفرقه و تحجیب و در اختیار و غیر اختیار و لغو نیست بلکه همه
 مفید و محتقای حضرت ه عجله الغریز و الهوی رحمه الله علیه که معتبر است در این مقصود و لا یمسح به فی شیء من کل شیء
 بتفصیل محرم و کفر بود استغفار غیر از غیر محرم چون با بعضی مومنان که متعلق این استقامت و تفهیم المسائل و غیره مومنان
 و غیر حال فهم معتبر از همین قدر واضح گشته باشد و اینجا از بعضی کتاب تعرضه زلفت

